

کتابخانه خرد

کتابخانه ایرانی هانوفر

Iranische Bibliothek in Hannover

1986

دوره دوم

فروردین ۱۳۷۹ شماره ۲۲ ۲۰۰۳۰۰

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)



طرح اساسنامه

حزب کمونیست

صفحه ۱۹

درباره ساترالیسم دمکراتیک

بخشی از گزارش تشکیلاتی
کمیته رهبری اتحادیه
کمونیستهای ایران (سربداران)
صفحه ۲۳

درباره انتخابات مجلس شورای جنایت و غارت
اسلامی
صفحه ۵

درباره تعویب لایحه جدید ضد کارگری در
ایران
صفحه ۳۵

درد بر مردم آگاه و مبارز سندج! صفحه ۴۰

پیام بمناسبت چهلین سالگرد تاسیس
کنفدراسیون
صفحه ۴۰

درباره شورش زندانیان
(یانامایو) در پرو

صفحه ۳۷

مرگ بر سازمان جهانی
تجارت جهانی
درود بر مبارزان ((سیاتل))

صفحه ۲۹

صفحه ۳۱

سرچشمه روز جهانی زنان

صفحه ۲۵

حجاب، این مظهر اسارت
زنان را به آتش بکشید!

صفحه ۲۶

مضحکه انتخابات

جاده صاف کن های

جمهوری اسلامی

تاکتیک جسورانه یا رونیونیسم عربیان؟

پیرامون مواضع رهبران ((اتحاد فدائیان خلق)) صفحه ۶

صفحه ۲

صفحه ۳

((پاسخ به سئوالات خوانندگان در مورد طرح برنامه

حزب کمونیست

چرا ایران نیمه فتوالتی است؟

صفحه ۱۱

مضحکه انتخابات

اند، کمتر است؟ الان دوره ای است که رسواترین مرتجعین هم مجبورند ژست آزادیخواهی بگیرند؛ رژیم مجبور است دست به بازیهای انتخاباتی و تشکیلات سازهای بی خطر بزند و «مشارکت مردمی» در نهادهای تحت کنترل خودش را تبلیغ کند. انتخابات مجلس ششم و جوسازی های حول آن در همین چارچوب قرار صورت گرفت.

برخورد مردم به

کارزار انتخاباتی چه بود؟

از ماه ها پیش، بویژه بعد از وقایع تیر ماه ۷۸، در بین مردم و حتی در ذهن بسیاری از افراد، یک مبارزه سیاسی جریان داشت؛ آیا باز هم باید به وعده ها و شعارهای خاتمی و شرکاء باور کرد و به پای صندوق رای رفت یا نه؟ آیا باید تجربه دوران ریاست جمهوری خاتمی و همدستی وی با باندهای دیگر هیئت حاکمه در سرکوب مردم را ناهیده گرفت؟ آیا اصولاً شرکت در انتخابات تأثیری بر روند تحولات جامعه دارد، یا همه اینها یک بازی است که برای دور نگهداشتن توده ها از مبارزات مستقل شان براه افتاده است؟

نتیجه آن شد که بر مبنای آمار رسمی، حدود ۱۲ میلیون نفر (عمدتاً از میان تحتانی ترین اقشار جامعه) در انتخابات شرکت نکردند، چرا که هیچ ربطی بین منافع و خواسته های پاسخ نگرفته خود با این انتخابات نمی دیدند. بخشی از کسانی که از شرکت در انتخابات سر باز زدند، پیشروانی بودند که آگاهانه در برابر تبلیغات رژیم ایستادند و مضحکه انتخاباتی را تحریم کردند. عدم استقبال مردم در سنج و سایر نقاط کردستان، نمونه بارز این واقعیت بود. در ابتدا هیئت حاکمه تلاش داشت این بی اعتنائی وسیع را مسکوت بگذارد و وجود این نیروی معترض را نفی کند. اما به تدریج پرسشهایی در مورد علل این عدم شرکت ۱۲ میلیونی از زبان مقامات رژیم مطرح شد؛ پرسشهایی که حاکی از ترس و نگرانی آنان بود؛ پرسشهایی که نشان می داد جمهوری اسلامی برای نجات خود از مهلکه بحران، تا چه اندازه روی کشاندن مردم به بازی های انتخاباتی حساب باز کرده است. این هم واقعیتی است که مبارزه سیاسی بر سر شرکت یا تحریم، حتی بعد از اتمام انتخابات و اعلام نتایج ادامه یافت. شک و تردید حتی در بین کسانی که رای دادند، کماکان باقی است. جامعه کاملاً سیاسی است و مردم هر حرف و حرکت مقامات رژیم از هر جناح را زیر ذره بین می گذارند.

با وجود این، مسئله قابل بحث اینست که

آذهان مردم هجوم می برد، سرکوب کمونیستها و انقلابیون را توجیه می کرد، بین توده ها و پیشروان انقلابی آنان تفرقه و شکاف می انداخت، و می کوشید بین خود و مردم وجه اشتراک و بند اتصال بوجود بیاورد.

اما اوضاع عینی در ایران و جهان و ذهنیت جامعه تغییر کرد. امواج مقاومت و مبارزه توده ای بالا گرفت. آن سیاست ها نیز، کارایی و اهمیت خود را برای هیئت حاکمه از دست داد. سیاستی که امروز مشاهده می کنیم و در واقع از انتخابات دوم خرداد ۷۶ بدین سو مطرح شده، پاسخ جمهوری اسلامی به تغییر حال و هوای مردم و اعتلای مبارزاتی آنان است. البته استفاده جمهوری اسلامی از بازی انتخابات، بهیچوجه به این معنا نیست که جلادان حاکم، سرکوب و کشتار را کنار گذاشته اند. این واقعیت را آشکارا می توان در برخورد خشونت بار همه جناح های رژیم به خیزش دانشجویی تیر ماه ۷۸ و مبارزات چند ساله اخیر در مناطق مختلف و بویژه کردستان، مشاهده کرد. این را می توان از تلاش خاتمی و رقیبانش برای تقویت و انسجام بخشیدن به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بعد از رو شدن واقعیت قتل های زنجیره ای دریافت. این را می توان در گفته صریح علوی تبار، یکی از سخنگویان جبهه دوم خرداد در اشاره به دستگیریها و اعدامهای دهه ۶۰ مشاهده کرد که «اگر ما یک روز سر این در راهی قرار بگیریم که وقایع سال های ۶۰ دوباره تکرار شود و یک عده از آن ور بزنند یا برگردیم به قبل از دوم خرداد، اگر فقط همین دو راه باشد، ما حتماً بازگشت به قبل از دوم خرداد را انتخاب می کنیم و نمی گذاریم که خشونت دوباره بر ایران حاکم شود!» (۱) اما نکته اینجاست که ارتجاع حاکم، دیگر مثل دهه ۱۳۶۰ نمی تواند شمشیر را بالای سر بچرخاند و عریده بکشد. مردم به اینان، چنین اجازه ای نمی دهند. به همین خاطر است که به اصطلاح مردم و آزادیخواه و متعبد شده اند. به همین خاطر است که لیخند می زنند و از جامعه مدنی می گویند. حتی پدرخوانده های رسالتی، چاقوکشان انصار و مولفه و شرکاء، نیز رفته رفته دشمنان را زیر کت و عبا پنهان می کنند و از ضرورت تغییر در راه و روش های سابق حرف می زنند؛ چرا که نه؟ چه چیزشان از مقامات اطلاعاتی و سرکوبگرانی نظیر حجاریان و گنجی که چند سالی است روزنامه نگار شده و بازی «کی بود کی بود من نبودم» راه انداخته

جناح پیروز در مجلس ششم، نتیجه انتخابات را شگفتی آفرین و سرنوشت ساز می خواند. قدرتهای جهانی، انتخابات مجلس را «سراغاز تحولی مثبت در سیاستهای خارجی و داخلی جمهوری اسلامی» معرفی می کنند. مطبوعات دوم خردادی، سقوط حقارت بار رفسنجانی به قمر لیست نمایندگان انتخابی تهران را یک پیروزی تعیین کننده برای مردم و نشانه تحولات بنیادین جا می زنند. هیئت حاکمه و حامیان امپریالیستش یکصدا از شرکت گسترده مردم می گویند تا به مضحکه انتخابات، مشروعیت ببخشند. اما در پشت این گرد و خاک تبلیغاتی، حقایقی بسیار مهمتر از نام نمایندگان و درصد آراء وجود دارد.

جمهوری اسلامی با برگزاری این انتخابات

چه اهدافی را دنبال می کرد؟

انتخابات مجلس ششم، یک کارزار ارتجاعی و ضد دموکراتیک بود. کارزاری بود با کاندیداهای دستچین شده و نتایج تضمین شده. این کارزار در درجه اول برای مهار ناراضی و فرونشاندن مبارزات رو به رشد توده ها برپا شد. بعلاوه، انتخابات قرار بود از یکسو مناسبات درونی جناح های مختلف جمهوری اسلامی را تنظیم کند، و از سوی دیگر برای تر و تازه کردن نظام ارتجاعی و خون تازه بخشیدن به آن، برخی مهره های جدید و جوان را به جرگه کادریهای حکومتی وارد کند. آقاها به تدریج جای خود را به آقاواده ها بدهند. و باندهای خانوادگی حاکم، قدرت را به نسل جوان و امروزی ارتجاع واگذار کنند.

کارزارهای انتخاباتی تحت هر رژیم ارتجاعی، کمابیش همین نوع اهداف را دنبال می کنند. اما اوضاع و احوال مشخص جامعه به هر انتخابات، جایگاه و اهمیتی متفاوت می بخشد و یکی از این اهداف را برجسته می کند. امروز موقعیت بحرانی و انفجاری جامعه ایران، کارزار انتخاباتی را به سیاست مرکزی هیئت حاکمه برای تحمیل مردم و مهار جنبشهای رو به رشد توده ای تبدیل کرده است. زمانی بود که رژیم برای این کار بر باورهای مذهبی توده ها سوار می شد، یا از شعارهای ضدامپریالیستی استفاده می کرد، و یا تبلیغات عوامفریبانه اش را حول ضرورت وحدت در جنگ با دشمن خارجی (عراق) به پیش می برد. در دوره های قبل جمهوری اسلامی عمدتاً با تکیه به این اهرم ها، به

جاده صاف کن های جمهوری اسلامی

سر کار بود، سنگ وی را به سینه می زدند. خاتمی که آمد، سنگ خاتمی را. و از آنجا که باند خامنه ای بخش مهمی از قدرت حاکمه محسوب می شد به «دوم خردادی» ها توصیه کردند که «چپ» نزنند و امکان جذب خامنه ای را از نظر دور ندارند! اینان در جریان بحثهایی که به دنبال حرکات اوپاشان انصار حزب الله و سپس قتل های سیاسی در سال ۱۳۷۷ برای افتاد، اعلام کردند که مخالف اعمال خشونت و قهر از جانب گروه های غیر حکومتی (خواه نیروهای اپوزیسیون، خواه نیروهای شبه نظامی غیر رسمی) هستند و معتقدند که قوه قهر باید در دست دولت متمرکز و انحصاری شود تا بتوان حکومت قانون را برقرار کرد! «جمهوریخواهان ملی» با همین دیدگاه، مبارزات قهرآمیز و رزمنده و عادلانه مردم علیه تعدیات و ستمگریهای جمهوری اسلامی را تحت عنوان «شورش های کور» محکوم می کنند. امروز «جمهوریخواهان ملی» به جناح پیروز درانتخابات توصیه می کنند که در انجام اصلاحات شتاب نکنند زیرا خطر بهم ریختن اوضاع وجود دارد. مسئله اینان پیش از هر چیز حفظ وضع موجود و جلوگیری از بی ثباتی و تلاطماتی است که می تواند راه جنیش و انقلاب توده ها را بگشاید.

دو شادوش نیروهائی که برشمردیم، جریان ضدانقلابی «راه توده» قرار دارد که پیگیرتر و وقیحتر از بقیه خط سازش با جمهوری اسلامی را فرموله و تبلیغ می کند. این جریان نیز از ماه ها پیش مبلغ پر و پا قرص شرکت در انتخابات بود و حتی بعد از اعلام کاندیداتوری رفسنجانی، با «دورانیشی» اعلام کرد که موضعی انعطاف پذیر در قبال وی دارد و اگر رفسنجانی در جهت منافع مردم گام بردارد، از او پشتیبانی خواهد کرد!

از نظر طبقاتی، جریانات فوق الذکر یک خط بورژوا کمپرادوری را با هدف حکم و اصلاح، تر و تازه کردن و نهایتا تحکیم نظام حاکم جلو می گذارند. اینان مدافع اصلاحات مورد پسند امپریالیستها هستند و با هدف مقابله با قهر انقلابی و جلوگیری از مبارزات رزمنده توده ها، به تبلیغ مسالمت جویی و بیراهه های رفرمیستی می پردازند. این جریانات به لحاظ نظری می کوشند اقشار دورانیش و به اصطلاح روشن بین طبقات ارتجاعی حاکم را نمایندگی کنند؛ حتی اگر خود خارج از دایره قدرت قرار داشته و از نظر عینی، عضوی از طبقات زمیندار و سرمایه دار بزرگ نباشند. اینها جریاناتی ضد مردمی هستند که باید از جانب نیروهای انقلابی و آزادیخواه و مترقی قاطعانه انشاء و طرد شوند.

یکسری نیروها تصمیم گرفته اند کاری کنند که هر طور شده نظام حاکم پذیرای آنان شود. اینان آنقدر واقع بین هستند که بدانند پست وزارت و وکالت در انتظارشان نیست. بنابراین به حق انتشار نشریه و باز کردن دفتر علنی در ایران، یا حداکثر ایفای نقش مشاور و متخصص سیاسی یا اقتصادی دست چندم برای حکومتیان قانعند. اسم ایشان را حتی رفرمیست هم نمی شود گذاشت. لقب درپوزه یا پانداژ سیاسی، بیشتر برآزنده شان است. از جریانات و عناصری نظیر «جمهوریخواهان ملی»، «کشتگر»، «اکثریت» می گوئیم. از کسانی که لباس اپوزیسیون به تن دارند و حرف رژیم را می زنند. همینان بودند که در جریان کارزار انتخاباتی مجلس ششم، بلندگوی تبلیغ و تحمیق را بدست گرفته و مردم را به شرکت هر چه گسترده تر دعوت کردند.

این جریانات نه فقط نان را به نرخ روز می خورند، بلکه حاضرند سر در توبره رسواترین حکام ارتجاعی کنند. شاید خیلی از مردم بویژه نسل جوان ندانند یا از یاد برده باشند که فدائیان (اکثریت) بعد از خوش خدمتی های سیاسی - امنیتی - نظامی برای جمهوری اسلامی (که مشارکت با سپاه پاسداران و بسیج در سرکوب قیام مسلحانه بهمن ۱۳۶۰ سرداران در آمل فقط یک نمونه آن بود)، مورد غضب رژیم قرار گرفت و ناخواسته به صفوف اپوزیسیون رانده شد. با وجود این، سالها بعد برای خامنه ای نامه دوستانه و نصیحت آمیز نوشت و از او خواست که «پل های پشت سر را خراب نکند!» اکثریت آشکارا به دنبال دانه پاشیدنهای رفسنجانی برای اپوزیسیون خارج از کشور روان شد و باب مذاکره یا ماموران سفارت جمهوری اسلامی را گشود.

آقای کشتگر هم سابقه ای بهتر از اکثریت ندارد. کافیست آن روزهائی را به یاد آوریم که ایشان با انتخار از تماس مستقیم تلفنی با رفسنجانی می گفت و سیاست بازگشت به «مام مهین» در سایه حمایت دولت هاشمی را تبلیغ می کرد. کشتگر در آستانه انتخابات مجلس ششم از اینکه «۲۰ درصد از جوانان و دانشجویان در نتیجه وقایع دو سال و نیمه اخیر دلسرد شده اند و اعتمادی به خاتمی ندارند» ابراز نگرانی کرد و با التماس از آنها خواست که تردید را کنار گذاشته، در انتخابات شرکت جویند. او نیز به سبک مطبوعات دوم خردادی، باند رفسنجانی را آماج قرار داد تا از نفرت عمومی نسبت به وی برای کشاندن مردم به مضحکه انتخابات سوء استفاده کند.

«جمهوریخواهان ملی» را می توان در رده سینه زنان حرفه ای قرار داد. رفسنجانی که

شمار گسترده ای از مردم هم بودند که در انتخابات شرکت جستند؛ و اشتباه کردند. شرکت آنان بفتح کل جمهوری اسلامی تمام شد؛ زیرا یک احساس پیروزی کاذب را هر چند موقتا در جامعه دامن زد و این توهم را تقویت کرد که گویا با اتکاء به دستگاه قانونگذاری ارتجاع می توان اوضاع را بفتح توده ها تغییر داد. شرکت در انتخابات، نوعی احساس همسوئی و همسنگر بودن با جناحی از هیئت حاکمه را در بخشهایی از مردم بوجود آورد. چنین روحیات و توهماتی، برای رژیمی که بحران زده و چند پاره و ضعیف است، وقت می خرد تا بازی «از این ستون به آن ستون فرج است» را ادامه دهد. بیخود نبود که همه بخشهای هیئت حاکمه از ولی فقیه گرفته تا رفسنجانی و دوم خردادی ها یکصدا مردم را به شرکت گسترده در انتخابات دعوت می کردند و از آنان می خواستند که بدین وسیله «بار دیگر اعتماد خود به نظام را به جهانیان نشان دهند.» خاتمی نیز خود به صراحت گفته بود که «مهمترین مسئله، شرکت مردم است. اینکه چه کسی پیروز خواهد شد، مهم نیست.» بنابراین اگر کسانی می پندارند که با شرکت خود، سنگر مجلس را نتج کرده اند سخت در اشتباهند. آنان با اینکار فقط به رژیم کمک کردند تا به سنگری که علیه مبارزات مردم برپا کرده، اعتبار ببخشد.

چه عواملی باعث شد که بخش بزرگی از توده ها در انتخابات شرکت کنند؟

یکم، وقایع تکان دهنده دو سال و نیمه اخیر بویژه خیزش عظیم دانشجویی به توهماتی که در دوم خرداد ۷۶ شکل گرفت ضربات مهمی وارد آورده است. اما بخشی از مردم علیرغم اینکه جناح خاتمی را بد می دانند و اعتماد و امید به وعده های وی ندارند، معتقدند که در شرایط کنونی راهی جز «انتخاب از بین بد و بدتر» موجود نیست. این منطقی فلج کننده و نادرست، نتیجه ای جز ادامه حاکمیت طبقات ارتجاعی و محکومیت توده های مردم بیار نمی آورد. زیرا همیشه می توان دنبال «بد» و «بدتر» گشت و خوب را فراموش کرد. در این بازی الاکلنگی، بدها بعد از اینکه پوست مردم را کنندند و امتحانشان را پس دادند نقش بدتر را بازی می کنند و دوباره این ماجرا تکرار می شود. دوم، شرکت گسترده مردم به شکل متناقضی خواست دخالتگری سیاسی در سرنوشت جامعه از یکسو، و توهم به بیراهه های انتخاباتی و روشهای مسالمت جویانه و غیرانقلابی از سوی دیگر را یکجا جمع کرد. گروهی می گفتند رای می دهیم تا تناسب بقیه در صفحه ۲

مضحکه انتخابات

قوای درونی رژیم بهم بخورد و جناح های رقیب بیشتر به جان هم بیفتند و کل جمهوری اسلامی تضعیف شود. گروهی نیز شرکت خود را چنین توجیه می کردند که می خواهیم اکثریت مجلس بدست طرفداران خاتمی بیفتد تا دیگر بهانه ای برای انجام ندادن وعده هایشان نداشته باشند و بیشتر افساء شوند! اینگونه توجیحات و استدلالات نشانگر آن است که بخش بزرگی از رای دهندگان چندان هم از کار خود، راضی و مفتخر نبودند و اگر جریان آگاهگرانه قدرتمندی در جامعه راه می افتاد، از شرکت در انتخابات اجتناب می کردند. بسیاری نیز با این توجیه یا انگیزه در رای گیری شرکت کردند که نفرت عمیق خود از رفسنجانی بمثابة یکی از سران اصلی جمهوری اسلامی، یا به قول خودشان «یکی از ستوانه های نظام!» را بنمایش گذارند و به ری ضربه اختصاصی بزنند. جبهه مشارکت و مطبوعات «دوم خردادی» هم با براه انداختن کارزار در مورد سوابق رفسنجانی، کوشیدند روی این نفرت عمومی سوار شوند. اینکار از دو جهت برایشان فایده داشت: از یکسو، جناح رقیب در انتخابات تضعیف می شد و از سوی دیگر، معیارها و روشهای مردم برای تنبیه سرکردگان جنایت و غارت، تا سطح «خیط کردن» این یا آن فرد در انتخابات پایین می آمد. اینان، سرنگون شدن رفسنجانی به انتهای لیست نمایندگان و جابجائی مهره های حکومتی را «پیروزی بزرگ» جا زدند تا راه سرنگونی قهرآمیز کلیت جمهوری اسلامی را ببوشانند.

سوم، کماکان این تصور نادرست در بین مردم عمل می کرد که خاتمی و همراهانش ماهیتا با باند های تبهکار و رسوای جمهوری اسلامی تفاوت دارند. این واقعیت که همه اینان علیرغم دعواها و رقابتهایشان، اعضای یک طبقه ارتجاعیستند و به حفظ یک نظام استثمارگر خدمت می کنند، در پشت تبلیغات شبانه روزی و درگیری های دو جناح پنهان شد. بدون شک عدم آگاهی نسل جوان از سابقه جنایتکارانه کسانی که امروز جناح «دوم خرداد» را تشکیل می دهند، در این میان نقش مهمی بازی کرد. اکثریت بزرگ جامعه نمی دانست که دقیقا همین افراد در مقاطعی رهبری نهادهای مختلف رژیم و منجمله اکثریت مجلس سرم اسلامی را در دست داشتند. یعنی از همدستی و نقش مستقیم اینان در کشتار کمونیستها و سایر مخالفان رژیم، سرکوب کارگران و زحمتکشان و ملل ستمدیده، تحکیم مردسالاری و تحمیل بی حقوقی بر زنان، به کشتن دادن و معلول کردن بیش از یک میلیون جوان در جنگ ارتجاعی با عراق، به تاراج دادن دسترنج توده ها و

منابع و ثروتهای کشور و... اطلاع چندانی نداشت. در عین حال، دوم خردادی ها در میان نسل گذشته که از این واقعیات مطلع است این بحث سازشکارانه را تبلیغ می کنند که گذشته ها گذشته، صلاح در اینست که فراموش کنید و صدایش را در نیاورید. این بحث بروشنی در شعار مزورانه ای که اکبر گنجی جلو گذاشته تبلور می یابد: «ببخش و فراموش کن!»

چهارم، پیگرد و سرکوب نیروهای کمونیست و مخالفان پیگیر رژیم توسط دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، به طرفداران تحریم اجازه نداد که سیاست خود را در سطح کشور فعالانه تبلیغ کنند و به اجراء گذارند. رژیم از بدو پیدایش خود همواره با حبس و کشتار کوشیده از تشکیل یک قطب رهبری کننده انقلابی در جامعه جلوگیری کند. دستگیری گسترده عناصر مبارز و پیشروان جنبش دانشجویی، نمونه زنده ای از همین امر است. کل هیئت حاکمه متحدانه می کوشند صحنه را از عناصر «خطرناک» پاک کنند و راه گسترش مبارزات رزمنده و مستقل روشنفکران انقلابی و پیوند آن با مبارزات توده های محروم را ببندند. فقدان یک قطب انقلابی قدرتمند، خود یکی از دلایلی است که دست رژیم را در استفاده از مضحکه انتخابات باز می گذارد.

پنجم، در بین اقشار ناراضی بویژه جوانان تا آخرین لحظه بر سر شرکت یا عدم شرکت در انتخابات، تردید و ابهام وجود داشت. نظر سنجی های خود حکومتیان نشان می داد که حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد دانشجویان جزء کسانی هستند که هنوز تصمیم گیری نکرده اند. این نیروی ناراضی عملا در هفته های قبل از انتخابات متفعل ماند، سیاست تحریم را در محیط کار و زندگی خویش تبلیغ نکرد، و خلاف جریان عمومی نرفت. در حالی که اگر فعال می شد، همانگونه که در جریان خیزش دانشجویی و خروج جنبش از چارچوب دانشگاه ها و پیوند با مردم کوچه و خیابان دیدیم، می توانست تاثیر زیادی بر انکار عمومی بگذارد و بازی انتخاباتی رژیم را با یک مصاف جدی روبرو کند. نتیجه انفعال آن شد که بخشی از این نیرو بطور فردی انتخابات را تحریم کرد و بخشی دیگر سرانجام با توجیحات مختلف به بازی انتخاباتی هیئت حاکمه کشانده شد.

ششم، بخشی از جامعه نسبتا آگاهانه و بی توهم به پای صندوق رای رفت که حسابش را باید از اکثریت توده ها جدا کرد. این بخش، اقشار خرده بورژوازی متخصص، صاحبان حرفه ها و روشنفکران بورژوازی خارج از دایره قدرت سیاسی را شامل می شود که زندگی

مرفه و با ثباتی دارند. اینان واقعا رفرمیست هستند و منافع طبقاتیشان با روشهای بطنی و مسالمت جویانه پارلمانتاریستی خوانائی دارد. این اقشار معمولا حاضر به ریسک کردن نیستند، از مبارزات خشن و قهرآمیز مردم علیه جمهوری اسلامی بیزارند و برای فرونشاندن یا تعدیل این مبارزات، حتی حاضرند با رژیم همراه شوند. امیدوارند که مطالبات محدود اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اینها بدون دست زدن به پایه و اساس نظام حاکم تحقق یابد. فعالیت چندین ساله نمایندگان سیاسی و فرهنگی این اقشار که بویژه در عرصه مطبوعات فعال هستند به ایجاد فضای سیاسی رفرمیستی در بین روشنفکران و جوانان تحصیل کرده کمک زیادی کرده است.

هفتم، قدرتهای امپریالیستی نیز به سهم خود، از طریق رسانه هایشان به گرم کردن تنور انتخابات یاری رساندند. بیخود نبود که یکی از سفرای مطبوعاتی جبهه دوم خرداد بنام مراد ثقفی طی سفرش به اروپا از رادیوهای غربی بخاطر رساندن بحث انتخابات به دور افتاده ترین روستاها و به گوش توده های بیسواد، و کمک به شرکت وسیع مردم در این مضحکه تشکر کرد. (۲) در این دوره، امپریالیستها خود طراح اصلی نهادینه کردن استراتژی انتخاباتی در کشورهای تحت سلطه هستند زیرا معتقدند اگر این رژیم ها برای کنترل اوضاع فقط به چماق سرکوب تکیه کنند و ابزار تحمیت سیاسی نظیر انتخابات را بکار نگیرند، نظم و ثبات کشور و در نتیجه منافع قدرتهای جهانی به خطر خواهد افتاد. قبل از انتخابات، رسانه های امپریالیستی و بویژه آمریکائی چنین افکار را جهت می دادند که مردم ایران خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی نیستند بلکه فقط به دنبال یکرشته تغییرات در چارچوب همین رژیم هستند که یکی از مهمترین آنها، بهبود رابطه با غرب و مشخصا برقراری رابطه عادی با آمریکاست. در عین حال، آمریکا و غرب با توجه به حالت طفیانی مردم، انتخابات مجلس ششم را آزمونی برای جمهوری اسلامی می دیدند و می خواستند بدانند رژیم تا چه اندازه می تواند از این بازیهای انتخاباتی در جهت مهار توده ها استفاده کند. ارزیابی در این زمینه، در اجرای پروژه های کلان امپریالیستی در ایران و تعیین نقش و جایگاه اقتصادی و سیاسی آن در آینده منطقه تاثیر بسزائی دارد.

به شرکت توده ها و نتایج انتخابات مجلس

ششم چگونه باید نگریم؟

اینکه مردم در شماری گسترده در انتخابات شرکت کردند، ویژگی دوران های

درباره انتخابات مجلس شورای جنایت و غارت اسلامی

انتخابات مجلس ششم در راهست. هیئت حاکمه مدت‌هاست که برای این بازی فویکرائانه تدارک می بیند. می گویند این انتخابات برای مردم سرنوشت ساز است. می خواهند به مردم بقبولانند که از این راه می توان دردی از دردهای بی شمار جامعه را تخفیف داد، و هیچ راه حل دیگری وجود ندارد.

این انتخابات در شرایطی پر تب و تاب برگزار می شود. در جامعه ایران، وقایع تکان دهنده ای رخ داده است: طی دو سه سال گذشته، کارگران و زحمتکشان در برابر تازمانه های استثمار و فقر و کوانی، به مقاومت عادلانه خویش ادامه دادند.

زنان و مردان مبارز در کردستان به انگیزه دستگیری رهبر پ کا با به خروش آمدند، با مزدوران منح به نبرد برخاستند و خون دادند.

باندهای رقیب در هیئت حاکمه در عزای لاجوردی جلاهد اوین و صیاد شیرازی جلاهد خلق کرد همدسا شدند و نیاز اساسی مشترک خود به دستگاه سرکوبگر و کتار را بنمایش گذاشتند.

در جریان قتل های زنجیره ای تعدادی از فعالین سیاسی و روشنفکران مترقی بدست عوامل امنیتی رژیم کتار شدند. و این جنایت، آتش خشم و کینه مردم نسبت به جمهوری اسلامی را شعله ور کرد. در تیر ماه ۷۸ خیزش عظیم دانشجویان بوقوع پیوست که نقطه اوج وقایع سه ساله اخیر بود. در وقایع خونین دانشگاه تبریز و کوی دانشگاه تهران، افسانه آتشی جوانی رژیم و امکان مسالمت با قداره بندان رنگ باخت. جوانانی که قرار بود بیش از همه به انجام تغییرات از طریق خاتمی توهم داشته باشند به روهارونی مستقیم با جمهوری اسلامی کشانده شدند. خاتمی مجبور شد در جای واقعی خود یعنی در کنار رفسنجانی ها و خامنه ای ها، و در مقابل مردم بایستد و دست خود را رو کند. خیزش دانشجویی، رشته های دوم خود را به میزان زیادی پنه کرد و ژنگ خطر را برای همه جناح های رژیم به صدا در آورد.

رژیم برای پوشاندن ضعف و درماندگی خود به دستگیری گسترده و شکنجه و آزار دانشجویان و فعالین این جنبش و صدور احکام اعدام روی آورد. اما در برابر اعتراضات همه جانبه مردم، جرات اجرای این احکام را نیافت.

طی هفته های گذشته، مبارزات توده ای به شکل پراکنده از اسلام شهر گرفته تا سدهشت و شهرها و مناطق دیگر ادامه یافت. این مبارزات گاه تا حمله به مزدوران رژیم و به آتش کشیدن مراکز دولتی پیش رفت و بدین ترتیب، مردم پیشاپیش رای خود را درباره این رژیم ارتجاعی صادر نمودند.

همه این وقایع بیانگر روحیه نعرشی تر جوانان و خشم و اراده فزونیتر مردم است. همه این وقایع نشانگر شرایط ناسامعده ای است که جمهوری اسلامی در آن گرفتار آمده است.

انتخابات مجلس ششم ابزاری است در دست هیئت حاکمه برای سرپوش نهای بر تضادهای حاد طبقاتی ستمدیده با طبقات ستمگرا؛ تلاشی است برای کنترل اوضاع؛ ترغیبی است برای وقت خریدن و به عقب انداختن انفجارهای اجتماعی. با این تدابیر می خواهند راه مقاومت عادلانه توده های ستمدیده را ببندند. می خواهند مبارزات مردم را از مسیر مستقل خویش منحرف کنند. انتخابات مجلس ششم وسیله ای است برای امیدوار کردن اقشار مختلف مردم به «اصلاحات از بالا». به وعده های حکام عوامفریب، به راه حل های بطنی و دردناک و بی سرانجام.

این انتخابات در دورانی بزرگوار می شود که تضادهای درونی هیئت حاکمه ایران تشدید یافته است. از دایناسورهای شورای نگهبان و ستاد اضع جمعه و بیت رهبری گرفته تا تکنوکراتهای کارگزاران، از چاقوکشان انصار حزب الله گرفته تا مرتجعین فیلسوف و دانشگاهی، از جلاخان نظامی و امنیتی گرفته تا فویکرائان وزارت ارشاد، به یکدیگر نکل پیرانی می کنند. این دعوی لیکرائی است که داغ خونریزی های دو دهه بر پیشانی کشف یکایک آنها نقش بسته است. این جدال شکنجه گران بی نقاب با شکنجه گرائی است که امروز بنا به مصلحت، نقاب «آزادبخوای» به صورت زده اند. این دعوی باندهای دلال و نوکر امپریالیسم جهانی است که در اجرای طرح های خائنانه برانداختن بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از یکدیگر سبقت می جویند. همه جناح های رژیم خوب می دانند که مردم غبار رنج و نومیدی ناشی از شکست انقلاب ۵۷ را از تن تکالده اند. خیزشهای خونین و بیابانی مردم به آنان هشدار داده که نسل جوو نوینی یا به میدان گذاشته و جای خود را در صف مقدم مقاومتها و اعتراضات توده ای جستجو می کند. این وقایع به کل رژیم فهمانده که «توپ، تانک، بسیجی» دیگر به روال سابق «اثر ندارد»

امروز دعوی اصلی مرتجعین حاکم بر سو اینست که چگونه می توان خشم مردم را مهار کرد؟ چه تدابیری را باید بکار بست که وضع از این وخیمتر نشود و کنترل اوضاع از دست نرود؟ دعوا بر سو اینست که جنبش توده های بیخاسته را فقط با قهر آشکار می توان فرونشاند یا گاهی اوقات باید با پنه سر برید؟ دعوا بر سو اینست که دست به چه حک و اصلاحاتی در شیوه های حکومتی باید زد که هم موثر باشد و هم منافع و امتیازات اساسی جناح های حاکم را به خطر نیفکند؟ و بالاخره اینک تحت شرایط کنونی، کدام جناح ها و کدامین شخصیت ها باید سکان این کشتی کهنه و توفان زده را بدست بگیرند تا شاید آن را به ساحل نجات برسانند؟

در جدال بر سو این مسائل است که عبدالله نوری یکی از موه های اصلی رژیم اسلامی در ۲۰ سال گذشته به زندان می رود و صلاحیتش برای شرکت در انتخابات رد می شود. او و همفکرانش معتقدند که برای نجات این رژیم ارتجاعی تا دیر نشده باید دایره قدرت سیاسی را گسترش داد و جویانانی نظیر منتظری و نهضت آزادی که کنار کود قرار گرفته اند را سهم کرد. در مقابل، بخشهای قدرتمندی از هیئت حاکمه این تدبیر را در شرایط کنونی به صلاح رژیم نمی دانند و از این می ترسند که چنین تغییری در راس جامعه، اوضاع را از کنترل خارج کند و ناخواسته راه پیشروی جنبشهای توده ای را بکشاید. از طرف دیگر، هاشمی رفسنجانی که شاید بتوان وی را قدرتمندترین منفورترین چهره حکومت در حال حاضر نامید، دوباره به جلوی صحنه می آید. او که خود را متخصص اداره بحران می داند، ادعا می کند که راه استفاده کارآمد و بی خطر از چماق و شیوینی (یا سرکوب و تکلیف) را بلد است و می تواند جامعه را آرام کند. معتقد است که در این شرایط بحرانی، متحد کردن تمامی جناح های رژیم فقط تحت رهبری شخص وی امکانپذیر است. می گوید اگر قرار باشد تغییراتی انجام شود باید حساب شده تر، کنترل شده تر و

«غیر عادی» در روند تحولات یک جامعه است و یک فضای بشدت ملتهب و پر جوش و خروش را منعکس می کند. همگان اذعان دارند که نتایج انتخابات، در درجه اول، عطش مردم به تغییر وضع موجود را بنمایش می گذارد. این را حتی بی آبروترین و بدنام ترین باندهای جمهوری اسلامی که در انتخابات شکست خوردند نیز به زبان می آورند. بنابراین مرفقیست جمهوری اسلامی در کارزار انتخابات مجلس ششم از همین ابتدا با تناقضات عمیق و دردسرهای جدی همراه است. مردم و بریزه توده های زحمتکش و محروم، زنان و جوانان، از همین امروز با عطش سیاسی بیشتری به صحنه می آیند و تغییرات عمیقتر و سریعتری را خواهان می شوند. اکثریت توده ها که سالهاست در منگنه استبداد و استثمار و فقر و فلاکت بسر می برند، خواهان تغییرات اساسی هستند. یک نتیجه ناخواسته تبلیغات دوم خردادی ها در مورد «پیروزی مردم» اینست که سطح توقعات و مطالبات توده ها را ناگهان بالا می برد و به اشتهای سیاسی مردم دامن می زند. اما آنچه خاتمی و شرکاء در چننه دارند، نه اساسی است و نه سریع. برعکس، آنچه انتظار جامعه را می کشد استثمار شدیدتر کارگران و زحمتکشان، ادامه بی حقوقی زنان و بی آینده بودن جوانان، و غارت گسترده تر منابع و ثروتهای جامعه توسط قدرتهای امپریالیستی است. بنابراین گرد و خاکها خیلی زود فرو خواهند نشست؛ استدلالات و توجیهاتی که برای کشاندن مردم به بازی انتخابات مطرح شده، رنگ خواهد باخت؛ و پرده های توهم بیش از پیش شکافته خواهد شد. کارگران و ستمدیدگان شهر و روستا به تجربه، پوچی وعده های دوم خردادی را خواهند فهمید؛ درک خواهند کرد که دعوت به صبر و انتظار از سران جمهوری اسلامی و هشدارها و ترسز زندهای مطبوعات درم خردادی به حرکت حق طلبانه مردم، هدنی جز وقت خریدن برای کل ارتجاع حاکم را دنبال نمی کند. اکثریت توده ها طعم تلخ آشی که قدرتهای امپریالیستی با طرح های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای ایران پخته اند را بیش از اینها خواهند چشید. به یک کلام جامعه برخلاف خواست هیئت حاکمه، آبتن «۱۸ تیر» های بیشتر و تلاطم و بی ثباتی عمیقتر است. تاثیر چنین اوضاعی بر باندهای مختلف حکومت این خواهد بود که بیش از پیش چند پاره و تضعیف شوند.

تحت این شرایط، مسئله ای که مردم باید طور آگاهانه و جدی به آن پردازند اینست که برای چه نوع تغییری، برای دستیابی به چه جامعه ای، باید مبارزه کرد و از کدامین راه؟

درباره انتخابات مجلس...

کندارتر آن را به پیش برد تا حتی الامکان بی خطرتر باشد. بنظر می رسد که خیزش تکان دهنده دانشجویی و عجز خامنه ای و خاتمی و «دوم خردادی»ها در مهار آن، بخشهای مهمی از حاکمیت را به این نتیجه رسانده که حق با رفسنجانی است. بنابراین در انتخابات کنونی، پشت وی صف کشیده اند. به یک کلام، انتخابات ابرازی برای تنظیم مناسبات درونی هیئت حاکمه نیز هست.

امروز واقعیاتی وجود دارد که کار جمهوری اسلامی در انتخابات مجلس ششم را نسبت به قبل مشکلتر می کند. ذهنیت جامعه نسبت به ذهنیت دوران دوم خرداد ۷۶ فرق کرده و مردم هشیارتر شده اند. سیاستهای متناقض رژیم نیز برایش دردسر می آفریند؛ اینان از یک طرف می خواهند رُست «دموکراسی» و «توسعه سیاسی» بگیرند تا شمار هر چه بیشتری از مردم بویژه جوانان و زنان را به دام انتخابات بکشاند؛ از طرف دیگر مجبورند به حذف و رد صلاحیت بزنند و با این کار، افراد متوهم را نیز از شرکت در انتخابات دلبرد کنند. البته رژیم از جو سازبهبانی که در لحظات آخر برای رونق بخشیدن به انتخابات انجام می گیرد غافل نیست و بدون شک از تجارب خود در انتخابات های اخیر استفاده خواهد کرد.

اما به غیر از جمهوری اسلامی، طیفی رنگارنگ دیگری هم هست که حماقت پارلمانی را در جامعه اشاعه می دهد و تئور انتخابات مجلس ششم را گرم می کند:

توده اکثریتی های ضدانقلابی که امروز در مورد همدستی های گذشته خود با جلادان اسلامی سکوت اختیار کرده اند در این طیف می گنجد، اینان از نزدیکی با رسواترین شخصیتهای حاکم نیز ابائی ندارند؛ کافیت که روی خوش ببیند یا بوی کباب به دمافشان برسد.

جریانهای موسوم به «ملی» مذهبی» نیز مبلغ بیراهه انتخاباتند. اینان همیشه در انتخابات های رژیم نام نویسی می کنند و هر بار صلاحیتشان رد می شود، تپ یا می خورند و آرام جای خود می نشینند. از انقلاب و قهر توده ها هراسانند و آرزویشان اینست که در این جامعه انفجاری نقش سوپاپ اطمینان را بازی کنند.

برخی گروه های متوهم و متزلزل در صفوف اپوزیسیون هم هستند که دیگری آمدی به انقلاب ندارند. دورنمای مبارزاتی و سطح توقعاتشان پایین آمده و می کوشند سطح توقع توده ها را هم پایین بیاورند. اما جرات این آشکار این واقعیت را ندارند؛ به همین خاطر سیاستهای رفرمیستی خود را در قالب به اصطلاح «لاکتیکهای ضروری برای شرایین مشخص امروز ارائه می دهند، مردم را فرآ می خوانند که در لیستهای انتخاباتی با ذره بین دنبال نامزدهای مستقل بگردند و به آنها رای بدهند تا در هیئت حاکمه بیشتر شکاف بیفتد و در مقابل خواسته های مردم مجبور به عقب نشینی شود.

اگرچه اکثریتها و اهداف طبقاتی این طیف یکی نیست و توجیهات و استدلالشان با هم تفاوت دارد، اما پیامشان برای مردم یکی است: «در انتخابات شرکت کنید» این پیام به رژیم خدمت می کند و آنچه برای سادوکنندگانش بر جای می ماند شرمساری در برابر توده ها و تاریخ است و بی.

این واقعیاتی است که جمهوری اسلامی ضعیف و درمانده است و می توان او را به عقب نشینی واداشت اما از طریق شرکت در انتخابات نمی توان در صفوف دشمن شکاف انداخت. این کار فقط دست رژیم را باز می گذارد که میان مردم شکاف اندازد. نمی توان رژیم را به عقب نشینی واداشت. این کار فقط دست رژیم را باز می گذارد که مردم را متغیر کند. نمی توان راه برخی اصلاحات و پیشروی جنبش مستقل مردم را گشود. این کار فقط مردم را به نیروی ضرت این یا آن جناح در دعوای درونی جنایتکاران تبدیل می کند. شرکت در انتخابات، بازی در زمین دشمن است. معزوات این بازی را هم دشمن تعیین کرده است. معنای واقعی انتخابات در تمامی نظام های استمرارگر، حتی در دموکراتیک ترین آنها، اینست که هیئت حاکمه به مردم ستمدیده اجازه می دهد از بین ستمگران، این یا آن گروه را برای یک دوره نمایندگی رسمی برگزینند. بوندگان انتخابات ممکنست گاه به گاه تغییر کنند، ولی توده هائی که در آن شرکت می کنند همیشه بازنده اند. تحت نظام های ارتجاعی، اگر هیئت حاکمه ای واقعا مجبور به عقب نشینی شده و اصلاحاتی واقعی و نسبتا پایدار صورت گرفته، نتیجه مبارزات انقلابی و ترضوی و مستقل مردم بوده است و نه نتیجه تدابیر رفرمیستی و قانون گریانه. علت عقب نشینی های اینجا و آنجای جمهوری اسلامی طی چند ساله اخیر، مثلا به ترویج افتادن اجرای حکم فداان جنبش دانشجویی و یا اجازه انتشار به برخی کتابها و مقالات، نیز جز این نیست. در مقابل، توهومات انتخاباتی به روحیه صبر و انتظار در مردم دامن می زند، آنها را به سرانجام دعوای دو جناح ارتجاع امیدوار می کند و بدین طریق کل نظم حاکم را از زیر ضرب خارج می کند. شرکت در انتخابات، انرژی و توان و تلاش توده ها را در اختیار یک جناح در رقابتهایش با جناح دیگر قرار می دهد و به هیز می برد. از تجارب بارها تکرار شده در ایران و سایر نقاط جهان نیز باید آموخت که وقتی ارتجاع ضعیف با ترندهای سیاسی برای خود وقت خرید و نفس تازه کرد، در اولین فرصت به صفوف مردم هجوم می برد و نیروهای مخالف خود منجمله کسانی که گرفتار توهومات رفرمیستی هستند را از دم تیغ می گذراند.

علیرغم مانورهای هیئت حاکمه، و توهیم پراکنی های جریانهای سازشکار و مسالست جو، توده های مردم نسبت به اوضاع حساس کنونی و سرنوشت خویش بی تفاوت نیستند و نباید باشند. بی تفاوت نبودن در قبال ترغیب انتخابات مجلس، یعنی وارد شدن به این میدان ارتجاعی. باید این بازی عوامفریبانه که در میان مردم صبر و انتظاری بیهوده را دامن می زند، بر هم زد. باید این واقعیت را آشکار کرد که انتخابات برای این رژیم درمانده حکم «از این ستون به آن ستون فرج است» و وقت خوبدن را دارد. باید بحث مسخره «سرنوشت ساز بودن این انتخابات» - که قبل از هر انتخاباتی تکرار می شود - را افشاء کرد و نشان داد که هدف از آن، منقلب کردن مردم است. کارگران و زحمتکشان آگاه، زنان آزادیخواه، جوانان مبارز و روشنگرانی که با توده های ستمدیده پیمان بسته اند، باید این انتخابات را تحریم کنند. اما این فقط یک گوشه از کار عظیمی است که باید انجام شود. تظاهرات میان مردم و مرتجعین حاکم در حال تشدید است و جوش و خروش جامعه ادامه می یابد؛ دوران نبرد های سرنوشت ساز فرا خواهد رسید. نبردهائی که مردم باید آگاهانه برایش آماده شوند و به ابزار ضروری برای کسب پیروزی در آنها مجهز شوند. تکلیف جمهوری اسلامی و طبقات ارتجاعی حاکم سرانجام در صحنه خونینی تعیین خواهد شد که از بوی بازوت آکنده است.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران) - دی ماه ۱۳۷۸

**پیرامون مواضع رهبران
«اتحاد فدائیان خلق»**

در مورد انتخابات مجلس ششم

یکی از ویژگی های دوران بعد از دوم خرداد اینست که رفرمیسم و سازشکاری میدان فعالیت بیشتری پیدا کرده است. دانه پاشیدن های خاتمی و شرکاء، خیلی ها را به جنب و جوش انداخته است. رفرمیستها، رفرمیست تر شده اند و رویزیونیستهای شرمگین، حرف دلشان را به عریانی بیان می کنند. برخی نیروها که تا چندی پیش شعار سرنگونی می دادند، برای عقب نیفتادن از قاذبه بسرعت پوشش چپ خود را رها کرده و لخت وسط صحنه پریده اند. از آن جمله اند عده ای از رهبران «اتحاد فدائیان خلق». بررسی و نقد نظرات این جریان در قبال انتخابات مجلس ششم خالی از قایده نیست. زیرا اینان کوشیده اند عمده بحثهای صحیح انقلابیون و توده های آگاه در مورد بازی ارتجاعی انتخابات را یک به یک رد کنند. ایشان در واقع مجموعه توجیهات و استدلالاتی که از سوی سازشکاران رنگارنگ برای کشاندن مردم به بازی انتخابات ارائه شده را یکجا گرد آورده اند. منبعی که برای نقد نظرات این سازمان بدان رجوع می کنیم، «اتحاد کار» (شماره ۷۰، سال ششم، بهمن ۱۳۷۸) است. چندین مقاله این شماره «اتحاد کار» به موضوع انتخابات مجلس ششم اختصاص یافته است. به جز دو مقاله که از صفوف این سازمان در نقد خط سازشکارانه حاکم بر «اتحاد فدائیان خلق» ارائه شده، بقیه در یک راستا قرار دارند. از آن جمله اند: «دوم خردادی دیگر؟» (صفحه ۲)، «چند مصاحبه درباره انتخابات مجلس با فرید، مدنی و اعظمی» (صفحه ۹)، «پرسش هایی در مورد تحریم این دور انتخابات مجلس اسلامی...» (صفحه ۱۵)، و «مصاحبه رادیو ندای پناهنده با پرویز نویدی» (صفحه ۲۳) - این توضیح را هم ضروری می دانیم که همه خط تاکیداها در نقل قول های ذکر شده در این نقد، از ما است.

داستان از این قرار است که هیئت اجرائی «اتحاد فدائیان خلق» به هنگام ثبت نام کاندیداها یکباره تصمیم می گیرد (به قول مصطفی مدنی از رهبران این سازمان) خلاف «جو عموما محافظه کارانه چپ خارج از کشور» حرکت کند و دست به یک «اقدام جسورانه» بزند. (صفحه ۱۲) بنابراین بیانیه ای صادر می کند و در آن از کلیه نیروهای مورد اعتماد مردم می خواهد که بر اساس دو

تاکتیک جسورانه یا روزیونیسم عریان؟

محور یعنی استقلال از جناح های حکومتی و اعتقاد به یک برنامه دمکراتیک در انتخابات ثبت نام کنند. هیئت اجرایی تصمیم می گیرد به اصطلاح ابتکار توده ها در استفاده از انتخابات را تکامل دهد. یعنی فقط به رای دادن بسنده نکند بلکه در پروسه کاندید شدن هم دخالت جوید. و البته اسم چنین کاری را جسارت می گذارد! در فرهنگ وارونه آقای مدنی، پیش گذاشتن سیاست تحریم و تلاش برای آگاه ساختن توده ها بر سر ماهیت و اهداف مضحکه انتخابات و به جان خریدن هر خطری در راه اشاعه این خط در جامعه، «محافظة کاری» نام می گیرد. اما هم رنگ جماعت شدن و نان را به نرخ دوم خرداد خوردن، «جسورانه» معرفی می شود.

البته جسارت مدنی و شرکاء، جسارت ویژه ای است. خواننده، حداقل انتظار دارد که اینان خود شخصا کاندید شوند و پایش بایستند. اما یکبار صحت از موجودات صوفی بنام نیروهای مورد اعتماد مردم به میان می آید. فراخوان هیئت اجرایی، خطاب به این نیروها است که هم قرار است مستقل از جناح های حکومتی باشند و هم یک برنامه دمکراتیک را نمایندگی کنند. (صفحه ۹)

این طرح پا در هوا، با توجه به پروسه ضد دمکراتیک گزینش و چک و تایید کاندیداها، از جانب هیچکس جدی گرفته نشد؛ منجمد از جانب خودشان، راستش را بخواهید اصلا به دنبال عملی کردن چنین طرحی نبودند. مصوبه هیئت اجرایی، کارکرد دیگری داشت. اولاً، ارسال این پیام سیاسی به جمهوری اسلامی و مشخصا جناح خاتمی که: ما هم واقع بین شده ایم و حاضر به شرکت در بازیهای شما هستیم. ثانیاً، آماده کردن جرم درون سازمان خودشان و احتمالاً متزلزل کردن طرفداران سیاست تحریم با این استدلال که: ما داریم مردم را به رای دادن به نیروهای مورد اعتماد خودشان که هیت و برنامه ای مستقل از حکومت دارند دعوت می کنیم و این با هل دادن دو دستی جنبش مردم به درون کشمکش های داخل حکومت فرق دارد.

بعد از اینکه شورای نگهبان صنف کاندیداها را از «غیر خودی ها» تصفیه کرد و طبق معمول به جریانات ملی - مذهبی و حتی به روشنفکران به اصطلاح مستقل و «چپ» مدافع خاتمی نظیر رئیس دانا هم رحم نکرد، حتی خوش باورترین افراد هم به طرح هیئت

اجرایی خندیدند. اما رهبری «اتحاد فدائیان خلق» که تصمیمش را پیشاپیش گرفته بود به ناراضیان گفت:

«عاقلانہ نیست قبل از روشن شدن این مسئله که توازن قوا در انتخابات چگونه است و چه کسانی و چگونه به پای صندوق های رای می رسند، دست به اعلام موضع نهائی زد. تصمیمات سیاسی تابع تحولات جاری هستند، نه مقدم بر آنها!» (فرید، صفحه ۱۰)

معنای صاف و ساده اش این بود که: تحریم بی تحریم! جالب اینست که تصفیه و حذف کاندیداها توسط شورای نگهبان از نظر مدنی و شرکاء، جزء تحولات جاری محسوب نمی شد و بنابراین نمی توانست در تصمیم سیاسی کسانی که طرح ثبت نام کاندیداها را مستقل را جلو گذاشته بودند، نقشی بازی کند. رهبری «اتحاد فدائیان خلق» اعلام کرد که علیرغم همه اینها، تیغ تصفیه شورای نگهبان نتوانسته:

«همه مستقل ها و همه طرفداران اصلاحات در درون و پیرامون حکومت را مثل دوره های قبل، از دور خارج کند.» (همانجا)

با این بحث، مشخص شد که اینان مردم را به رای دادن به چه کسانی دعوت می کنند. این دقیقاً همان سیاست - یا همان خدمتی - بود که ارتجاع حاکم از جریانات به اصطلاح اپوزیسیون انتظار داشت. رژیم از اینان می خواست که نه فقط خود به ساز انتخاباتی جمهوری اسلامی بفرستند، بلکه توده های مردم را نیز به شرکت در این رقص دعوت کنند. و با اینکار، توهم و امید واهی نسبت به بهبود وضعیت مردم در سایه جریانات فریبکار دوم خردادی را دامن بزنند.

اما گمان نکنید که جا انداختن این سیاست سازشکارانه برای مدنی و شرکاء کار ساده ای بود. بهر حال خیلی ها هشیارانه به دو سال و نیم حاکمیت خاتمی برخورد کرده و حرف و عمل او را در بزنگاه های تاریخی محک زده بودند. مدنی و شرکاء، بسختی می توانستند مبارزاتی که حاکمیت ۲۱ ساله جمهوری اسلامی و عملکرد جنایتکارانه جناح های مختلفش را تجربه کرده اند، قانع کنند که مردم را بشفع عناصر رسوایی چون دعائی و هادی خامنه ای، تیری و آرمین، میردامادی و صفائی فراهانی، کلیدور و کروی به شرکت در انتخابات بکشانند. اینجا بود که توجهات صد تا یک غاز، یکی پس از دیگری ارائه شد:

«وانگهی تعیین این که چه تعداد از کاندیداها باقیمانده حکومتی و چه تعداد مستقل هستند و به چه میزان در میان مردم شناخته شده اند، برای ما امکانپذیر نیست، ولی برای مردم که از نزدیک حوادث را دنبال می کنند و در روند آن دخیل هستند، تشخیص این امر چندان دشوار نیست.» (همانجا)

تنها جوابی که به اینگونه عوامفریبی ها می توان داد اینست که اگر شما اینقدر از مرحله پرت بودید که نمی توانستید حکومتی ها را از غیر حکومتی ها تشخیص دهید، ببخود کردید برای مردم نسخه بیچید و آنان را به حمایت از کاندیداها که هیت مستقل و برنامه دمکراتیک داشتند دعوت کردید! کاندیداها که حتی نمی دانستید وجود خارجی دارند یا نهرهبری «اتحاد فدائیان خلق» از یک در دیگر هم وارد شد:

«ما چه بخواهیم، چه نخواهیم، مردم از میان کاندیداها باقیمانده یعنی همان اقلیت حذف شده، و به کاندیداها درون و پیرامون حکومت که خواهان اصلاحات هستند، اما نه «پر شتاب تر» رای خواهند داد.» (همانجا)

با این استدلال، اصولاً چه نیازی به تعیین سیاست و برنامه ریزی در مورد انتخابات، و اصولاً چه نیازی به وجود امثال مدنی بود؟ دیگر چه نیازی به اینهمه بحث و استدلال بود؟ واقعیت اینست که توده ها در این میان بهانه بودند. این بحثها فقط پوششی بود بر یک تصمیم سیاسی سازشکارانه در قبال دولت ارتجاعی حاکم. در عین حال، اینان ناشیانه کوشیدند به بحثهای آشکارا راست خود، رنگ و لعاب «چپ» بزنند. مثلاً چنین نوشتند:

«وظیفه ما، دعوت مردم به رای دادن به مصلحین درون حکومت نیست. این کار را مردم الان که حق انتخاب دیگری ندارند، خود می کنند. کار ما از همین جا شروع می شود که از دخیل بستن مردم به این مصلحین حکومتی جلوگیری کنیم و امکان فراتر رفتن جنبش آنها را با توجه به مجموعه عوامل فراهم سازیم.» (همانجا)

هر نیروی انقلابی و پیشرو می داند که فراتر رفتن جنبش مردم، به قول لنین در گرو منحرف کردن آن از مسیر خودبخودی است. و این رسالتی است که کمونیستهای انقلابی با بردن آگاهی طبقاتی و انقلابی از بیرون به

تاکتیک جسورانه...

میان کارگران و توده های تحت ستم باید به انجام رسانند. یک گام مهم در این راستا، مبارزه قاطع و عمیق با توهماتی است که نسبت به اهداف و امیال جناح های مختلف طبقات ارتجاعی حاکم در ذهن بسیاری از توده ها وجود دارد. این توهمات بطور روزمره و سیستماتیک توسط سیاستمداران فریبکار، رسانه های حکومتی و جریانات فرصت طلب و سازشکار غیر حکومتی در بین مردم اشاعه می یابد. بنابراین اگر کسانی پیدا شوند که به شکلی تهوع آور بخشی از باندها و عناصر رژیم را «مصلح»، «مورد اعتماد»، «همسو با خواسته های مردم» و امثالهم بنامند، فقط به نزدیکتر شدن توده ها به این مرتجعین فریبکار خدمت کرده اند. نتیجه اینکار، گره خوردن هر چه محکمتر دخیل توهم به بارگاه امثال خاتمی است. پوچی ادعاهای «چپ» نمایانه مدنی و شرکاء، آنجا برملا می شود که نه فقط با سیاست تحریم انتخابات از جانب کمونیستها و دیگر انقلابیون مخالفت می کنند، بلکه جمع بندی های صحیح اولیه در بین مردم که به بهای خون و مشقت خود آنان حاصل شده را مورد حمله قرار می دهند. مثلا می گویند:

«بزار این کار آن نیست که فقط با گفتن این که از این امامزاده انتظار معجزه ای نباید داشت، خود را راحت کنیم.»

«درست است که سگ زرد برادر شغال است. اگر در تحلیل نهائی و زمانی که مساله حفظ حیات حکومت اسلامی مطرح باشد، شاید چنین امری در مورد همه جناح های حکومتی صادق باشد، البته با شدت و ضعف و با توجه به شیوه های متفاوت هر کدام. ولی در لحظه سگ زرد با شغال، در درون همین حکومت تفاوت چشمگیری دارد!» (همانجا)

باید به رهبران «اتحاد فدائیان خلق» گوشزد کنیم که درک درستی یا نادرستی احکام بالا، بستگی به این دارد که از زاویه چه کسی به مسئله نگاه می کنیم. اگر از نقطه نظر منافع اکثریت جامعه یعنی توده های تحتانی و اقشار ستمدیده، به جناح های مختلف هیئت حاکمه بنگریم، همسانی و ماهیت یگانه و منافع مشترک ارتجاعی آنان را تشخیص خواهیم داد. یعنی آشتی ناپذیری منافع طبقه کارگر و خلق با منافع صف واحد - هر چند پر شکاف - سرمایه داران و زمیندار بزرگ و دولت آنان را خواهیم دید. با حرکت از همین تضاد است که کمونیستهای انقلابی، برای نابودی حیات رژیم اسلامی مبارزه می کنند و توده های مردم را به چنین کاری فرا می خوانند. درست با همین درونما و سیاست است که بحث «سگ زرد برادر شغال است» را در مورد جناح های ارتجاع حاکم

مطرح می کنند و در جریان تحولات و نقاط عطف مبارزه طبقاتی، این همسانی را به تجربه به مردم نشان می دهند. اما رویزیونیستها و سازشکاران اهدافی محدود و حقیر دارند. آنان صرفا خواهان خرده ریزی از خون استثمار هستند، و به امتیازات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی برای قشر خود راضیند. درونما و استراتژی انقلابی، از نظر اینان محال و دست نیافتنی است. به همین خاطر دنبال این هستند که در لحظه، از درون همین حکومت، چه چیزی به آنان می ماسد. این نگرش مشترک رویزیونیستها است؛ توده - اکثریتی باشند یا «جناح چپی» و «کشتگری». همانطور که قبلا گفتیم، رهبران «اتحاد فدائیان خلق» در تبلیغ و جا انداختن این خط سازشکارانه در درون سازمان خود و بطور کلی در سطح جنبش با مشکل روبرو بودند. می دانستند که کسانی در مقابلشان خواهند ایستاد و اهداف و امیالشان را افشاء خواهند کرد. بنابراین مجبور شدند برخی بحثهای پایه ای را به میان آورند و یکرشته اصول و معیارهای اثبات شده را زیر سؤال ببرند یا تحریف کنند. برای مثال، مصطفی مدنی چنین می گفت:

«من این موضع (بیانیه هیئت اجرایی) را حرکتی در جهت ایدئولوژی زدائی سیاست ارزیابی می کنم و آنرا نقطه آغاز خوبی برای وارد شدن چپ به صحنه خاکستری زندگی می بینم.» (صفحه ۱۲)

در واقع منظور وی از «ایدئولوژی زدائی»، طبقات زدائی از سیاست است. اینان می خواهند چپ را به صحنه خاکستری بکشانند؛ به جایی که خط تمایز بین خلق و ضد خلق، یا دوست و دشمن را نتوان تشخیص داد، و می توان آنها را بهم آمیخت. مدنی و شرکاء، به خیال خود می خواهند ایدئولوژی، خط راهنما و جهت گیری استراتژیک انقلابی را از صحنه سیاست حذف کنند. و باید چنین کنند؛ وگرنه چگونه می توانند ضرورت سازش با بخشی از ارتجاع حاکم و با سر روان شدن در تنور انتخابات را تحت عنوان تاکتیک توجیه نمایند؟ اینان نخست استراتژی انقلابی را تحت عنوان جدا کردن ایدئولوژی از سیاست، حذف می کنند و سپس استراتژی سازشکارانه خود را تحت عنوان تاکتیک مشخص روز به پیش می گذارند. اینان ایدئولوژی کمونیستی را از سیاست می زدایند تا راه سلطه ایدئولوژی بورژوازی خود بر سیاست را هموار کنند.

رهبران «اتحاد فدائیان خلق» در برابر این سؤال که آیا سیاست آنان «همان انتخاب بین بد و بدتر نیست؟» پاسخ دادند که: «چرا هست. ولی اگر از اصول گرایی کمونیسم روسی که بند ناف آن به دنیای تک حزبی و

ایدئولوژی حزب سالار متصل است، بیرون بیائیم، چه کسی گفته و در کجای زندگی، خود ما از شرایط بد نسبت به بدتر می گذریم، که از مردم می خواهیم از آن بگذرند؟ حتی برای امرار معاش اگر کار دلخواه میسر نباشد، به شغل «بد» نسبت به «بدتر» تن می دهیم.» (مدنی - همانجا)

این نوع استدلال، ملغحه ای از عامیگری، دید کاسبکارانه و حقارت خرده بورژوا نشانده است. مدنی و شرکاء به جای حرکت از یک استراتژی رها تپبخش و تعیین تاکتیک های منطبق بر آن که امر رهائی را نزدیک می سازد، از مصالح و منافع روز حرکت می کنند. به محض اینکه استراتژی و دورنمای رهائی کنار گذاشته شود، یعنی استراتژی و دورنمای دیگری بر صحنه مسلط است و به روندهای جامعه سمت و سو می دهد. وقتی استراتژی انقلابی و یک قطب انقلابی حول آن وجود نداشته باشد و برای ایجاد آن تلاش نشود، استراتژی های ضدانقلابی و در درجه اول، استراتژی مرتجعین حاکم است که مسیر حرکت جامعه و آینده مردم را تعیین خواهد کرد. در این صورت، همانگونه که در تجربه مکرر تاریخ دیده ایم، حتی منافع و مصالح روز توده ها نیز تامین نمی شود و زنجیرهای ستم و استثمار علیرغم فداکاری و رنج مردم دست نخورده باقی می ماند.

مثالی که آقای مدنی ذکر کرد، خیلی خوب آمال و آرزوهای طبقاتی رهبران «اتحاد فدائیان خلق» را منعکس می کند. اینان در مبارزه سیاسی به همان برده خانگی می مانند که حاضر نیست به رهائی از بردگی فکر کند. مرتباً در حال مقایسه مزایای «خانگی» بودن نسبت به سایر بردگان است. لاجرم نه می تواند قدمی برای آگاه کردن و رهاندن بقیه بردارده و نه تصایلی به رها شدن شخص خود دارد. حرفهای آقای مدنی می تواند استدلال کارمند یا کارگر کوتاه بینی باشد که برای حفظ شغل و امرار معاش خود از اعتصاب و اعتراض کناره می گیرد زیرا می تواند برایش نتیجه ای «بدتر»، یعنی اخراج و گرسنگی به دنبال داشته باشد. از این رو به «بد» رضایت می دهد.

در حاشیه باید به یک تحریف تاریخی در استدلال فوق الذکر اشاره کنیم که به «اصول گرایی کمونیسم روسی» برمی گردد. منظور آقای مدنی از این عبارت در واقع همان کمونیسم دروغین، یا رویزیونیسم حاکم بر شوروی سابق است که ایشان و همفکرانشان سالیان سال مدافع شرمگین آن بودند. یکی از نتایج فروپاشی شوروی این بود که تشکلات طرفدار آنان در گوشه و کنار جهان دچار بی دورنمائی شده و برای سر و سامان به خط و

عمل خود، به ایدئولوژیهای بورژوازی دیگری که ماهیتا فرقی با ایدئولوژی رویزیونیستی نداشتند، روی آوردند. اغلب آنان به سوسیال دمکراسی اروپائی چنگ انداخته و به عنوان اعلام وفاداری به این قبله جدید، ناسزائی نثار «اصول گرائی کمونیسم روسی»، «دنیای تک حزبی» و «ایدئولوژی حزب سالار» می کنند. اما اعلام برائت آقای مدنی از این عبارات چه ربطی به «انتخاب بین بد و بدتر» دارد؟ مسئله اینست که ایشان خواهان جامعه ای هستند که در آن سرمایه دار و کارگر، احزاب ارتجاعی و احزاب انقلابی، «خودی ها» و «غیر خودی ها» و «نخودی ها» که خودشان باشند. به مسالمت در کنار یکدیگر زندگی کنند. استثمارگران اجازه استثمار کردن داشته باشند و توده های تحت استثمار از حق استثمار شدن برخوردار باشند. تحریف آقای مدنی اینجاست که «کمونیسم روسی» یا رویزیونیسم مدرن را مخالف چنین جامعه ای معرفی می کند. انگار نه انگار که رویزیونیستها از دیر باز مدافع و مبلغ «انتخاب بین بد و بدتر» بوده اند. انگار نه انگار که پرچمدار پارلمانتاریسم و شرکت در مضحکه های انتخاباتی در رژیم های ارتجاعی، احزاب رویزیونیست طرفدار شوروی نظیر حزب توده و برادرانشان بوده اند. حرفهای به اصطلاح جدید و جسورانه رهبران «اتحاد فدائیان خلق»، همان حرفهای کهنه رویزیونیستهای حزب توده و همفکرانشان است.

بخش دیگری از بحثهای «اتحاد فدائیان خلق» به ترسیم اوضاع کنونی جامعه و موقعیت جنبش مردم اختصاص یافته تا وجود یک پایه عینی برای سیاست شرکت در انتخابات، و نامطلوب بودن سیاست تحریم را اثبات کنند. در «اتحاد کار» چنین می خوانیم:

«این دخالت (مردم در انتخابات)، نشانگر آنست که مردم از بی تفاوتی غیر رزمنده قبلی فاصله می گیرند و به مبارزه ای روی می آورند که نیروهای غالب و استبداد دینی را هدف می گیرد اما مبارزه خود را در چارچوب اصلاح رژیم و نه انقلاب در آن، به انجام می رسانند.» (صفحه ۱۵)

خوابتان خوش یاد! از هشت سال پیش خیزشهای خونین و تکان دهنده توده ای یکی پس از دیگری در مشهد و اراک و اسلامشهر و قزوین و شیراز و سنندج و... اتفاق افتاده است. در این خیزشها، آشکارا شعارهایی علیه موجودیت جمهوری اسلامی و سرانش قریاد شده و برخوردهای قهرآمیزی میان مردم و نیروهای مسلح سرکوبگر صورت گرفته است. همین مبارزات خشمگین بود که خواب از چشم رژیم رسود و بخشهایی از آن را به ذکر تغییر

روشها، وعده اصلاحات، و به اصطلاح جامعه مدنی و حکومت قانون انداخت. خودشان علنا می گویند خاتمی آمد تا جلوی انفجار جامعه را بگیرد. حالا رهبران «اتحاد فدائیان خلق» متوجه «بی تفاوتی غیر رزمنده» مردم در گذشته شده اند و نقطه چرخش فضای سیاسی جامعه را شرکت توده ها در بازی انتخاباتی رژیم قرار می دهند. برایشان صرف نمی کند که از خیزش های خونین و شعارهای آشتی ناپذیر در همین دو سال و نیمه اخیر حرفی بزنند چون با تصویری که می خواهند از اوضاع بدهند، خوانائی ندارد. نگاهشان به حوزه های اخذ رای - و لابد به عکس های خاتمی - دوخته شده و در آنجاست که دنبال حساسیت و رزمندگی مردم می گردند.

مدنی و شرکاء برای اینکه ثابت کنند مخالف همیشگی تحریم نیستند، بحث از شرایط لازم برای تحریم یک انتخابات می کنند و می گویند:

«کاملا قابل فهم و درک است که در موقعیت رشد و اعتلای مبارزاتی، که سرنگونی ارتجاع و به چنگ آوردن قدرت و دمکراسی توسط مردم در پیش است، نه شرکت در انتخابات ارتجاع، بلکه اقدام برای تاسیس رژیمی جدید از سوی مردم انجام می گیرد. تحریمی که در این شرایط صورت می گیرد، تا به اقداماتی انقلابی پرداخته شود، تحریمی فعال و رزمنده است.» (صفحه ۱۵)

واقعاً زحمت کشیده اند! در روزهای سرنگونی که موش های ریز و درشت راه فرار از کشتی شکسته را در پیش گرفته اند، کدام دیوانه ای پیدا می شود که بخواهد کارزار انتخاباتی برآه بیندازد، کدام احمق پیدا می شود که بخواهد در این انتخابات شرکت کند، و کدام نیروی انقلابی بیکاری پیدا می شود که بخواهد این کارزار بی رونق را تحریم کند؟ بهتر است رهبران «اتحاد فدائیان خلق» نظرشان را در مورد شرایط مشخص کنونی، و معیارهای انقلابیون برای تعیین تاکتیکهای صحیح، روشن کنند:

«در حال حاضر جنبش سیاسی مردم نه در رکود است و نه در اعتلاء. با فرض وجود امکان رقابت سیاسی، حتی نصف و نیمه، تحریم انتخابات مجلس اسلامی فراخوانی است که هدفی عملی بر آن مترتب نیست. تحریم فراخوانی است با باری اعتراضی، یا با هدفی آگاهگرانه، و یا در جهت هر دو این هدفها...» (همانجا)

خوب! حالا روشنتر شد. آقای مدنی و شرکاء نمی توانند تعیین کنند که جنبش در رکود است یا اعتلاء. حتی سمت و سوی عمده جنبش مردم را هم نمی توانند تعیین کنند یا ترجیح می دهند چنین نکنند. علتش تناقضی

باید به ایشان گفت که مهمترین مشکل سیاست شرکت در بازی انتخابات نیز خاک پاشیدن به چشم توده ها و بدین طریق تقویت جمهوری اسلامی است! و معیار اصلی همین است. برای آقای مدنی و شرکاء مهم نیست که تاکتیک تحریم، مردم را به مقاومت و مبارزه فعال، آگاهانه و رزمنده برای افشای ماهیت کل ارتجاع و بر هم زدن بازیهای فریبکارانه اش فرا می خواند. نگرانی شان اینست که تحریم، نسبت به مبارزه برای اصلاحات یا در واقع گرفتن امتیازی از هیئت حاکمه، غیر فعال است و ممکنست دیگر چیزی نماند. این درک از اصلاحات و ملزومات تحقق آن نیز با درک کمونیستی از رابطه مبارزه انقلابی و رفم کاملاً فرق دارد. از نظر کمونیستهای انقلابی، رفم فقط محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی پرولتاریا و خلق است. هر چه مبارزات مستقل مردم، رزمنده تر و گسترده تر جلو رود، امکان عقب نشاندن ارتجاع حاکم و کسب دستاوردها در عرصه های مختلف - حتی قبل از سرنگونی نظام - بیشتر است. هر چه حرکت توده ها انقلابی تر و آگاهانه تر باشد، این دستاوردها می تواند عمیقتر و پایدارتر باشد و به پیشبرد استراتژی انقلابی کمک بیشتری کند. برای کمونیستهای انقلابی،

تاکتیک جسورانه....

موضوع عمده، انقلاب است نه رفم. حال آنکه برای رفمیست‌ها و ریزیونیست‌ها، رفم غایت مقصود است و انقلاب فقط در حرف مطرح است؛ حرفهائی که برای خالی نبودن عریضه و عوامفریبی زده میشود. این حکایت رهبران «اتحاد فدائیان خلق» است. اینان در برابر این بحث آگاهگرانه و واقعی که توده‌ها نباید چشم‌امیدی به اقدامات مجلس ششم یا هر ترکیبی از نمایندگان طبقات ارتجاعی حاکم داشته باشند، شرمگینانه اعلام می‌کنند: «این... که مجلس رژیم اسلامی هیچ نقشی در رابطه با مسایل مردم نمی‌تواند داشته باشد... البته... ادعایی است که احتیاج به اثبات دارد.» (صفحه ۲۳)

به یک کلام، رهبران «اتحاد فدائیان خلق» واقعا به مجلس رژیم اسلامی چشم امید بسته اند و معتقدند که حداقل بخشی از هیئت حاکمه می‌تواند خواسته‌هایشان را برآورده سازد. شاید! اما نکته اینجاست که اینگونه خواسته‌ها صرفا می‌تواند امتیازات ناچیزی باشد که ارتجاع به بهای تیره روزی و استثمار و ستم بر توده‌ها، موقتا به نیروهای سازشکار اعطاء می‌کند و ربطی با مسایل مردم ندارد. مثلا، امکان فعالیت علنی مطبوعاتی و فرهنگی برای اشاعه بحثهای سازشکارانه و توهم برانگیز در ستایش مسالمت و همراهی با رژیم؛ همان بحثهائی که ریزیونیست‌ها در آن تبحر دارند.

خلاصه کنیم، در انتخابات مجلس ششم همانند انتخابات دوم خرداد، تاکتیک تحریم یگانه تاکتیک صحیحی بود که باید از جانب کمونیست‌ها و دیگر انقلابیون اتخاذ و تبلیغ می‌شد. برخلاف استدلالات رهبران «اتحاد فدائیان خلق»، تحریم نه به معنای انفعال و سکوت و خانه نشینی، بلکه به مفهوم فعالیت گسترده و آگاهگرانه ضد رژیم در بین مردم و بسیج و متحد کردن شمار هر چه بیشتری از آنان برای مخالفت با کلیت جمهوری اسلامی و بازیهای عوامفریبانه اش است. سیاست تحریم می‌تواند راه اعتراضات مستقل توده‌ای علیه رژیم و نهادهای سرکوبگرش را بگشاید. در مقابل، سیاست شرکت در انتخابات، روحیه صبر و انتظار را در بین مردم دامن می‌زند، نسبت به اقدامات نمایندگان به اصطلاح «با حسن نیت» امیدهای واهی ایجاد می‌کند، راه رویارویی مستقیم و مستقل توده‌ها با کلیت رژیم را می‌بندد، و برای رژیمی که در حال فرو رفتن در باتلاقی است طناب پرتاب می‌کند. این واقعیات را توده‌هائی که خود در انتخابات شرکت جستند سرانجام به بهای سر به سنگ خوردن‌ها، در خواهند یافت. شناخت از ماهیت سازشکارانه و ریزیونیستی نیروهائی که مردم را به شرکت در مضحکه انتخابات فرا خواندند نیز جزئی از این پروسه بیداری طبقاتی و ارتقاء آگاهی انقلابی توده‌ها خواهد بود. ■

مضحکه انتخابات

همانطور که یک دختر جوان در روز قبل از انتخابات با تشبیهی گویا بیان کرد: «دیوار سیاهی در برابر مردم کشیده شده و این انتخابات‌ها مثل چراغهای است که اینجا و آنجا روی این دیوار روشن و خاموش می‌شود. من رای نمی‌دهم. از این راه به جایی نمی‌شود رسید. سئوالی که مردم باید جواب دهند اینست که چه می‌خواهند و از چه

راهی می‌توانند به هدف‌های خود برسند.» (۳)

منابع

- ۱) کنفرانس بررسی مطبوعات در ایران - پاریس، ۱۹ دسامبر ۱۹۹۹
- ۲) به نقل از رادیو صدای آزادی، گزارشی از کنفرانس مطبوعاتی مراد تقی مسئول نشریه گنگو - پاریس، فوریه ۲۰۰۰
- ۳) به نقل از مصاحبه‌ای در رادیوی بین‌المللی فرانسه بخش فارسی، ۲۸ بهمن ۱۳۷۸

پاسخ به خوانندگان

نشریه «حقیقت» ستون جدیدی بنام «پاسخ به خوانندگان» گشوده است. در این ستون عمدتا به سئوالاتی می‌پردازیم که حول طرح برنامه حزب کمونیست مطرح شده‌اند. هر یک از خوانندگان «حقیقت» می‌تواند سئوالات خود در زمینه‌های گوناگون، یا نظراتی که پیرامون طرح برنامه حزب دارد را برای ما ارسال دارد. در صورتی که حجم این نظرات حداکثر ۲ صفحه باشد، به درج آن اقدام خواهیم کرد. «حقیقت» از اظهار نظر و رابطه فعال تمامی رفقا و دوستان در این زمینه استقبال خواهد کرد.

تاکنون چند نامه از دوستان و رفقای که نامشان در اینجا ذکر می‌شود، دریافت کرده‌ایم.

حمید پویا، مقاله مفصلی تحت عنوان «نقدی بر طرح برنامه حزب کمونیست» برای ما ارسال داشته که متأسفانه به علت حجم زیاد، قادر به چاپ آن نیستیم. از ایشان می‌خواهیم که اگر برایشان امکان دارد، نکات آن را در ۲ صفحه برای درج در نشریه خلاصه کنند. بهر حال ما در شماره‌های آتی «حقیقت» به نکات مقاله ایشان پاسخ خواهیم داد. در عین حال، آن مقاله را در اختیار رفقای سازمان نیز خواهیم گذاشت. خوانندگان «حقیقت» در صورتی که خواهان دریافت نوشته حمید پویا هستند، می‌توانند با ما تماس بگیرند.

نامه‌ای از منظور بدستمان رسیده که به بحث پیرامون مسئله ملی اختصاص دارد. امیدواریم که در شماره‌های آتی نشریه به نکات نامه ایشان پاسخ دهیم.

سهنگ نیز نامه‌ای درباره طرح برنامه حزب برای ما ارسال کرده است. به آن بخش از این نامه که به مقوله لیمه فتودالیزم مربوط می‌شود، در همین شماره پاسخ گفته‌ایم. پاسخ به نکته دیگر نامه سهنگ که به مفهوم حزب و ملزومات آن در شرایط کنونی می‌پردازد را به شماره‌های آتی واگذار می‌کنیم.

نشانی مجله جهانی برای فتح

A World To Win, 27 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX U.K.

نشانی کمیته اضطراری بین‌المللی برای دفاع از جان دکتر آیمال گوسمان

BCM, IEC, 27 Old Gloucester St.

London WC1N 3XX U.K.

نشانی جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

BCM RIM

London WC1N 3XX U.K.



پاسخ به سئوالات خوانندگان در مورد طرح برنامه حزب کمونیست

چرا ایران، نیمه فئودالی است؟

حیات سیاسی و اقتصادی جامعه بجا گذاشته اند. اما تاکید یک جانبه و غلو آمیز بر این نسبت درصدی می تواند ما را از تحلیل صحیح واقعیات دور نگاه دارد. میگوئیم یک جانبه و غلو آمیز چرا که بخش مهمی از این به هم خوردن تناسب آماری ناشی از تغییرات اداری در تقسیم بندی مناطق شهری و روستائی، و افزایش سریع جمعیت بویژه در شهرهاست، تا تغییر اساسی در زندگی اقتصادی مردم ساکن این نقاط.

زمان رژیم شاه معیار شهر نامیدن یک واحد زیستی، جمعیت بالای ۵۰۰۰ نفر بود. این معیار از روی طرحهای جامعه شناسان آمریکائی در مورد جامعه آمریکا کپی برداری شد. و در زمان رژیم جمهوری اسلامی نیز همراه با افزایش سریع جمعیت، در عرض چند سال چند صد شهر به شهرهای ایران اضافه شد و تعداد شهرهای ایران از حدود ۱۵۰ در قبل از انقلاب به ششصد و خرده ای رسید. بسیاری از این نقاط که نام شهر بر آنها گذاشته شد در واقع دهات فربه هستند تا شهر به معنای سرمایه دارانه آن: یعنی تغییری در شیوه اصلی تولید و معاش اهالی و ایجاد تقسیم کار اجتماعی نسبتا پیشرفته میان صنعت و کشاورزی و استفاده گسترده از کار مزدی در آنها صورت نگرفته است.

حتی اگر ما فرض را بر این بگیریم که تمامی مناطق روستائی که نام شهر بر آنها گذاشته شد، بخشی از مناسبات سرمایه دارانه در کشور باشد، بهر حال تکلیف آن ۴۰ درصد جمعیت روستائی چیست؟ آنها درگیر چه مناسبات تولیدی می باشند؟ این مناسبات چه نقشی در حیات اقتصادی و اجتماعی کل جامعه دارد و چه نقشی در رابطه بین شهر و روستا ایفاء میکنند؟ در نتیجه صرفا با انگشت نهادن بر تغییرات جمعیتی نمی توان حکم بر سرمایه داری بودن یا نبودن جامعه داد. البته هستند جریانهای سیاسی نه چندان جدی که بپراختی با یک چرخش قلم، ۴۰ درصد از اهالی یک کشور را می توانند حذف کنند. اما یک حزب کمونیست واقعی که خواهان کسب قدرت سیاسی و تغییر همه جانبه جامعه است نمیتواند نسبت به این بخش از توده ها - که اکثریت آنان را توده های فقیر تشکیل می دهند - بی تفاوت باشد. این مسئله ای مربوط به موضع و جهان بینی طبقاتی است؛ مسئله ای جدی و حساس برای سرنوشت یک انقلاب همه جانبه است.

فاکت دیگری نیز که بطور یک جانبه مورد استفاده قرار می گیرد، کاهش شاغلین کشاورزی و سهم کشاورزی در تولید و پائین بودن ارزش تولیدات کشاورزی نسبت به سایر بخشهای اقتصادی کشور است. از این فاکتها بی اهمیتی کشاورزی و بطور کلی اقتصاد روستائی در کل کشور نتیجه گرفته می شود. استدلال رایج از اینقرارند: نقش کشاورزی قابل قیاس با درآمدهای نفتی یا صنایع نیست، اگر زمانی کشاورزی نقش عمده را در تولید داشت امروزه این نقش به کمتر از ۳۰ درصد رسیده؛ اگر قبل از اصلاحات ارضی شاغلان روستائی بیش از دو برابر شاغلان شهری بوده امروزه به ۶۶ درصد شاغلان شهر کاهش یافته است و تقریبا ۲۳ درصد نیروی کار کل کشور درگیر بخش کشاورزی اند. (۱) بسیاری از نیازهای غذایی کشور توسط بازار جهانی و از طریق واردات تامین می شود.

همه اینها اگر چه تغییراتی انکار ناپذیرند، اما بخودی خود نشانه غلبه سرمایه داری نیستند؛ بویژه آنکه این فاکتها تمامی واقعیات را

انتشار «طرح برنامه حزب کمونیست» مباحث گوناگونی را در بین علاقمندان به انقلاب پرولتری دامن زد. عمده ترین بحث و جدل حول ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران است. برخی از خوانندگان نشریه در این مورد پرسشهای مهمی طرح نمودند. عمومی ترین سؤال این دسته از خوانندگان این است که آیا با توجه به تغییرات مهمی که در جهان و ایران طی ۵۰ سال گذشته صورت گرفته، می توان کماکان جامعه ایران را نیمه مستعمره - نیمه فئودالی دانست؟

این رفقا برای اثبات سرمایه داری شدن جامعه ایران استدلالات گوناگونی ابراز داشته اند:

برخی بر فاکتھائی چون تغییر نسبت جمعیت شهر و روستا و گسترش شهر نشینی، کاهش تعداد نیروی کار درگیر در اقتصاد روستائی، کم اهمیت بودن تولید کشاورزی در ایران از لحاظ حجم و ارزش تولیدات انگشت میگذارند.

بعضی ها به تجاری شدن کشاورزی ایران، تولید به قصد فروش و گسترش و غلبه مناسبات پولی بر اقتصاد روستائی اشاره می کنند و میگویند روابط پولی نشانه سرمایه داری است. برخی نیز به کنده شدن دهقانان از زمین اشاره می کنند و می گویند نیروی کار به کالا تبدیل شده است.

برخی دیگر از رفقا، ضمن قبول اینکه در این یا آن گوشه کشور شیوه های تولیدی عقب مانده ای موجود است. معتقدند که بود و نبود این شیوه های تولیدی عقب مانده نقش و تاثیر چندانی بر کل حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران ندارد. آنها مطرح می کنند که تغییرات سرمایه دارانه مهمی که در طی این سالها صورت گرفت، نشان از غلبه مناسبات سرمایه داری بر کل کشور است.

برخی نیز استدلال می کنند که بررسی تاریخ انقلابات و جنبشهای انقلابی ایران نشان می دهد که در ایران از جنبشهای دهقانی خبری نبوده و نیست و همواره شهرها هستند که مرکز تغییر و تحولات انقلابی اند و به تجربه دیده ایم که راه انقلاب ایران، قیام شهری است. و سرانجام با این بحث هم روبرو می شویم که وظیفه انقلاب دمکراتیک در ایران فقط بر چیدن روبنای کهنه و عقب مانده ای است که از گذشته بجا مانده است.

در این مقاله کوشش می شود که به برخی جوانب مهم مربوط به مباحث نیمه فئودالیسم بپردازیم و به ارتقاء مباحث ساخت در این زمینه یاری رسانیم.

از سطح به عمق برویم و از ظاهر به باطن!

یکی از فاکتھائی که برای اثبات سرمایه داری شدن ایران بسیار مورد استفاده قرار می گیرد نسبت شهر نشینان به جمعیت کل جامعه است. بسیاری بر این امر تاکید می کنند که حدود ۴۰ سال پیش نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت ایران در روستا زندگی می کردند و امروزه نزدیک به ۴۰ درصد.

گسترش شهر نشینی واقعیتی انکار ناپذیر است. شکل برجسته این گسترش را در شهرهای بزرگی چون تهران، کرج، اصفهان، مشهد، تبریز، شیراز و اهواز می توان دید. شهرهای بزرگی که تاثیرات مهمی در

است که مبادله کالائی و مناسبات پولی در روستاها گسترش یافته و دهقانان به قصد فروش تولید می کنند. این واقعیتی است که بخش زیادی از تولید کنندگان روستائی قسمت زیادی از تولیدات خود را بفروش می رسانند. بخش اعظم حجم تولیداتی که به فروش می رسند در مزارع دهقانان میانه حال و مرفه و مزارع بزرگ انجام می شود. این امر بویژه در مورد برخی تولیدات کشاورزی مانند پسته، برنج و چای و زعفران، پنبه و محصولات باغی برجسته و مشهود است. ما با این واقعیت هم رویروئیم که مدتهاست پول و درآمد پولی نقش تعیین کننده ای در زندگی اقتصادی روستاهای ایران دارد و اکثر امور مربوط به خرید و فروش و پرداخت مزد، از طریق پول صورت می گیرد.

در اینجا به چند و چون و درجه دقت ارزیابی فوق از اقتصاد روستائی نمی پردازیم. فی السل به میزان تولیدات برای مصرف شخصی در مورد برخی کالاهای اساسی مانند گندم یا محصولات تغذیه دام بویژه در میان دهقانان فقیر و کم زمین و بخشهایی از دهقانان میانه حال کاری نداریم و از استفاده ای که کماکان از پرداخت چینی در برخی رشته ها یا زمینه ها مانند خرید و فروشهای اجباری دولت با دهقانان یا میزان استفاده ای که از روش سهمبری در اجاره دادن زمین می شود، هم بحث نمی کنیم. اگر چه بررسی این حیطه ها در جای خود اهمیت دارد اما قلب مسئله نبوده و نیستند و تحلیل از این حیطه ها خود تابعی از تحلیل کلی تر از مناسبات تولیدی حاکم بر کشاورزی و اقتصاد روستائی است. بحث این است که حتی اگر این ارزیابی کاملاً منطبق بر واقعیت باشد، باز هم روش صحیحی برای قضاوت در مورد سرمایه داری بودن یا نبودن یک جامعه نیست.

این اشتباهی اساسی در زمینه روش شناخت و تحلیل است که تمایز پایه ای میان سرمایه داری و فئودالیسم را در حیطه گردش، یعنی در تفاوت بین تولید به قصد مصرف و تولید برای بازار ببینیم. روش مارکسیستی تمایز اساسی را از مناسباتی که میان انسانها در حیطه تولید برقرار می شود، نتیجه می گیرد. مناسباتی که شامل نظام مالکیت، توزیع ثروتها حاصله از تولید و روابط میان انسانهای درگیر در تولید است. تولید برای مبادله بخودی خود نشانه سرمایه داری نیست. مسئله اصلی شیوه استثمار در روند تولید است. مارکس در مورد تولید پنبه برای بازار جهانی سرمایه داری از طریق برده داری در قرن نوزدهم گفت، سرمایه داری شیوه های استثمار را ضرورتاً بدون تغییر آنها ادغام می کند و تابع خود می سازد. مثالهای زیادی در مورد ایران می توان زد که چگونه بخشی یا حتی بخشهای بزرگی از محصولات نظیر تریاک، پنبه، زعفران، پسته و غیره برای بازار جهانی تولید می شد و حتی مدتها پیش از نفوذ سرمایه خارجی بخشی از مازاد بر مصرف راهی بازار و حتی بازار جهانی می شد؛ بدون اینکه تغییری اساسی در شیوه استثمار فئودالی صورت گرفته باشد. البته تولید برای بازار جهانی ویژگیهایی به شیوه تولید کهن می بخشید. اگر تولید برای بازار جهانی و وصل شدن به آن را سرمایه داری معرفی کنیم، در واقع اشتباهی اساسی در تمیز دادن قوانین اساسی حاکم بر سرمایه داری از فئودالیسم مرتکب می شویم و به سطحی نگرینهای رایج دامن می زنیم.

شکل دیگر این سطحی نگری در برخورد به پول بروز می یابد. کسانی هستند که تا در حیطه ای با پول و مناسبات پولی مواجه می شوند، فریاد سر می دهند که سرمایه داری غالب شد. کسانی بحض رویرو شدن با پرداخت پول در مقابل نیروی کار در روستا، حکم تبدیل شدن نیروی کار به کالا را صادر می کنند. حال آنکه، بخودی خود استفاده از پول و پرداخت پولی نشانه مناسبات سرمایه داری نبوده و نیست. در نظامهای فئودالی، بویژه در مراحل تکامل یافته آن، استفاده از پول امری رایج بوده است. و حتی امروزه در مناطقی از جهان که در آنها ما شاهد اشکال وحشیانه و عریانی از بردگی ونیمه

منعکس نمی کنند.

از قیاس درآمد حاصله از اقتصاد روستائی با درآمد حاصله از نفت یا هر رشته صنعتی دیگر چیز زیادی برای تحلیل از مناسبات حاکم بر جامعه حاصل نمی شود. این امری بدیهی و پیش پا افتاده است که سرمایه داری یعنی تولید انبوه! حجم و ارزش تولیدات یک کارخانه یا یک رشته صنعتی از نظر کمی و کیفی بالاتر از حجم و ارزش تولیدات کشاورزی - بویژه کشاورزی عقب مانده و سنتی - است. فی السل همین امروز می توان میزان درآمد ارزی حاصل از صادرات نفتی را - که بخشا متکی بر استثمار حدود ۱۰۰ هزار کارگر نفت است - با درآمد ارزی نسبتاً کم از صادرات قالی مقایسه کرد که در آن چند میلیون نفر بکار مشغولند. یا درآمد حاصل از فروش تولیدات فلان کارخانه صنعتی با چند صد کارگر را با درآمد حاصله از صادرات پسته مقایسه کرد که دهها هزار نفر در آن بکار مشغولند. مسئله اصلی این است که انسانها درگیر چه مناسبات تولیدی هستند. این منطق اقتصاددانان بورژوا است که فقط با حجم تولید، میزان درآمد و سود سر و کار دارند نه مناسبات ستم و استثمار که توده ها درگیر آندند.

تازه نقش تولیدات کشاورزی و ارزش حاصله از آن همین امروزه از کیمت قابل توجهی برخوردار است. بقول وزیر کشاورزی ارزش محصولات سالانه کشاورزی به قیمتهای بین المللی بیشتر از ۸ میلیارد دلار بوده که حدود ۴۵ میلیارد آن ارزش افزوده می باشد. حتی در تناسب میان صادرات و واردات کالاهای اساسی غذایی، بیش از سه چهارم آن توسط تولید داخلی تامین می شود. (۲)

به کاهش مطلق و نسبی شاغلان روستائی نیز نباید یک جانبه برخورد نمود. طبق آمار رسمی از ۱۴۵ میلیون نفر جمعیت شاغل بالای ۱۰ سال در سال ۷۵، پنج میلیون و هفتصد هزار نفر در روستا بکار مشغول بودند. پنجاه درصد این تعداد مستقیماً درگیر کار کشاورزی، حدود ۱۵ درصد درگیر صنعت و عمدتاً صنایع روستائی بویژه قالیبافی، ۱۱ درصد درگیر فعالیتهای ساختمانی بودند و بقیه یعنی حدود ۲۲ درصد درگیر فعالیتهای خدمات عمومی و خصوصی (یعنی معلمان و کارکنان ادارات دولتی مستقر در روستا و ...) بودند. (۳)

آنچه که زیرآب این آمار و نتایج آنرا می زند دیدگاه مردسالارانه حاکم بر ارگانهای حکومتی است که بخش وسیعی از زنان مشغول بکار را بعنوان نیروی کار به حساب نمی آورد یا بطور ناقص به حساب می آورد. و متأسفانه چنین دیدگاهی در جنبش انقلابی نیز نفوذ دارد. اینگونه دیدگاههای شوونیستی نیروی کار را فقط به مردان محدود می کند. آمار سال ۱۳۷۵ شاغلان زن در روستا را ۷۶۵ هزار نفر برآورد کرده است. (۴) طبق آمار در سال ۱۳۷۰ تعداد زنان خانه دار روستائی بیش از پنج میلیون نفر برآورد شده است. (۵) هر کس که اندکی تماس و آشنائی با روستا داشته باشد می داند که مفهوم زن خانه دار در روستا چیست و اکثریت آنان چگونه درگیر اکثر فعالیتهای تولیدی هستند. این زنان نقش مهم و تعیین کننده ای در تولید کشاورزی، دامی و صنایع دستی در ایران ایفاء می کنند. (۶) نادیده انگاشتن نیروی کار زنان ابعادی گسترده تر از این دارد و شامل آن دسته از زنان شهری که تحت عنوان کارگران خانگی فعالیت میکنند، هم می شود. آن تصویری از موقعیت کل نیروی کار در ایران واقعی و صحیح است، که همراه با موقعیت مردان، موقعیت زنان - بویژه زنان روستائی - را تحلیل نماید و نشان دهد که کار این مجموعه تقریباً ۹ تا ۱۰ میلیونی که در روستا بسر می برد، چه نقشی در حیات جامعه داشته و بخشهای مختلف آن درگیر چه شکل از مناسبات تولیدی هستند.

از پرداختن به حواشی احتراز کنیم، به قلب مسئله بپردازیم!

یکی از استدلالات اصلی برای سرمایه داری شدن کشاورزی ایران این

برای اینکه شرایط تبدیل نیروی کار به کالا فراهم شود، کار باید از قیود آزاد شود. این قیود عمدتاً درگانه اند؛ از قید وابستگی به ابزار تولید و از قید اجبارهای غیر اقتصادی (مانند وابستگی دهقان به ارباب یا صاحب کار معینی، وابستگی زن به پدر یا شوهر). تنها با رهایی از قید این دو وابستگی است که انسانهای صاحب نیروی کار به مثابه صاحبان کالا در بازار کار با صاحبان ابزار تولید (سرمایه داران) روبرو می شوند. اما برای اینکه نیروی کار کالا شود وجود انسانهایی که صاحب ابزار تولید نیستند و وابسته به آثورتی های ظایفه ای، مذهبی، و پدر سالار و غیره نیستند، کافی نیست. نیروی کار باید با سرمایه مبادله شود (توجه کنید که میگوئیم با «سرمایه» مبادله شود یعنی اینکه این کالا پس از خرید تبدیل به سرمایه شود و در پروسه ارزش افزایی سرمایه بکار گرفته شود). مبادله این کالای منحصر به فرد با سرمایه، اساسی ترین مبادله در جامعه سرمایه داری است. اگر چنین مبادله ای صورت نگیرد کارگر به وجود نیاید. حال مهم نیست که چقدر انسانهای قادر به کار بی چیز بوجود آمده است.

در همین زمینه، هر پروسه خلق یدی لزوماً خلعت سرمایه داری ندارد. پروسه خلق ید سرمایه دارانه یا تجزیه دهقانی، نه تنها تولید کننده مستقیم را از ابزار تولیدشان جدا میکند بلکه ابزار تولید در دست عده محدودی جمع میشود. مناسبات میان این دو است که مناسبات سرمایه داری و پروسه تولید سرمایه داری را بوجود میآورد. یعنی مناسبات میان صاحب نیروی کاری که کالا شده است و صاحب ابزار تولیدی و معیشتی که به سرمایه ثابت و متغیر تبدیل شده اند. اینهاست که ابزار تولید پراکنده را در دست خود میکنند و آنرا منحصر به خود میکنند، نیروی کار کارگر را میخرند و آن را با ابزار تولید ادغام میکنند و بر پایه انحصار بر ابزار تولید، کار اضافه کارگر را تصاحب میکنند. این مناسبات سرمایه داری است. و طبیعی است که مناسبات دو قطب دارد. نمیتوان گفت که صرف وجود میلیونها دهقان نابود شده ی بیکار نشانه مناسبات سرمایه داری است یا نتیجه روند خلق ید سرمایه دارانه است. طبعاً بخشی از خلق ید یا تجزیه دهقانی در روستاها مربوط به رشد سرمایه داری است ولی نه همه آن و نه حتی بخش عمده آن. و بهیچوجه نمیتوان این جماعت را به دلخواه «ارتش ذخیره کار» نامید. این در بهترین حالت درک سطحی و صوری از سرمایه داری و در حالت بد عوامفریبی و تقلب تئوریک است. زمانیکه طبقه سرمایه دار که انحصار ابزار تولید را دارد این ابزار تولید را با نیروی کار خریداری شده از کارگر آزاد ترکیب میکند، پروسه تولید و استثمار سرمایه داری بوجود میآید. اینها القیای کاپیتال مارکس است.

غالباً کسانی که جامعه ایران را سرمایه داری می دانند معتقدند که رفرف ارضی امپریالیستی در سال ۱۳۴۲ نشانه خلق ید دهقانان و آغاز روند غلبه سرمایه داری بود. در اینکه رفرف ارضی بورژوا، ملاکی شاه ضربات مهمی بر مناسبات ارباب و رعیتی وارد نمود و موجب اضمحلال یا تغییر برخی اشکال وابستگی دهقان به زمین و مالک ارضی و کار مقید شد، شکی نیست. اما اینکه اکثریت تولید کنندگان مستقیم روستایی از ابزار تولید جدا شدند، با واقعیت خوانائی ندارد. امروزه پس از گذشت ۳۶ سال از آن رفرف بهتر می توان در مورد نتایجش قضاوت نمود، و آخر و عاقبت روندی را که در آن سال آغاز شد را مشاهده کرد. آیا آنگونه که بسیاری تصور می کردند، استثمار سرمایه دارانه جایگزین استثمار فئودالی شد، روستا به دو قطب پرولتاریای و بورژوازی تقسیم شد و اکثریت دهقانان به کارگران آزاد بدل شدند؟

پاسخ به این سؤال فقط در پرتو بررسی واقعیات مشخص امکان پذیر است. استدلالاتی نظیر اینکه چون جهان، سرمایه داری است و ایران جزئی از این جهان است، پس ایران نیز سرمایه داری است، راه بجائی نمی برد. یا اینکه چون روند غلبه سرمایه داری آغاز شده پس بالاخره روزی مناسبات سرمایه دارانه بر کشاورزی نیز غلبه خواهد یافت، دردی

بردگی دهقانان هستیم؛ مانند مناطقی در پاکستان که دهقانان را زنجیر میکنند تا فرار نکنند، مبادله پولی هم رایج است.

اینکه درآمد پولی یک دهقان را بتوان مزد محسوب کرد اساساً به شیوه های بهره کشی او توسط مالک زمین، یا تاجر و سلف خر و میداندار و دولت بستگی دارد. گسترش مناسبات پولی و توسعه مبادله کالائی نبود که آغاز سرمایه داری را رقم زد. سرمایه داری وقتی زاده شد که صاحبان ابزار تولید در بازار با کارگر آزادی که فقط صاحب نیروی کار خویش بود و می توانست آنرا بفروشد، روبرو شدند.

کسانی که معتقد به غلبه سرمایه داری هستند، زحمت توضیح اینرا بخود نمی دهند که چرا هنوز اساس تولید کشاورزی به کار خانوادگی وابسته است؟ چرا هنوز کار زنان و کودکان روستائی. حتی در کارگاههای مختلف سرمایه دارانه مانند کوره پزخانه و آهک پزی و غیره. حساب نشده و آنها از مزدی برخوردار نیستند. و حتی آنجائیکه بابت دستمزد، پولی دریافت می کنند به آنها نمی رسد و در اختیار پدر، شوهر و یا برادر قرار می گیرد.

هستند کسانی که تا اسم مهاجرت دهقانان به شهرها را می شنوند حکم بر این می دهند که تولید کننده بطور قطعی از رسائل تولید جدا شده است. بدون اینکه شرایط خاص این جدائی، ارتباطات دائمی این نیروی مهاجر با روستا و شرکتش در تولید روستائی، و یا ابزار صنایع دستی که با خود از ده به شهر آورده اند را مورد مطالعه قرار دهند. آنها کاری به این سئوالات ندارند که آیا پروسه کار مزدوری در شهر و یا روستا که این نیروی کار وارد آن شده، پروسه ای منقطع است یا ادامه دار؟ آیا فواصل کار کماکان توسط تولید خود معیشتی بر می شود یا نه؟ کار موقت است یا دائم، رابطه فروشنده نیروی کار با خریدارش «آزادانه» است یا توسط هزاران بند سنتی، خانوادگی، ظایفه ای و ملی و غیره بهم وابسته است و دو طرف بالاچار بهم متصلند و چاره دیگری ندارند؟ آیا نیروی کار تا آن حد آزاد است که وابستگی خود را به حیظه ثابت کار زراعی از دست بدهد یا نه؟ آیا در آنچنان مناسبات جمعی و تقسیم کار سرمایه دارانه قرار دارد که علاقه و دل بستگی به ابزار تولید زراعی - زمین یا صنایع دستی - را کنار نهد یا نه؟

بدون شناخت عمیق از قوانین حاکم بر سرمایه داری و فئودالیسم و تمایز میان آنها، نمی توان پاسخ صحیحی به سئوالات فوق داد و مهمتر از آن نمی توان شناخت صحیحی از نیمه فئودالیسم کسب کرد. برخی تا نام فئودالیسم و نیمه فئودالیسم را می شنوند، فئودالی شکم گنده با تفتنگچی هایش که صاحب جان و مال و همه چیز رعیت است، بعنوان مظهر فئودالیسم به ذهنشان می آید. آنان به فئودالیسم و نیمه فئودالیسم به صورت یک مناسبات اجتماعی که می تواند هزار شکل بخود بگیرد، نگاه نمی کنند.

اصلی ترین موضوع مورد مشاجره

آزادی یا عدم آزادی صاحب نیروی کار مهمترین تفاوت فئودالیسم با سرمایه داری است. بقول مارکس تحت سرمایه داری کارگران به دو مفهوم آزادند: «آزاد» از ابزار تولیدی تامین معاش؛ و آزاد از هر گونه فشار و الزام به کار برای دیگری، مگر ضرورت ساده تامین معاش. (۷) حال آنکه تحت مناسبات فئودالی و کلیه اشکال ماقبل سرمایه داری، کار مقید است به این معنا که تولید کننده مستقیم از ابزار تولید جدا نیست و تحت انواع و اقسام جبر غیر اقتصادی قرار دارد.

جدائی تولید کننده مستقیم از شرایط تولید (ابزار تولید) قلب مناسبات سرمایه داری را تشکیل می دهد و شرایط سرمایه داری را بوجود می آورد. سرمایه داری از درون تولید کالائی بیرون می آید و عمسالیترین مرحله تولید کالائی را نمایندگی میکند. عالیترین مرحله تولید کالائی که اساساً با تبدیل نیروی کار به کالا مشخص می شود.

زجر آور است. فی المثل هنوز طبق آخرین سرشماری که در سال ۶۷ صورت گرفت نزدیک به سه میلیون از سه میلیون و سیصد هزار واحد بهره برداری کشاورزی کمتر از ۱۰ هکتار زمین دارند و اکثریت شان بصورت خانوادگی به کار مشغولند. (۱۰) رشد سرمایه داری در کشاورزی بیشتر به تشدید استثمار از کل دهقانان پشابه تولید کنندگان دهقانی می انجامد تا به تقسیم بندی رشد یابنده در بخش کشاورزی به محدودی بورژوازی استثمارگر و اکثریتی از کارگران کشاورزی روز مزد؛ قطب بندی و تقسیم طبقاتی حالت راکد بخورد می گیرد و پس از گذشت چند دهه، کماکان بورژوازی ده نسبتا کوچک و ضعیف، بخش میانی وسیع و بخشی تحتانی نسبتا گسترده باقی می ماند. همه اینها حاکی از جان سختی مناسبات نیمه فئودالی است که در قلب آن، انقیاد فردی قرار دارد.

نیمه فئودالیسم را سرمایه داری خواندن نشانه استفاده از عامیگری بجای علم و ذهنیگری بجای واقعگرایی است.

چگونه باید به نقش و جایگاه نیمه فئودالیسم نگریست؟

در تبیین مقوله نیمه فئودالیسم، خطاهای بسیاری صورت گرفته است. درون جنبش چپ کشورهای گوناگون منجمله ایران معمولا تصویری مکانیکی از رابطه مناسبات نیمه فئودالی با دیگر شیوه های تولیدی وجود دارد. بمحض صحبت از نیمه فئودالیسم، تصویری نیمه سرمایه داری - نیمه فئودالی در اذهان ظاهر می شود. برخی تحلیلیها به مقایسه کمی ایندو شیوه پرداخته و فی المثل رابطه ای درصدی میان ایندو برقرار می کنند (مثلا ۶۰ درصد فئودالی، ۴۰ درصد سرمایه داری)؛ در برخی تحلیلیها درصد کمتری را برای وجه فئودالی قائل می شوند. برخی نیز مطرح می کنند که شهر سرمایه داری است و ده نیمه فئودالی. یک گرایش نادرست رایج دیگر که نشئت گرفته از عدم درک امپریالیسم است این پدیده را اساسا بر بستر شکل کلاسیک جدال و تضاد میان سرمایه در حال فراز بومی و فئودالیسم محتضر بررسی می کند و عقب افتادگی های موجود را صرفا ناشی از «تاخیر سرمایه داری» می داند. در همین چارچوبهای نظری است که اکثریت قریب به اتفاق دیدگاههای فوق در ایران در تحلیل از رفم ارضی سال ۴۲، آنرا نقطه عطفی در غلبه سرمایه داری بر ایران می دانند. برخی با ارائه یک دیدگاه ناسیونالیستی (جدا کردن ایران از جهان) این رفم را محصول به سرانجام رسیدن پروسه انباشت بدوی سرمایه که از قرن نوزدهم آغاز شده، دانسته و علا اذغام ایران در اقتصاد جهانی و جایگاهش در تقسیم پایه ای جهان بعنوان یک کشور تحت سلطه را نادیده می گیرند. برخی دیگر مدعی حل مسئله ارضی توسط امپریالیسم در سال ۴۲ شده و نیمه فئودالیسم را بعنوان یک پدیده پس مانده از گذشته معرفی کرده که نقشی در حیات اقتصادی و سیاسی ندارد. یا اینکه می گویند تحلیل رفتن نهایی فئودالیسم در بطن نظام سرمایه داری صرفا مسئله ای مربوط به زمان است و برخی از این بقایا زودتر و برخی دیگر دیرتر از بین می روند، ولیکن بهر حال از بین رفتنی اند. برخی نیز معتقدند امپریالیسم بدون اینکه تغییری در مناسبات فئودالی ایجاد کند آنها را بخدمت خود گرفته است.

این دیدگاههای مکانیکی چه در میان مخالفان و چه موافقان تز نیمه فئودالیسم بچشم می خورد. حال آنکه مسئله نه تاخیر زمانی در سرمایه داری شدن جوامع تحت سلطه است، نه به خدمت درآوردن ساده مناسبات فئودالی توسط امپریالیسم.

نیمه فئودالیسم در کشور تحت سلطه با نیمه فئودالیسم در یک جامعه کلاسیک در حال گذار از فئودالیسم به سرمایه داری تفاوت دارد. اولی، شیوه ای است که توسط نفوذ امپریالیسم بوجود می آید و علیرغم مستحیل شدن تدریجی و گاه جهش وار، حداقل تا کنون در بخشهای بزرگی از جهان حفظ و باز تولید شده است. یعنی برخلاف

را دوا نمی کند و جای بررسی واقعیت مشخص کنونی را نمی گیرد. واقعیت مشخص این است که پس از گذشت چند دهه، زمینهای تقسیم شده در پی اصلاحات بورژوا ملاکی سال ۴۲ مانند زنجیری بگردن اکثریت دهقانان آویزان شده که نه زندگی شان را تامین می کند و نه قادرند از آن دل بکنند. وابستگی دهقانان به زمین و اجبارشان به کارکردن بر روی زمینهای کوچک و بزرگ قلب مناسبات جان سخت نیمه فئودالی حاکم بر روستاهای ایران است. ما پس از گذشت چند دهه نه تنها شاهد استفاده گسترده از کار مقید و نیمه مقید در تولید کشاورزی و اقتصاد روستائی هستیم بلکه شاهد سردجوتی مستقیم و غیر مستقیم بخشهای دیگر اقتصاد کشور از این نوع کار نیز هستیم. اکثریت نیروی کارکن کشاورزی به قطعات کوچک زمین یا چند راس دام و ... وابسته اند. طبق آمار در سال ۷۵، بیش از ۸۰ درصد شاغلان بخش کشاورزی را کارکنان مستقل و کارکنان خانوادگی بدون مزد تشکیل می دهند. (۸) فشرده مناسبات نیمه فئودالی را در موقعیت زنان ستمدیده روستائی می توان مشاهده کرد همانگونه که در «طرح برنامه حزب کمونیست» آمده: «موقعیت زنان روستائی، آئینه تمام نمای روابط نیمه فئودالی است. زنان از مالکیت بر زمین محرومند! اسیر اقتصاد عقب مانده و خرد زراعی و دامی اند؛ مجبور به کارشاق و بیگاری تحت اقتدار پدرسالاری و مردسالاری، مذهبی، عشیرتی و طایفه ای هستند.»

پس از گذشت چند دهه، در عرصه روستاها، ما نه تنها شاهد استفاده از اشکال عریان بهره کشی نیمه فئودالی چون سهم بری، مقروض نگاهداشتن دائمی و ... تعهدات و وابستگی قطعات کوچک دهقانی به مراحم بزرگ مالکان هستیم، بلکه حتی بخشهایی از کارگران کشاورزی که درگیر مناسبات سرمایه دارانه تولیدند و مزد دریافت می کنند، کماکان بخشی از هزینه های زندگی شان مستقیما توسط تولید خانوار دهقانی تکمیل می شود.

بعلاوه کل اقتصاد دهقانی نقش تعیین کننده ای در تولید مواد غذایی ارزان برای جامعه دارد. استخراج مستقیم و غیر مستقیم ارزش از اقتصاد دهقانی به طرق گوناگون که توسط شبکه ای از تجار، سلف خر و دلال و رباخوار خصوصی و دولتی صورت می گیرد تحت تاثیر انواع و اقسام جبر غیر اقتصادی قرار دارد. در این میان جبر غیر اقتصادی که دولت از طریق خرید و فروش اجباری محصولات و نهاده های کشاورزی اعمال می کند، نقش برجسته ای دارد. فی المثل ملاک اصلی تعیین قیمت گندم، تهیه نان ارزان برای مصرف کنندگان شهری است و ارتباط چندانی با قوانین بازار ندارد. قیمت گذاری برای گندم بیشتر جنبه سیاسی داشته و بنوعی فروش اجباری گندم به دولت از سوی دهقانان انعکاسی از جبر غیر اقتصادی است. فی المثل در سال ۶۷ یک تن گندم وارداتی برای دولت ۲۳۹ دلار خرج برمی داشت، ولی برای گندم تولید شده در داخل ۵۷۰۰۰ ریال می پرداخت. (۹)

کسانی که دنبال فئودال شکم گنده و تفنگچی هایش می گردند می توانند نگاهی به دولت و قوای سرکوبگرش بیفکنند، که چگونه نقش یک فئودال بزرگ را هم ایفاء میکند. این دولت بعنوان بزرگترین سرمایه دار، کارفرما، بانکدار، مالک ارضی، تاجر و رباخوار، از قبل مناسبات نیمه فئودالی از کلیه رشته های اقتصاد روستائی کار اضافی دهقانان را میزور تصاحب می کند؛ هر گونه اعتراض دهقانی را سرکوب می کند؛ در شرایطی که یک سوم اراضی قابل کشت کشور دایر است، بزور دهقانان با کم زمین و بی زمین باقی می گذارد تا دائما به نهادهای مختلف دولتی و ملاکان وابسته بمانند.

انعکاس غلبه مناسبات نیمه فئودالی بر کشاورزی را حتی می توان از روی میزان و سرعت روند تجزیه دهقانی یعنی دو قطبی شدن روستا نیز مشاهده کرد؛ موقعیت دهقانان میانه حال برای مدت‌های طولانی حفظ می شود؛ پروسه سلب مالکیت از دهقانان فقیر کند، بطنی و طولانی و

خانوادگی به پیش می روند و عمدتا در مرحله باز تولید کالای ساده قرار دارند. ارزش اضافه ای که در این قبیل واحدها کسب می شود عمدتا صرف مصارف شخصی می شود نه صرف سرمایه گذارهای مجدد برای استخراج ارزش اضافه بیشتر و این با بازتولید گسترده سرمایه دارانه تفاوت دارد.

قصد ما در اینجا بررسی عملکرد شیوه های تولیدی در شهر نیست. این امری است که باید در فرصتی دیگر جداگانه بدان پرداخت.

چگونه باید به تغییراتی که صورت گرفته، نگریم؟

به «طرح برنامه حزب کمونیست» انتقاد می شود که به تغییرات سرمایه دارانه زیادی که طی چند دهه اخیر صورت گرفته بهائی نمی دهد و آنها را در نظر نمی گیرد.

این امر واقعیت ندارد. برنامه ما تلاش کرده، تصویری همه جانبه از تغییراتی که در سطوح مختلف اقتصاد جامعه صورت گرفته ارائه دهد. این برنامه متکی است بر بررسی تغییرات هم در اجزاء مشخص (مشخصا مناسبات تولیدی حاکم بر روستا و بخشهای مختلف اقتصاد کشور) و هم بررسی تغییرات در کلیت اقتصاد ایران (بطور مشخص ارتباط بخشهای مختلف اقتصاد کشور با یکدیگر و ارتباط آنها با امپریالیسم). مهمتر از همه برنامه ما دیدگاه روشنی از دینامیسم توسعه جامعه ایران بعنوان یک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال ارائه می دهد و بیانگر گسست از برخی گرایشات متانیزیکی (و نهایتا ایده آلیستی) است که در گذشته جنبش کمونیستی منجمده در سازمان ما نفوذ قدرتمندی داشته است. اینها گرایشات به ارث رسیده از تنوری بحران عمومی کمینترن است که تحت عنوان «امپریالیسم نه می خواهد و نه می تواند نیروهای مولده را رشد دهد» تصویری یک جانبه و غلط از رابطه امپریالیسم با کشورهای تحت سلطه ارائه می دهد. بر اساس این تصویر غلط امپریالیسم صرفا نیروهای مولده را نابود می کند و مانع صنعتی شدن جهان سوم می شود.

جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال، پدیده ایستا، ثابت و راکد نبوده، بلکه بعنوان جزئی ارگانیک از جهان امپریالیستی، مدام در حال تغییر و تحول است. این پدیده ای سیال و پویا و پر تضاد است که دینامیسم تکاملش وابسته به دینامیسم امپریالیسم است.

گسترش مناسبات سرمایه دارانه و رشد صنایع مدرن، گسترش مناسبات کارمزدی، شکل گیری یک بخش اساسا سرمایه دارانه در کشاورزی و مهاجرت و جایجائی های عظیم نیروی کار، همگی تاثیرات بلاواسطه ای بر بخشهای عقب مانده تر اقتصاد کشور باقی گذاشته و میگذاردند و موجب تغییرات مهم در کل جامعه و اجزاء گوناگونش می شود. برخی از اشکال فئودالیسم منحل می شود. برخی دیگر تغییر شکل می دهند. و کلا بدلیل نفوذ سرمایه داری در فئودالیسم، فئودالیسم به نیمه فئودالیسم تحول می یابد.

با وجود این که تغییرات زیادی مرتبا در حال وقوع است اما این تغییرات موجب گسست جامعه از مناسبات نیمه فئودالی در زیر بنا و روبنا نگشته و قادر نشده که چارچوبه مناسبات قدرتمند ماقبل سرمایه داری را در هم شکنند. بی جهت نیست که می بینیم برآحتی حتی در اوج تغییرات سرمایه دارانه در برخی از رشته ها یا بخشها، اشکالی از نیمه فئودالیسم در برخی بخشها یا رشته های دیگر احیاء و بکار گرفته می شوند.

یک مثال بارز دوره اخیر، گسترش قالبیائی در کلیه شهرها و روستاهای کشور است. گسترش قالبیائی بخشی از طرحهای تعدیل اقتصادی پیشنهاد شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود. این مثال نشان می دهد که چگونه پس از پایان یافتن جنگ ایران و عراق و شروع دوره «بازسازی»، توانستند در مدت زمانی نسبتا کوتاه میلیونها نفر را در این رشته که مناسبات نیمه فئودالی بر آن غالب

رشد سرمایه داری کلاسیک، ما شاهد محو شیوه های تولیدی نیمه فئودالی نیستیم و کارکرد کلی اقتصاد آن را بازتولید میکنند.

جدا کردن امپریالیسم از جامعه و آنرا جدا از مناسبات داخلی قلمداد کردن و پیش کشیدن بحث غلبه یا عدم غلبه سرمایه داری مجرد از مجموعه مناسبات تولیدی که توسط امپریالیسم شکل گرفته به اغتشاشات تنوریکی فراوانی پا داده است. امپریالیسم از شیوه های تولیدی گوناگون سود جسته؛ در شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری نفوذ کرده، آنها را تغییر داده یا بخشی از آنها را منحل کرده، موجب تسریع رشد سرمایه داری شده است. امپریالیسم شیوه های تولیدی گوناگون را بصورت یک مجموعه واحد در هم ادغام می کند و در خدمت به سود آوری خویش قرار می دهد. بی جهت نیست که ما در عموم کشورهای تحت سلطه همچنین ایران شاهد تکامل سرمایه گذارهای عظیم و متمرکز مدرن در کنار شیوه های بسیار عقب مانده (بویژه در بخش کشاورزی) و همزیستی میان آندو (چه در شهر و چه در روستا) هستیم.

تحلیل از روابط تولیدی حاکم بر یک کشور تحت سلطه بعلت چند جانبه بودنش پیچیده است. در این مورد باید بطور مشخص شیوه های تولیدی موجود در هر جامعه را مورد مطالعه قرار داد روابط میان آنها را مورد بررسی قرار داد، تفوق یکی بر اشکال دیگر را ثابت نمود و مشخصا خلصت مناسبات مالکیت، توزیع و مناسبات میان انسانها را نتیجه گرفت. در نتیجه زمانی که با حضور مناسبات نیمه فئودالی در یک جامعه روبرو می شویم (که تاریخا در روستا و عمدتا در بخش کشاورزی و در نحوه بهره برداری از زمین متمرکز می شود) بسیار مهم است که نقش این بخش را در کل اقتصاد کشور نشان دهیم. آیا دامنه و وسعت این مناسبات و سود جویی از آن فقط به حیطه کشاورزی محدود است یا بسیار فراتر از آنهاست؟ آیا این مناسبات نقش تعیین کننده ای در حفظ و ادامه حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه دارد یا خیر؟ آیا این مناسبات نقش یک پدیده از قبل بجا مانده را دارد که بود و نبودهش تاثیر چندانی در باز تولید کل مناسبات حاکم بر جامعه نداشته یا دامنه تاثیراتش محدود است؟ آیا نقش مناسبات نیمه فئودالی مانند آجری یا دیوار کوچکی از یک ساختمان است که ساختمان می تواند بدون آن هم سر پا بماند، یا اینکه همانند ستونی است که کل نظم موجود بر آن استوار است؟ از این زاویه نباید فقط نقش کمی مناسبات نیمه فئودالی را در نظر گرفت. در برخی موارد حتی این مناسبات می توانند از لحاظ کمی وزنه زیادی نداشته باشد، اما از نظر کیفی نقش تعیین کننده ای در باز تولید کل سیستم ایفاء نماید. مثلا امروزه حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری ما شاهد بکارگیری برخی اشکال کار خانوادگی یا استفاده از مناسبات ماقبل سرمایه داری بطور جانبی هستیم اما وجود این اشکال نقشی در تولید و باز تولید سیستم اقتصادی این کشورها نداشته و از نظر کیفی متفاوت از نقش این مناسبات در کشورهای تحت سلطه است.

نقش نیمه فئودالیسم در کارکرد اقتصاد ایران را اساسا باید با جایگاه کیفی آن تعریف کرد. هر چند در ایران این کیفیت از کیفیت قابل توجهی نیز برخوردار است. روستا نه تنها مراد غذایی ارزان برای بخش سرمایه دارانه تولید می کند بلکه نقش تعیین کننده ای در عرضه نیروی کار ارزان به سایر بخشهای اقتصادی جامعه نیز داراست. هزینه معاش و بازتولید بخشهایی از کارگران شهری بویژه کارگران فصلی و موقت مستقیما بر عهده دیگر اعضای خانوار - بویژه زنان - در روستاست. حتی در برخی بخشهای اقتصاد شهری نیز استفاده از روابط ماقبل سرمایه داری نقش تعیین کننده ای در سود آوری و باز تولید آنها دارد. بویژه آنکه بخش وسیعی از شاغلین مناطق شهری در کارگاههای کوچک یا رشته های خدماتی و اقتصاد غیر رسمی بکار مشغولند که همانند تولید دهقانی با اتکا، به کارکنان مستقل و

است بکار بگیرند. (۱۱)

توان، از جنبشهای دهقانی گسترده ای که در جریان انقلاب مشروطه در مناطقی چون زنجان، همدان و بویژه گیلان برآه افتاد؛ یا مبارزات ایلات و عشایر بویژه در دهه اول حکومت رضا شاه، جنبشهای دهقانی مختلف در دوره ۳۲ - ۲۰ بویژه حرکت دهقانان در آذربایجان نام برد. مبارزات دهقانی گسترده ای که در سراسر ایران در دوره پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بویژه در مناطقی چون ترکمن صحرا، کردستان، فارس، مازندران و ... برآه افتاد حاکی از حدت مسئله ارضی در ایران بود. (۱۲)

اینکه تغییر و تحولاتی که در نیمه فئودالیسم ایران صورت گرفت در اشکال بروز حرکتیهای دهقانی چه تأثیری گذارد، و این تغییرات چه تأثیری بر دامنه مبارزات دهقانی داشت، موضوعی است که باید جداگانه بدانها پرداخت. فی المثل می توان بر این حقیقت انگشت نهاد که در مناطقی چون آذربایجان، کردستان، ترکمن صحرا که اهالی آن تحت ستم ملی قرار دارند، جنبشهای دهقانی عمدتاً شکل جنبشهای ملی به خود گرفتند.

یا بدلیل تغییراتی که در اتوریته های فئودالی صورت گرفت و اتوریته های دولتی عمدتاً جایگزین اتوریته های محلی شد، نحوه بروز تضادهای طبقاتی در روستا با اشکال کلاسیک آن فرق کرد، چرا که دولت و نهادهای دولتی به آماج اصلی مبارزات دهقانان بدل شدند. فی المثل در دوره انقلاب ۶۰ - ۵۷، در برخی مناطق دهقانان برای طرح خواستههای مشخص خود به شهرهای اطراف می آمدند و ادارات دولتی را به اشغال خود در می آوردند.

اما تا آنجائیکه به شرکت دهقانان در انقلابات و جنبشهای توده ای از زاویه طرح خواستههای طبقاتی شان مشخصا کسب زمین بر می گردد، باید بر دو درس اساسی از این تجارب تاریخی تأکید کرد: یکم، طرح مسئله زمین، عموماً یک نشانه از عمق یابی انقلاب بوده و هست. دوم، میزان شرکت یا عدم شرکت دهقانان در انقلاب مستقیماً به ماهیت طبقاتی نیروهای رهبری کننده انقلاب بستگی دارد. بدین معنی که آیا طبقات رهبری کننده آن انقلاب بر آمال و آرزوهای خواستههای طبقاتی دهقانان انگشت گذاشته اند یا خیر؟ بر مبارزات عادلانه شان دامن زده اند یا خیر؟

بطور مشخص، انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ توسط نیروهای طبقاتی رهبری شدند که بدلیل پیوندهایشان با امپریالیسم و فئودالیسم، مدام در هراس از اوجگیری جنبش توده ها بودند و تلاش میکردند مانع از گسترش و عمق یابی انقلاب شوند.

از سوی دیگر بررسی همین تجارب تاریخی نشان میدهد، هر آنجا که نیروی دهقانان به صحنه کشانده شد، دستاوردها گسترده تر، عمیقتر و پایدارتر بودند. جنبش دهقانی گیلان در سالهای ۱۳۰۰، رشد جنبشهای دهقانی در کردستان و ترکمن صحرا پس از انقلاب، نمونه های برجسته ای از عمق یابی انقلاب بود. و نیروهای آگاه انقلابی نقش موثری در برآه اندازی آنان داشتند؛ هر چند که بخاطر محدودیتهای طبقاتی نیروهای هدایت کننده، این جنبشها ناکام ماندند.

این تجارب خود تأکیدی است بر اینکه، عمق یابی انقلاب و شرکت دهقانان در انقلاب اساساً به خط رهبری کننده یک انقلاب بستگی دارد. فی المثل اینکه انرژی انقلابی زنان روستایی رها خواهد شد یا نه به تبلیغ و تحقق شعار زمین به زنان (از طریق تقسیم سرانه زمین صرفنظر از سن و جنس) بستگی خواهد داشت. تقسیم زمین بر مبنای خانوار، نقطه ضعفی بود که جنبش انقلابی در کردستان و ترکمن صحرا بدان دچار بود؛ ضعفی که مانع رهائی انرژی انقلابی زنان روستایی شد.

قابل تأکید است که اگر جنبشهای دهقانی به جنگ خلق یعنی استراتژی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی متصل نشوند، ره بجانی نخواهند برد و به شکست خواهند انجامید. تجارب انقلابی گذشته بخوبی این امر را هم در مورد جنبشهای دهقانی خودبخودی نشان داد هم جنبشهای دهقانی که محرکشان نیروهای انقلابی بودند. بسیاری تصور

در اینجا، ناگزیر این پرسش مطرح می شود که چرا علیرغم اینهمه تغییرات سرمایه دارانه طبقات حاکمه براضی می توانند میلیونها نفر را در عقب مانده ترین و قرون وسطائی ترین مناسبات بکار گیرند؟ علت اساسی این امر، غلبه مناسبات جان سخت نیمه فئودالی بر روستاهای ایران است. بر پایه مناسبات مالکیت ارضی نیمه فئودالی است که کار مفید می تواند بطرز گسترده و به اشکال مختلف مورد استفاده قرار گیرد. منجمله کار شاق و قرون وسطائی قالیبافی.

تا زمانیکه نظام مالکیت نیمه فئودالی بر زمین در هم شکسته نشود، همواره احیاء اشکال از میان رفته نیمه فئودالیسم امکان پذیر است. علیرغم تغییرات مهمی که در جامعه ایران صورت گرفته یک چیز عوض نشده و آن وابستگی کارکرد کلیت اقتصاد ایران به استفاده از مناسبات نیمه فئودالی است. جایگاه استراتژیک مناسبات ماقبل سرمایه داری در اقتصاد ایران است که خصلت این اقتصاد را نیمه فئودالی می کند.

بحث بر سر این نیست که این چارچوب هیچگاه شکسته نخواهد شد. گسست از چارچوب مناسبات ماقبل سرمایه داری به دو طریق امکان پذیر است. یا از طریق تغییرات بسیار تدریجی و بطنی و کند، یعنی از طریق اصلاحات بورژوا - ملاکی که عمدتاً به تجدید ساختارهای سرمایه در سطح جهانی و نیازهای آن وابسته است. یا از طریق انقلابی. راه نخست راه تبدیل تدریجی اقتصاد مالکیت نیمه فئودالی به مالکیت سرمایه دارانه است که هم از دهقانان بطور قسمی به نحو خشنی خلق ید کرده و هم آنها را به اشکال مختلف در اسارت باقی خواهد گذاشت. راه دوم راه سرنگونی انقلابی مناسبات نیمه فئودالی برسبیله مصادره و تقسیم زمینهای متعلق به مالکان بزرگ است. راه نخست رفیع و عذاب طولانی را نصیب توده ها می کند همانگونه که اصلاحات ارضی شاه کرد و راه دوم که امروزه تنها تحت رهبری طبقه کارگر امکان پذیر است، سریعترین راه پاره کردن زنجیرهای اسارت قرون وسطائی است و زمینه را برای گذار به سوسیالیسم فراهم می سازد.

گسست از مدهای تاریخی

بسیاری برای اثبات سرمایه داری شدن جامعه و یا کم بهائی به نقش دهقانان و بطور کلی ننی جنگ خلق بعنوان راه انقلاب ایران، به تجارب انقلاب مشروطه، مبارزات توده ای در سالهای ۳۲ - ۲۰ و انقلاب ۵۷ رجوع می کنند. آنها می گویند این تجارب نشان داد که جنبشهای دهقانی نقشی در تحولات انقلابی کشور نداشته و همواره شهرها مرکز تحولات سیاسی بوده اند.

همانگونه که مائوتسه دون گفت: «تجارب تاریخی در خور توجهند!» همواره این تجارب منبع مهمی برای آموزش نیروهای انقلابی و توده ها برای درک «چه باید کرد» ها و «چه نباید کرد» هاست. اینها منبعی برای یاد گیری از مضامین و اشکال نوین مبارزاتی است که توده ها در جریان مبارزه طبقاتی آفریده اند. این تجارب زمانی می تواند مورد اتکاء قرار گیرد که بطریق ماتریالیستی دیالکتیکی به درسهایشان برخورد شود.

مشاجره اصلی بر سر میزان جنبشهای دهقانی و شرکتشان در انقلابات و جنبشهای گذشته نیست، هر چند که در این زمینه نیز عموماً گرایش این است که تصویری وارونه یا غلط و یک جانبه از تاریخ معاصر ایران ارائه شود. تا آنجا که به فاکتیهای تاریخی بر میگردد، در دوران انقلاب مشروطه، در دوران ۲۳ - ۲۰ و در دوره انقلاب ۶۰ - ۵۷ جنبشهای دهقانی مهمی بوقوع پیوسته اند و در فواصل این دوره ها نیز، تک جوشهای مبارزات دهقانی بسیاری در این یا آن گوشه کشور می توان مشاهده کرد. بسیاری از این جنبشها یا تک جوشها عموماً به سطح مبارزات قهر آمیز ارتقاء یافتند. فی المثل در این زمینه می

مباحث فوق مشخصا پای دو مسئله مهم را به میان می کشد: مرحله انقلاب و متحد اصلی طبقه کارگر.

وجود مناسبات نیمه فئودالی وظایفی را در دستور کار پرولتاریا قرار میدهد که بدون واقف بودن به آنها، بدون داشتن سیاستی صحیح در قبال آنها، و بدون حل آنها نمیتوان انقلاب سوسیالیستی را انجام داد. این عبارتست از نابودی قطعی نیمه فئودالیسم که توسط انقلاب دموکراتیک نوین و با تحقق شعار زمین به کشتگر می تواند عملی شود.

اغلب کسانی که نفوذ قدرتمند نیمه فئودالیسم را نفی می کنند، درکی رفرمیستی از انقلاب دموکراتیک ارائه می دهند. از آنجائیکه امروزه در جامعه ایران به دلیل وجود حکومت مذهبی، نفوذ و تاثیر نیمه فئودالیسم در روبنا اظهار من الشمس است، بسیاری وظیفه انقلاب دموکراتیک را به کنار زدن موانع فئودالی در روبنا تقلیل می دهند. و بدنبال این هستند که در نتیجه تطابق روبنا با زیر بنا، سرمایه داری هر چه سریعتر رشد کند تا زمینه برای انقلاب سوسیالیستی آماده شود. حتی کسانی که چهره «چپ» تری بخود گرفته و مرحله انقلاب را سوسیالیستی قلمداد می کنند، عملا رهبری تحولات دموکراتیک جامعه را به بورژوازی می سپارند. تحت این عنوان که: بگذار بورژوازی خود مسائل خود را حل کند، ما برای «انقلاب سوسیالیستی» آماده می شویم!

مشخصه چنین دیدگاه هائی نادیده انگاشتن پتانسیل انقلابی در میان دهقانان - عمدتا دهقانان فقیر و بی زمین - بعنوان متحدین اصلی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین است. زمانیکه وجود نیمه فئودالیسم بهر شکل نفی شود نیازی به بسیج و برانگیختن توده هائی که مستقیما درگیر آن مناسباتند و از آن در رنجند هم نیست. نیازی به تغییر عمیق و همه جانبه جامعه نیست. وقتی مناسباتی که از عمیق ترین بنیانها تا تکامل یافته ترین افکار و عقاید حاکم جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد دست نخورده باقی بماند، صحبت از تحول اساسی بیهوده است! رهائی از سلطه امپریالیسم و پیشروی بسوی سوسیالیسم نیز غیر ممکن خواهد بود. چرا که درهم شکستن نیمه فئودالیسم نقش تعیین کننده ای در قطع سلطه امپریالیسم و گشودن راه بسوی انقلاب سوسیالیستی دارد.

توضیحات و منابع

۱. ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۲ - ۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۷ مقاله «بررسی تحولات اشتغال روستائی و راه های گسترش آن». نوشته علی خزاعی. جدول شماره (۱) - آمار جمعیت و شاغلان روستائی در چهار دهه اخیر. به نقل از مرکز آمار، سرشماری عمومی نفوس و مسکن و نتایج تفصیلی کل کشور، ۱۳۷۵
۲. در سال ۷۴ گندم وارداتی سه و نیم میلیون تن و گندم تولید شده در داخل بیش از ۱۱ میلیون تن بود. برنج وارداتی حدود یک میلیون دویست هزار تن و برنج تولید شده در داخل دو میلیون سیصد هزار تن بود. چو وارداتی صد هزار تن، و چو تولید داخل نزدیک به سه میلیون تن بود. بهمین ترتیب گوشت قرمز وارداتی ۷۶ هزار تن و گوشت قرمز تولید داخل ۶۷۰ هزار تن بود. رجوع شود به ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۸ - ۱۳۷، مقاله «کشاورزی ایران» نوشته سید علی میلانی. جدول (۹ - ۲). آمار واردات کالاهای اساسی کشاورزی و جدول (۱۱ - ۲). میزان تولید محصولات عمده زراعی و دامی کشور. به نقل از منابع دولتی
۳. منبع شماره یک، جدول شماره (۴) - آمار شاغلان روستاها به تفکیک نوع اشتغال در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵. به نقل از مرکز آمار، سرشماری عمومی نفوس و مسکن و نتایج تفصیلی کل کشور، سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵
۴. ماهنامه سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۲ - ۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۷. مقاله «مشخصه های تحول بازار نیروی کار ایران در چهار دهه اخیر (۱۳۷۵ - ۱۳۶۵)، روندها و پیامدها» نوشته محسن نظری. جدول شماره (۱۲) - سهم زنان در اقتصاد کشور. به نقل از مرکز آمار، سرشماری عمومی نفوس و مسکن

می کنند جنگ خلق از دل جنبشهای دهقانی خودبخودی بیرون می آید، این تصور غلطی است. حتی در تجربه انقلاب چین که نمونه کلاسیک جنگ خلق در آن به پیش رفت نیز چنین نبود. کمونیستهای تحت رهبری سائو، پس از شکست قیامهای شهری و با جمع بندی از دلایل آن شکستها، باقیمانده قوای نظامی خود را به روستا انتقال دادند و با سازمان دادن دهقانان در دسته های نظامی چریکی، مبارزه مسلحانه را گسترش دادند. در مرکز این جمع بندی، مسئله اتحادهای طبقاتی قرار داشت. اینکه طبقه کارگر با اتکاء به چه طبقاتی می تواند قدرت سیاسی را کسب کند و چگونه باید این اتحاد را سازمان دهد. استراتژی جنگ خلق، که با اتکاء به تجارب غنی انقلاب چین توسط مائوتسه دون فرموله شد، در واقع بیانگر روشی است که پرولتاریا برای برانگیختن، سازمان دادن دهقانان بکار گرفت. بدون اتحاد کارگران و دهقانان نه مرحله انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی می انجامد و نه پایه های لازم برای پیشروی بسمت سوسیالیسم بدست می آید. جنگ خلق بیان تلاشهای آگاهانه و سازمان یافته پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی است، تلاشی که کیفیتا متفاوت از جنبشهای خودبخودی توده ای - منجمله جنبشهای دهقانی - است.

اینکه در ایران تا کنون شهرها مرکز تحولات سیاسی کشور بودند را باید در پرتو نکات فوق نگریست. اینکه شهرها بنا بدلائل مختلف - منجمله تمرکز نیروهای آگاه و انقلابی - آغازگر جنبشهای انقلابی بودند واقعیتی انکار ناپذیر است و یک جنبه مثبت در شکل گیری و تکامل اوضاع انقلابی محسوب می شود. اما این هم واقعیتی غیر قابل انکار است که بدلیل مجموعه شرایط سیاسی و نظامی بویژه تناسب قوای طبقاتی بریانی یک جنبش انقلابی پایدار در شهر امکان ناپذیر است. تجارب انقلابی تاریخ معاصر ایران نشان داد که هر از چندگاه شهرها به محل تمرکز تحولات انقلابی بدل می شود. در عین حال این را هم نشان می دهد که این وضعیت مدت طولانی نمی تواند دوام آورد و در فاصله زمانی کوتاهی دچار فروکش می شود. (۱۳) در مقابل، روستاها اگر چه دیر بیا می خیزند اما پایدار ترند و طبقه کارگر امکان آنها دارد که از طریق جنگ خلق و پیشبرد انقلاب ارضی، اتحاد خود با دهقانان را مستحکم نماید و رهبری خود بر انقلاب دموکراتیک را تثبیت نموده و انقلاب را به پیروزی رساند.

بی شک، تجارب انقلابی، انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ برای طبقه کارگر ایران قابل استفاده است اما آنچه که طبقه کارگر را می تواند به جلو سوق دهد عمدتا تداوم سنتهای این دو انقلاب نبوده بلکه گسست از این دو مدل انقلاب است. طبقه کارگر بدون گسست ایدئولوژیک - سیاسی عمیق از انقلاب مشروطه بعنوان یک انقلاب دموکراتیک نوع کهن که تحت رهبری بورژوازی به پیش رفت و انقلاب ۵۷، بعنوان انقلابی که رهبریش توسط نیروهای ارتجاعی غصب شد و در نیمه راه سقط شد، نمی تواند رسالت تاریخی خویش را بر عهده گیرد. واضح است که طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن باید مسائل اساسی بورژوا - دموکراتیکی که تا کنون در جامعه ما پاسخ نگرفته اند را حل کند. اما این مسائل کهن در شرایط نوین، پاسخی نو و کیفیتا متفاوت می طلبند.

جدل و مشاجره حول نقش و جایگاه نیمه فئودالیسم در ایران بحثی در خود، آکادمیک و دانشگاهی نیست. در پس هر یک از این مباحث، آمار و ارقام و تجربیات تئوریک، سرنوشت میلیونها انسان مطرح است. استنتاجات سیاسی بحثهای بالا اهمیت فوق العاده ای برای انقلاب پرولتاری در ایران دارد. تحلیل صحیح طبقاتی و تحلیل درست از وظایف و دورنمای انقلاب و نیروهای محرکه آن مستقیما به تحلیل صحیح از ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور مربوط است. با تحلیل غلط از یک واقعیت هرگز نمیتوان آنها دگرگون کرد. پیروزی انقلاب پرولتاری در ایران در گرو شناخت از دوستان و دشمنان انقلاب است.

منتشر شد!

نشریه انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

شماره ۲۵



سرمقاله این شماره جهانی برای فتح به

پنجاهمین سالگرد پیروزی انقلاب چین می‌پردازد.

در این سرمقاله با درسهای آن انقلاب عظیم آشنا می‌شویم.

تاکید بر راه پیروزمند جنگ خلق که توسط

مائوتسه دون و انقلابیون چین بنیان گذارده شد.

یکی از نکات برجسته این نوشته است.

۱۸ صفحه از مجله جهانی برای فتح به مرور تصویری تاریخ انقلاب چین اختصاص یافته است.

«چگونه رژیم پلی پوت به گجراه رفت» یکی دیگر از مقالات مهم این شماره جهانی برای فتح است. این مقاله تحلیل

عمیقی است از یک تجربه پیچیده و نکان دهنده که طی دو دهه گذشته، بشدت مورد بحث و مشاجره محافل سیاسی

گوناگون بوده است. امپریالیستها با انگشت گذاشتن بر این تجربه می‌خواهند این دیدگاه را قالب کنند که «انقلاب،

نتایج فاجعه باری به دنبال خواهد داشت. پس به آنچه حاکم است رضایت بدهید.» در این مقاله، سیاستها و عملکرد

رهبری خمرهای سرخ از یک نقطه نظر مائوئیستی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و برخی نتایج غافلگیر کننده بدست

می‌دهد.

جهانی برای فتح را می‌توانید از طریق نشانی زیر تهیه کنید

BM BOX 8561 London WC1N 3XX England

تفکیک وسعت اراضی بهره‌بردار، ۱۳۶۷ - به نقل از مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۶۷ - نتایج تفصیلی کل کشور

۱۱ - در زمینه تحلیل از مناسبات حاکم بر قالیبانی و دلایل گسترش آن به جزوه «درهای قالی را به دار مجازات فئودال کمپرادورهای اسلامی بدل می‌کنیم» (اتحادیه کمونیستهای ایران اسیرداران) - سال ۱۳۷۵) رجوع کنید.

۱۲ - برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه خواننده می‌تواند به منابعی چون «آیدئولوژی نهضت مشروطیت» و «فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» اثر فریدون آدمیت (بویژه دو بخش از این کتابها تحت عناوین حرکت دهقانی و سیاست مجلس اول، حرکت اجتماعی علیه اربابان و ملاکان)، خاطرات اردشیر آواتسیان، پاره ای از کتب و اسناد سیاسی در مورد انقلاب گیلان، مبارزات عشایر و قباایل آذربایجان و نشریات سازمانهای انقلابی در دوره انقلاب ۶۰ - ۵۷ رجوع نمایند.

۱۳ - در مورد رابطه مبارزه انقلابی در شهر و روستا و تاثیر تغییرات صورت گرفته در ساخت اقتصادی - اجتماعی بر این رابطه می‌توانید به بخش راه کسب قدرت سیاسی در طرح «برنامه حزب کمونیست» و همچنین سند «دریاره استراتژی جنگ خلق» (مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۸) و مقاله «نامه به یک رفیق» (مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۹) رجوع نمایید.

۵ - ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۰ - ۹۹ - مقاله «زن ایرانی در آئینه آمار» نوشته حاجیه نلاح.

۶ - نیمی از تولید محصولات کشاورزی، ۸۶ درصد فعالیتهای دامداری کشور توسط زنان انجام می‌شود. شرکت زنان در فعالیتهای کشاورزی به قرار زیر است: ۷۰ درصد در زراعت پرنج، ۹۰ درصد سبزی و میوه، ۵۰ درصد زراعت پنبه و دانه های روغنی و ۳۰ درصد امر برداشت باغات. سه چهارم تولیدات صنایع دستی که بخش عمده آنرا قالیبانی تشکیل می‌دهد نیز توسط زنان و دختران روستائی صورت می‌گیرد. ۸۸ درصد اشتغال در صنایع دستی به زنان اختصاص دارد. بنقل از اثر تحقیقی «بررسی نوآوری و دانائی ملی در مشارکت زنان روستائی»، وزارت کشاورزی، دی ۱۳۷۱

۷ - کاپیتال، جلد اول فصل ۲۲ - کارل مارکس
۸ - منبع شماره ۱۶، جدول شماره (۴) - تحویل شمار و سهم کل شاغلان در فعالیتهای اقتصادی و بخش کشاورزی در نقاط روستائی کشور. به نقل از مرکز آمار ایران، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۷۵

۹ - ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۶ - ۶۵ - بهمن و اسفند ۱۳۷۱ - مقاله «سیاست قیمت گذاری محصولات استراتژیک کشاورزی در ایران»، محمودحق وردی
۱۰ - منبع شماره ۶، جدول شماره (۳) - شمار انواع بهره برداری های کشاورزی به

طرح اساسنامه حزب کمونیست

فصل اول - برنامه عمومی

حزب کمونیست، حزب سیاسی طبقه کارگر و پیشاهنگ طبقه کارگر در ایران و بخشی لاینفک از جنبش بین المللی کمونیستی است. حزب کمونیست متکی به ایدئولوژی علمی مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم است و این تئوری انقلابی را راهنمای تفکر و عمل خود قرار می دهد.

برنامه پایه ای حزب کمونیست عبارتست از انجام انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر و گذار بلافاصله به انقلاب سوسیالیستی و کمک به پیروزی انقلاب در همه کشورها و پیشروی انقلاب جهانی پرولتری. انقلاب دموکراتیک نوین، سلطه امپریالیسم را قطع کرده و سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم را نابود می کند. این انقلاب، حقوق دموکراتیک پایه ای کارگران و دهقانان و توده های وسیع خلق، برابری زن و مرد در همه زمینه ها و همه سطوح و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت می شناسد. انقلاب دموکراتیک نوین، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را که شکل مشخصی از دیکتاتوری پرولتاریاست، جایگزین دیکتاتوری طبقات ارتجاعی حاکم می کند.

هدف نهائی حزب کمونیست محو طبقات و تحقق کمونیسم در جهان است. این هدف، تنها از طریق همبستگی انترناسیونالیستی میان پرولتاریای همه کشورها، عملی خواهد شد. کمونیسم فقط در مقیاس جهانی و با شکست نهائی و نابودی بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر و از میان رفتن تمامی اشکال ستم و استثمار و تمایزات طبقاتی، تحقق خواهد یافت.

وظیفه مرکزی طبقه کارگر ایران، عبارتست از سرنگونی دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی که وابسته به امپریالیسم است. این وظیفه از طریق جنگ طولانی مدت خلق متحقق می شود. طبقه کارگر برای عملی کردن این وظیفه، افشار و طبقات خلقی و ملل تحت ستم و توده وسیع زنان را تحت رهبری خود متحد می کند. دهقانان فقیر و بی زمین نیروی عمده انقلاب و نزدیکترین متحد طبقه کارگر هستند.

پیروزی انقلاب پرولتری در ایران و دستیابی به کمونیسم جهانی در مقیاس بین المللی، مستلزم بسیج و متحد کردن توده هاست. حزب کمونیست با اتخاذ مشی توده ای، از توده ها می آموزد و آنان را رهبری می کند. حزب نظرات توده ها و تجارب مبارزه طبقاتی (ر مبارزه تولیدی و آزمون های علمی) در ایران و سراسر جهان را گرد آورده و با استفاده از علم انقلاب درسهای آنرا برای انجام انقلاب پرولتری سنتز کرده، آنگاه این ایده ها را بار دیگر بمیان توده ها می برد. علت وجودی حزب، خدمت به توده هاست تا آنان را به انجام انقلاب و تغییر جهان قادر کند. توده ها سازندگان تاریخند. اما بدون حزب انقلابی که راه گذشتن از پیچ و خم های مبارزه طبقاتی را ترسیم کند، توده ها قادر نخواهند بود راه پیشرفت های انقلابی، حتی زمانی که اوضاع برای چنین پیشرفت هائی مساعد است، را پیدا کنند. بدون یک رهبری انقلابی، مقاومت توده ها درهم شکسته شده و آنها مرفق به عبور از میان پیچ و خم ها نخواهند شد. بهمین جهت در سراسر پروسه پیشبرد مبارزه انقلابی، ساختمان و تحکیم حزب در میان توده ها

حیاتی است. تا زمانی که طبقات و مبارزه طبقاتی موجود است طبقه کارگر نیازمند حزب پیشاهنگ خویش است.

حزب کمونیست برای سرنگونی مسلحانه دولت حاکم دست به ایجاد و رهبری جبهه متحد و ارتش توده ای خلق می زند. شالوده جبهه متحد استراتژیک، اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر است. پیشبرد انقلاب ارضی حول شعار «زمین به کشتگر» در شکل گیری این اتحاد تعیین کننده است. ارتش توده ای خلق، مهمترین سازمان توده ای دوران انقلاب است. حزب کمونیست در مراحل مختلف، با توجه به ضروریات پیشبرد انقلاب دست به ایجاد ائتلاف های طبقاتی گوناگون می زند؛ اما در همه موارد حزب باید استقلال ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی و نظامی خود را حفظ کند، پیگیرانه برای تقویت دیدگاه انقلابی و منافع پرولتاریا مبارزه کند.

حزب کمونیست یکی از گردان های ارتش بین المللی پرولتاریاست و پیشبرد مبارزه انقلابی در ایران را سهم گرفتن در پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاریای بین المللی می داند. حزب کمونیست مصمم است تا مسئولیت خود را در آموزش و رهبری پرولتاریا و خلق های ایران مطابق با اصول پایه ای انترناسیونالیسم پرولتری به انجام برساند. حزب کمونیست به جامعه انقلابی بمشابه پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتری نگاه می کند. حزب تلاش می کند تا با احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - ماتونیست سایر کشورها متحد شده و بر سر اساسی ترین مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مقابل پای پرولتاریا مبارزه کرده تا بتواند به درجه بالاتری از وضوح و اتحاد دست یابد. حزب کمونیست همچنین تلاش می کند تا در گستره بزرگتری با نیروهائی که در سایر کشورها علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می کنند به اتحاد برسد.

حزب کمونیست بمشابه یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در اتحاد با احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - ماتونیست عضو این جنبش، مجدانه در راه تدوین مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه برای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین، تلاش می کند.

در جامعه کثیرالمطه ایران که ستم ملی (شوینیسم فارس) بر ملل دیگر اعمال می شود، مبارزه علیه این ستم یکی از اصول مهم انترناسیونالیستی حزب است.

شالوده حزب کمونیست درون مبارزات انقلابی سالهای ۱۳۷۰ - ۱۳۵۰ در ایران و در جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع و بر متن مبارزات حاد جهانی برای دفاع از پرچم کمونیسم و منافع طبقه کارگر، ریخته شد. تاریخچه این حزب با مبارزه بین المللی علیه ریزیونیست های شوروی که در نیمه دهه ۵۰ میلادی قدرت را در آن کشور گرفته و سرمایه داری را در شوروی احیاء کردند و ریزیونیست های چین که در سال ۱۹۷۶ قدرت را در چین سوسیالیستی گرفته و سرمایه داری را در آنجا احیاء کردند، و بطور کلی با گرایش بین المللی ماتونیستی مشخص می شود. حزب کمونیست ریشه در مبارزه برای برانداخته نگاهداشتن پرچم کمونیسم در دوران رواج انحلال طلبی ایدئولوژیک پس از شکست انقلاب ۵۷ در ایران و موج ضد کمونیسم تشدید یافته پس

مربوطه، باید حتی الامکان نظر توده های درون و بیرون حزب را دربار رفتار و اعمال متقاضی جویا شود. پذیرش به حزب، مسئولیتی بسیار جدی هم برای متقاضی و هم واحد مربوطه در بر دارد. پذیرش عضویت باید در پرتو این اهمیت در واحد حزبی مربوطه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. پذیرش تقاضای عضویت، منوط به تأیید جلسه عمومی واحد مربوطه و تأیید کمیته حزبی یک درجه بالاتر است.

متقاضی عضویت باید یک دوره کاندیداتوری را با کار ایدئولوژیک - سیاسی و عملی فعال تحت رهبری یکی از واحدهای حزبی بگذراند. دوره کاندیداتوری حداکثر ۶ ماه است. کاندیداهای عضویت، باید در رابطه با فعالیت های عملی حزب متشکل شوند و فعالیت کنند؛ اما درگیری آنان در زندگی درونی حزب و تعیین جهت گیری های آن، محدود است.

بند ۳:

اعضای حزب کمونیست باید:

۱ - زندگی خود را وقف انقلاب پرولتری و دستیابی به جامعه بی طبقه کمونیستی بکنند؛ و برای منافع توده های خلق در ایران و در جهان فعالیت کنند.

۲ - فعالانه و با جدیت مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم را مطالعه کرده و بکار بندند؛ رویونیسم و اشکال مختلف اپورتونیسم را نقد کنند؛ آماده باشند تا خلاف هر جریان ناصحیح و در هر سطح از سلسله مراتب حزب که در تقابل با مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم بروز می یابد، حرکت کنند؛ و برای دستیابی، دفاع، بکار بست و غنا بخشیدن به خط صحیح، مبارزه کنند و در این راه از اخراج و بریدن پیوندهای عاطفی و غیره نهراسند.

۳ - مشی توده ای را بطور منظم در کلیه فعالیت های خود بکار بندند. قادر باشند با اکثریت خلق، حتی با آنانی که مرتکب اشتباه شده اما صادقانه اشتباهات خود را تصحیح کرده اند، حول منافع پایه ای پرولتاریا و خلق، متحد شوند و به تضادهای درون خلق آنتاگونیستی برخورد نکنند.

۴ - در برابر دشمن جسور باشند؛ در انتظار شغل و مقام آسوده و کسب شهرت نباشند؛ از مشکلات مقابل پا و سرکوب و اوعاب دشمن نهراسند. آماده شرکت در مبارزه مسلحانه باشند، حتی اگر شرکت آنها در مبارزه مسلحانه بر حسب تقسیم کارهای حزبی ضروری نباشد. منافع شخصی را تابع مقتضیات فعالیت انقلابی کنند. در میان توده ها مبارزان پیشرو و ثابت قدم باشند و برای خدمت به انقلاب و بعده گرفتن هر مسئولیتی، نه فقط در ایران بلکه در هر نقطه ای از جهان، آماده باشند. وحدت انقلابی طبقه کارگر و انترناسیونالیسم پرولتری را محکم حفظ کرده و علیه شوینیسم ملی، ناسیونالیسم، زن ستیزی و سایر اشکال ایدئولوژی فئودالی و بورژوازی درون حزب و در میان توده ها، مبارزه کنند.

۵ - اسرار و اطلاعات درونی حزب را تحت هر شرایطی مجدانه حفظ کنند؛ از جمله حفظ هویت افراد درون حزب، ساختار تشکیلاتی آن و روش ها و الگوی کار آن.

۶ - در انتقاد و انتقاد از خود، جسور باشند.

۷ - انضباط حزب را قاطعانه رعایت کرده و در اجرای خط و سیاست های حزب، پیشگام باشند.

۸ - اخلاق پرولتری داشته باشند. همواره خود را از هرگونه شکلی از ستم و استثمار پاک نگاهدارند؛ با ایده ها و رفتارهای فئودالی و بورژوازی مقابله کنند؛ از توهین و تحقیر ستمدیدگان پرهیز کنند.

بند ۴:

در صورتی که عضو حزب، از انضباط حزب تخلف کند، سازمان

از فریباشی بلوک شرق در دهه ۹۰ و مبارزه برای پس زدن این موج و احیای اصول علمی کمونیسم انقلابی دارد.

و مهمتر از همه حزب کمونیست تغذیه شده از آموزه ها و میراث دار پیشرفته ترین تجربه تائکونوی پرولتاریای بین المللی، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی است.

انقلاب فرهنگی توسط طبقه کارگر و توده های خلق چین در دهه ۶۰ و تا اواسط دهه ۷۰ میلادی تحت رهبری مائو تسه دون صورت گرفت. این انقلاب در انقلاب، اولین مبارزه توده ای در تاریخ سوسیالیسم بود که با هدف آگاهانه سرنگون کردن بورژوازی نوحاسته که از درون ساختارهای دولت پرولتری و جامعه سوسیالیستی سر برون می آورده، انجام شد. مائوتسه دون روشن ساخت که پس از سرنگونی طبقات حاکمه کهن و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هنوز نابرابری های مهمی در میان اقشار مردم در جامعه باقی می ماند که زمینه مادی رشد یک بورژوازی نوین در جامعه سوسیالیستی است. مائو تأکید کرد که سوسیالیسم پایان راه نیست و طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم موجود است؛ و سوسیالیسم به دلیل خصلت متضادش در راه پیش رو دارد؛ تکامل و پیشروی با هدف برقراری کمونیسم در جهان؛ یا عقبگرد بسوی سرمایه داری.

انقلاب فرهنگی، بیان این واقعیت بود که در سراسر دوره گذار سوسیالیسم تا تحقق کمونیسم جهانی، پرولتاریا و خلق تحت رهبری کمونیست های واقعی نه تنها باید مصرانه در حفظ دیکتاتوری پرولتاریا بکوشند؛ بلکه باید در تمامی عرصه ها، هم در تئوری و هم در پراتیک، علیه تلاش های بورژوازی، و بویژه بورژوازی درون حزب که در پی احیای سرمایه داری است، مبارزه کنند. بخشی حیاتی از این مبارزه عبارتست از انقلابی کردن خود حزب در میانه توفان مبارزات توده ای و مبارزه میان خط مارکسیستی - لنینیستی - ماتونیستی و خط رویونیستی؛ و مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری. طی این پروسه مداوم که بر سر قدرت کدام طبقه (بورژوازی یا پرولتاریا)؛ و سمت و سوی جامعه (کمونیسم یا سرمایه داری) مبارزه در می گیرد رویونیست ها باید انشاء شده و اقشار وسیع طبقه کارگر و توده ها در مبارزه آبدیده شده و آگاهی خود از تفاوت میان مارکسیسم و رویونیسم را بالا برند تا ماهیت انقلابی حزب و جامعه سوسیالیستی را حفظ کنند.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، بالاترین قله ای است که پرولتاریای بین المللی تاکنون در مبارزه و پیشروی برای تحقق جامعه بی طبقه کمونیستی فتح کرده است. مائو تسه دون در جریان هدایت انقلاباتی بزرگ و بویژه انقلاب فرهنگی، علم مارکسیسم - لنینیسم را به مرحله سوم و کیفیتا عالیتر یعنی به مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم تکامل داد. امروز کسی مارکسیست است که معتقد به مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم باشد.

فصل دوم = عضویت

بند ۱:

هر پرولتر، دهقان فقیر و بی زمین و بطور کلی هر فرد انقلابی، علیرغم هر ملیتی که داشته باشد، در صورتی که اساسنامه حزب را پذیرفته، متعهد به فعالیت در یکی از سازمان های حزبی، اجرای تصمیمات حزب، رعایت انضباط حزب و پرداخت حق عضویت باشد، می تواند به عضویت حزب در بیاید.

بند ۲:

هر فرد باید شخصا تقاضای عضویت کرده و مراحل عضویت را طی کند. هر متقاضی باید توسط دو عضو حزب، معرفی شود. واحد حزبی

کارمندان جزء وجود دارند، تفاوت دارد. برای حل صحیح تضاد میان رهبری و اعضای تحت رهبری و بطور کلی تضاد میان حزب و توده های وسیع، دامن زدن به بحث و جدل بر سر خط حزب حیاتی است. رهبری حزب باید کل حزب را خلافتانه با آثار کلاسیک پایه ای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم آشنا کرده و به امر آموزش تئوری انقلابی توجه جدی میبذول دارد.

رهبری انقلابی باید به پرورش و تقویت رهبری جمعی (کلکتیو)، رشد و تکامل همه جانبه صفوف انقلابیون و پرورش تعداد بیشتری از رهبران توجه کند تا اگر رهبری حزب ضربه خورد دیگران این آمادگی را داشته باشند که جای آنان را پر کنند. در صورت دستگیری هر یک از رهبران، وی از مقام خود خلع شده و نمی تواند از درون زندان حزب را رهبری کند.

افراد رهبری، در همه سطوح حزب، هریک توانایی هائی را نمایندگی می کنند. همه آنها کارکنان فکری و عملی مبارزه انقلابی هستند. اما هیچکدام به تنهایی نمی توانند بهترین خصوصیات طبقه و خلق انقلابی را یکجا در خود جمع داشته باشند. بهمین جهت قدرت و توانائی حزب به بهترین وجه توسط کلکتیویش تبارز می یابد.

حزب بر پایه اصل تمرکز استراتژیک و عدم تمرکز تاکتیکی عمل می کند. به این معنا که خط و سیاستی واحد توسط کل حزب پیش برده می شود اما کلیه سازمان های حزبی این سیاست واحد را با ویژگی های حیطة فعالیت خود تلفیق می کنند؛ و همچنین بمعنای آنست که یک مرکز تشکیلاتی واحد و مراکز تشکیلاتی مختلف تحت رهبری آن وجود دارند. چنین کارکردی حزب را قادر می کند تا وظایف بیشمار انقلاب را عملی کرده و پیشرفت کند. هر یک از واحدها و گروه های کوچک حزب دارای رهبری مختص بخود می باشند و به سطوح مختلف ارگان های رهبری در رده های بالاتر متصلند. موجودیت کلکتیو حزب بعنوان یک کل بیش از هر جا در کمیته مرکزی فشرده شده و به بهترین وجهی توسط آن نمایندگی می شود.

ساختار تشکیلاتی حزب باید مبتنی بر شکل گیری کلکتیوهای حزبی در همه سطوح باشد. رهبری جمعی و مسئولیت فردی در تمامی سطوح رهبری حزبی، اعمال می شود. رهبری مرکزی باید گزارش کار خود را منظمآ به کنگره ها و یا جلسات عمومی اعضا بدهد؛ مسئولین شاخه های مختلف حزب باید منظمآ گزارش کار خود را به جلسات افراد تحت مسئولیت خود و ارگان بالاتر خود بدهند. رهبری مرکزی و مسئولین شاخه های حزب باید مستمرا به نظرات توده ها درون و بیرون حزب گوش فرا داده و روحیه انتقادی را در میان توده ها دامن بزنند. رهبری مرکزی و مسئولین شاخه های حزب باید نظرات سیاسی افراد تحت مسئولیت خود را بپذیرند. اعضای حزب حق دارند، رهبری یا اعضا حزب را در هر سطحی، مورد انتقاد قرار داده و پیشنهادات خود را به آنان ارائه دهند.

در صورتی که یک عضو حزب نظرات متفاوتی نسبت به رهنمودها و تصمیمات واحد حزبی خود و یا رهبری ارگان های بالاتر داشته باشد، در عین رعایت انضباط حزبی حق دارد نظرات خود را بدست سطوح بالاتر از رهبری بلافصل خود و منجمله به کمیته مرکزی حزب برساند؛ و حق دارد تقاضای پخش آن را در سراسر حزب بکند. سرکوب انتقاد و یا انتقام جویی، مطلقا غیرمجاز است. ایجاد یک محیط سیاسی که در آن سانتراالیسم و دمکراسی؛ خط ایدئولوژیک - سیاسی واحد و ابتکارات وسیع؛ انضباط و آزادی؛ وحدت اراده و عمل و راحتی فکر و شادابی، تواما موجود باشد، اساسی است.

برای پالایش حزب از خطوط و گرایشات بورژوائی، دامن زدن به مبارزه دو خط حیاتی است. مبارزه دو خط درون حزب برای تکامل و شکوفائی خط صحیح و حفظ خصلت انقلابی حزب، اهمیت تعیین کننده دارد. حزب در عین تشویق مبارزات درونی، وحدت خلل ناپذیری را در

حزبی مربوطه در محدوده اختیارات خود و با بررسی هر مورد مشخص، اقدامات انضباطی لازم از قبیل اخطار؛ اخطار جدی؛ سلب موقعیت تشکیلاتی؛ تعلیق عضویت؛ یا اخراج از حزب را اتخاذ خواهد کرد. این تصمیم باید به سازمان حزبی بالاتر گزارش داده شود. حق عمومی عضو به درخواست تجدید نظر در این اقدامات، محفوظ است.

زمان تعلیق یک عضو حداکثر یکسال است. در این دوره او حق رای دادن؛ انتخاب کردن و انتخاب شدن ندارد.

عضوی که اراده انقلابیش متزلزل شده و پس از آموزش های مکرر و مبارزه برای اصلاح، تغییر نکند، باید ترغیب شود که حزب را ترک گوید. هرگاه، عضو حزب تقاضای ترک حزب را کند، سازمان حزبی مربوطه باید به سازمان حزبی بالاتر گزارش دهد و پس از مشورت، عضویت وی را لغو کند.

اپورتونیست ها، افراد اصلاح ناپذیر، عناصر ضدانقلاب پرولتری و عوامل دشمن اجازه ندارند عضو حزب شوند. در صورتی که چنین افرادی در حزب باشند، باید از حزب اخراج شده و مجددا پذیرفته نشوند.

فصل سوم - اصول تشکیلاتی

حزب کمونیست یک سازمان کلکتیو است. این موجودیت کلکتیو از طریق عملکرد جمعی واحدهای حزب در سطوح مختلف و از طریق سلسله مراتب شناخت و فرماندهی بالا تا پائین در تمام حزب، تبارز یافته و متحقق می شود.

اصل تشکیلاتی حزب کمونیست، سانتراالیسم دمکراتیک است. سانتراالیسم دمکراتیک، همه جانبه ترین مباحث و مبارزات بر سر خط حزب را با منضبط ترین نحوه اعمال آن خط ترکیب می کند. طبق این اصل، حزب کمونیست تجارب حاصله توسط مجموعه اعضایش در جنبه های گوناگون فعالیت انقلابی، کار توده ای، مبارزات تئوریک و بطور کلی تجارب توده های خلق را یکجا جمع کرده، بدرستی فشرده و سنتز می کند و آنرا بشکل خط، سیاست ها و رهنمودهای انقلابی عملی بیان توده ها باز می گرداند. انجام این پروسه حزب را بعنوان یک مجموعه قادر می کند تا خطی را تدوین کند که حقیقت را عمیقتر و همه جانبه تر منعکس می کند. این پروسه، درجه بالائی از وحدت اراده و عمل را در حزب بوجود آورده و کل حزب را قادر می کند که بطریقی منظم و سازمان یافته با دشمن بجنگد. سانتراالیسم دمکراتیک این امکان را مهیا می کند که حزب با توده ها پیوند برقرار کرده و آنان را در نبرد برای رهائی رهبری کند. سانتراالیسم دمکراتیک، بیان سازمانی مشی توده ای است.

کل حزب از انضباط واحدی پیروی می کند؛ فرد از تشکیلات؛ اقلیت از اکثریت؛ سطوح پائینتر از سطوح بالاتر؛ کل حزب از کمیته مرکزی حزب؛ دبیر کمیته مرکزی از کمیته مرکزی؛ کمیته مرکزی از کنگره حزب، تبعیت می کنند.

رهبری حزب، در کلیه سطوح، از طریق مشورت دمکراتیک اعضا، و مطابق با نیازهای رهبری انقلاب پرولتری، انتخاب می شود. افرادی که بعنوان رهبری انتخاب می شوند باید رفقاتی باشند که تعهدشان به توده ها و امر انقلابی به اثبات رسیده است، توان بالاتری را در اتخاذ و بکار بست موضع، دیدگاه و متدولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از خود نشان داده و قادرند دیگران را به این توانائی مسلح کنند. رهبری در حزب، یک سرمایه شخصی نبوده؛ بلکه مسئولیتی جدی در قبال انقلاب و پرولتاریای بین المللی و حزب است. تفاوت نقش میان رهبران و افراد تحت رهبری، بیانگر تقسیم کاری است که از مجرای آن همگی بتوانند بیشترین خدمت را به انقلاب پرولتری و مبارزه برای تحقق کمونیسم بکنند. این تقسیم کار از اساس با تقسیم کار درون احزاب بورژوائی که طبق آن عده ای رهبران نخبه و تعدادی بزرگ

فصل پنجم - سازمان های پایه ای حزب

بندها:

شاخه های حزبی و حوزه های تحت رهبری آن، باید در هر حیطه ای که حزب مشغول فعالیت است، تشکیل شوند. این امر بمنظور رهبری سیاسی پرولتاریا و دیگر اقشار توده های خلق برای پیشبرد وظیفه مرکزی حزب و مبارزه برای تحقق برنامه حزب، ضروری است.

بندها:

مسئولین شاخه های حزب و حوزه های حزب، بر اساس مشورت دمکراتیک انتخاب می شوند و این امر هر یکسال یکبار مورد بررسی مجدد و در صورت نیاز مورد تجدید نظر قرار میگیرد. در شرایط خاص ممکن است این بررسی و تجدید نظر زودتر یا دیرتر از موعد مقرر صورت پذیرد.

بندها:

- وظایف عمده سازمان های پایه ای حزب عبارتند از:
- ۱ - رهبری اعضاء و هواداران حزب، در مطالعه و آموزش و بکارست فعالانه مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم؛ نقد و مبارزه همه جانبه علیه ریزیونیسم و هر شکلی از اپورتونیسم.
 - ۲ - آموزش اعضاء و هواداران حزب در مورد خط ایدئولوژیک - سیاسی حزب و هدایت آنان در مبارزه متحدانه و درشادوش توده ها و بمشابه پیشاهنگ آنان علیه دشمنان طبقاتی.
 - ۳ - بحث و بررسی جمعی سیاست های حزب، اجرای سیاست های حزب، اجرای تصمیمات حزبی، اجرای هر وظیفه ای که از جانب حزب به آنان محول می شود و ترازبندی وظایف انجام شده.
 - ۴ - حفظ پیوند تنگاتنگ با توده ها؛ توجه دائم به نظرات آنان.
 - ۵ - پذیرش اعضاء جدید، تقویت انضباط حزبی و تحکیم و گسترش سازمان های حزبی؛ پیشبرد انتقاد و انتقاد از خود بمنظور حفظ خصلت پرولتری حزب.

مقابل دشمن بوجود می آورد. اعضای حزب، در همه سطوح، برای اینکه بتوانند فعالانه و به شیوه دوستی مبارزه دو خط درون حزب را به پیش ببرند باید همواره از اصل «سه آری؛ سه نه» پیروی کنند. یعنی: مارکسیسم را بکار ببندید، نه ریزیونیسم را؛ وحدت ایجاد کنید، نه تفرقه؛ رک و صریح باشید، نه توطئه گر و دسیسه چین.

فصل چهارم - ارگانهای مرکزی

بندها:

کنگره سراسری حزب کمونیست بالاترین مرجع حزب است. در فاصله میان دو کنگره، کمیته مرکزی منتخب کنگره، بالاترین مرجع حزب است و در برابر کنگره بعدی، مسئول است.

بندها:

کنگره، هر ۵ سال یکبار تشکیل خواهد شد. در شرایط خاص و با صلاحدید دو سوم اعضای حزب، کنگره می تواند زودتر یا دیرتر از موعد مقرر برگزار شود.

بندها:

پلنوم کمیته مرکزی حزب، دفتر سیاسی کمیته مرکزی و کمیته دائم دفتر سیاسی و دبیر خود را انتخاب می کند و در صورت لزوم آنرا مورد بررسی مجدد و تجدید نظر قرار می دهد. پلنوم کمیته مرکزی بوسیله دفتر سیاسی کمیته مرکزی تشکیل می شود. در غیاب پلنوم کمیته مرکزی حزب، دفتر سیاسی کمیته مرکزی و کمیته دائم آن، عملکردهای کمیته مرکزی را پیش برده و دارای اتوریته کمیته مرکزی هستند. تحت رهبری دبیر و کمیته دائم دفتر سیاسی، ارگانهای ضروری بمنظور رهبری وظایف روزمره حزب و هدایت سراسری حزب تشکیل خواهند شد. کمیته مرکزی، در شرایط خاص و ضروری، خود مستقیماً مسئولیت هدایت فعالیت اعضای حزب را بر عهده خواهد گرفت.

از طریق نشانی مکاتباتی، پست الکترونیکی و فاکس های زیر با
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تماس بگیرید:

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.

HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

فاکس آلمان: 49 89 244376693

فاکس هلند: 31 20 88442800

نشانی ما در شبکه اینترنت:

WWW.SARBEDARAN.ORG

درباره سانترالیسم دمکراتیک

بدون حد اعلای دمکراسی،
سانترالیسم ممکن نیست. و بدون
حد اعلای سانترالیسم، ساختمان
سوسیالیسم ممکن نیست. (۱)

رفیق جان چون چپانو

این نوشته بخشی از گزارش تشکیلاتی کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال ۱۳۲۶ است. مطالعه آن به درک عمیقتر از اصول تشکیلاتی اساسنامه یاری می‌رساند.

سوی دیگر، میدانیم که تداوم و پیشبرد ماریج شناخت به سطحی عالیتر الزاما شامل پروسه «از ماده به شعور و از شعور به ماده» است. معنای مشخص این بحث چیست؟ یعنی اگر قرار است تجارب و نظرات مجموعه اعضای حزب به ارتقاء شناخت جمع کمک کند، آنان باید یک خط را بکار بندند و جهان خارج را دگرگون کنند. از اینجا می‌توان درک کرد که چرا «دمکراسی» بدون سانترالیسم، بدون عمل کردن به خطی که تعیین شده و اقدام به اجرای تصمیماتی که اتخاذ شده، بی معنی و ناممکن است. ساختار مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک در کلیت خود کلیدی است که حزب را بمثابة یک کلکتیو قادر به تدوین خط صحیح میکند.

خط سیاسی حلقه کلیدی تداخل و تبدیل سانترالیسم و دمکراسی به یکدیگر است.
سانترالیسم به معنای مرکزیت داشتن یک خط سیاسی - ایدئولوژیک است و آنتوریته تشکیلاتی اش بر آن بنا میشود و نه هیچ چیز دیگر؛ و دمکراسی یعنی دخالت در حفظ و تکامل این پایه وحدت، مبارزه برای بکاربرد درست آن، تقویت آن و پناکردن تشکیلات و سلسله مراتب تشکیلاتی بر پایه آن.

اگر مرکزیتی فراموش کند که مصالح ضروری ایده هایش از پائین بر می‌خیزد، دچار ایده آلیسم آپریوریستی میشود (۲) اما عدم تبعیت ارگانهای پائین از ارگان های بالاتر، و عدم تبعیت کل حزب از مرکزیت نیز باعث میشود که هر ارگانی از تجارب کل حزب محروم مانده و دچار ذهنیگرانی شود. چرا که بدون تبعیت از مرکزیت، این ارگانها مجبورند با اتکاء به تجارب قسمی خودشان حرکت کنند. بدین

بالا تر تشکیلاتی باید کسانی بنشینند که از شناخت آکادمیکی از مسائل برخوردارند؟ خیر. جوهر مسئله این نیست. البته رهبران، باید کسانی باشند که بیش از دیگران بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم مسلط اند و در بکار بردن آن تبحر دارند. اما این دانش و تبحر بیشتر از کجا حاصل شده است؟ سیل تجارب و دانش توده های حزبی و غیر حزبی و نیز تجارب بین المللی به نزد کسانی روان می‌شوند که در جایگاه رهبری قرار دارند. طی یک دوره، این مصالح ارزشمند در آنان - اگر یک خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی داشته باشند، کیفیت عالیتری از شناخت و توانائی رهبری کردن را شکل می‌دهد. بدین ترتیب رهبران واقعا محصول توده ها و کل حزب هستند. و اگر این بند ناف بریده شود، آنان از این کیفیات تهی می‌شوند. از این رو جنبه «دمکراتیک» سانترالیسم دمکراتیک، نقش کلیدی در شکل گیری و تقویت یک مرکزیت کمونیستی بازی میکند. زیرا دستیابی به شناخت از یک پدیده یا پروسه و کشف قوانین آن، کار چند نفر نیست - هر چقدر هم که آن چند نفر متبحر باشند. کار جمعی بشر است که موجب کشف قوانین پروسه ها و بکار گرفتن آنها برای تغییر جهان میشود. کار جمعی یک حزب انقلابی است که موجب کشف خط صحیح میشود. مرکزیت تنها زمانی که با مجموعه اعضایش پیوند داشته باشد و مرتبا تجارب و نظرات آنان را در همه عرصه های فعالیتشان (تبلیغ و ترویج، کار توده ای، مبارزه تئوریک، کار نظامی و غیره) جمعیندی و سنتز کند، میتواند به تدوین خط و سیاستهای درست نائل آید. یک مرکزیت فقط به این ترتیب تصویری کامل از مسائل و قوانین آن کسب میکند. از

در این دنیا برای انجام هر کار مهم، بخصوص اگر این کار مهم انقلاب باشد، نیاز به مرکز (سانتر) است. در مورد انقلاب، نیاز به مرکزیت، دو دلیل عمده دارد:

یکم، بخاطر فرماندهی نیروهای حزب کمونیست در مقابل دشمن. جنگ طبقاتی، بینهایت جدی است و بمحض تصمیم گیری در مورد هر اقدام مشخص، وجود یک وحدت آهنگین برای پیشبرد آن ضروری می‌شود. یعنی باید مرکزی باشد که تحلیل کند، نقشه بریزد و فرمان بدهد و اجرائش را دنبال کند. به یک کلام، فرماندهی کند. وگرنه نیروهای انقلاب توسط دشمن منهزم شده و شکست خواهند خورد. داشتن مرکز در جنگ طبقاتی بحدی حائز اهمیت است که حتی یک مرکز ضعیف بهتر از فقدان آنست. نداشتن مرکزیت به معنای دست کشیدن از مبارزه و جنگ است. قوای پراکنده انقلابی، باید بتوانند متحدانه، در یک جهت و با یک سیاست عمل کنند.

ایجاد مرکزیت، برای حل این تضاد است. دوم، وجود یک مرکز برای مجتمع کردن نتایج کار و دانش نیروهای حزب (که برای فعالیت انقلابی در میدان وسیعی پراکنده می‌شوند) و برای سنتز آنها در جهت تکامل خط و سیاستها و نقشه های عمل انقلابی حزب، ضروری است. روشن است که افراد حزب همه با هم نمی‌توانند اینکار را انجام دهند. حتی در کمونیسم هم عده ای از میان جمع بزرگتر، مسئول اینکار خواهند شد. به عبارت دیگر، داشتن چنین سلسله مراتبی از زاویه تئوری شناخت مارکسیستی ضروری است.

ما اغلب صحبت از آن می‌کنیم که حزب باید سلسله مراتب شناخت داشته باشد؟ منظور چیست؟ آیا به معنای آن است که در رده های

ترتیب تئوری و عمل آنها بر پایه شناخت از کل تصویر عینی متکی نبوده و بطور اجتناب ناپذیر به اشتباه و انحراف می انجامد. باید تاکید کنیم که قابلیت مرکزیت در تدوین خط صحیح، بیشتر از ارگانهای دیگر است؛ هم به این علت که افرادش بیش از دیگران میتوانند مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم را بکار گیرند؛ و هم به خاطر اینکه مرکزیت در موقعیت سنتز کردن تجارب و دانسته های کل حزب قرار دارد.

کم بهائی به اهمیت ارتباط فعال متقابل بین مرکزیت و بدنه حزب می تواند به اشکال گوناگون بروز کند؛ مثلاً، در عدم توجه کافی به گزارش دادن به رهبری. یا کم کاری رهبری در «بازگرداندن تجارب فشرده شده» به بدنه حزب. این کارها، همگی به عملی کردن سانترالیسم دمکراتیک مربوط می شود و به آنها نباید به صورت فرمالیته نگریست. برای اینکه سانترالیسم دمکراتیک، خوب کار کند باید همه این کارها را درست انجام داد.

اصل کمونیستی مرکزیت، بشكل دمکراتیک اعمال میشود. بدین معنی که مرکزیت، فشرده دانسته ها و تجارب کل حزب است. کارکرد دمکراتیک حزب موجب میشود که خط و پراتیک حزب از میان بیشترین و همه جانبه ترین مباحثات و مبارزات درونی و بطور کلکتیو تکامل یابد. ارگانهای پائین تر و اعضا با ارائه مراد خاصی که در نتیجه بکار بست خط حزب بدست آورده اند و از طریق ارائه نظرات و مبارزه بر سر آنها، در شکل گیری خط و سیاستهای حزب نقشی حیاتی دارند و همواره باید آگاهانه این نقش را بازی کنند. در غیر این صورت، دمکراسی به تقویت مرکزیت نخواهد انجامید. درگیر کردن مداوم و منظم اعضا در کلیه مسائل و مبارزات خطی مهم و دامن زدن چنین مبارزاتی، بخشی مهم از وظایف مرکزیت است. مرکزیت باید مرتباً خود را در معرض نظارت اعضا قرار دهد و حاضر به شنیدن انتقادات آنان و تصحیح اشتباهات خود باشد؛ این بخشی از پروسه تکامل خط صحیح است. هر چه سطح آگاهی و تعهد اعضا بالاتر باشد، بهتر میتوانند وظایف خود را بر پایه خط صحیح تعیین شده توسط حزب انجام دهند، در نتیجه بهتر میتوانند به مرکزیت در تدوین خط صحیح کمک کنند؛ بهتر میتوانند در «بیشترین بحثهای درونی» و «نظارت بر رهبری» شرکت کنند و نقشی واقعی بازی کنند. که ایفای جدی این نقش خود، کار سخت و پیگیرانه ای را طلب می کند. برای اینکه دمکراسی حزبی، یک دمکراسی پرولتری باشد نه بورژوازی، حزب باید مرتباً اعضا را

فراخواند که بینش خود را انقلابی کنند، تسلط خود به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم را ارتقاء دهند تا قابلیت خود در دخالت در امور حیاتی حزب و توان خود در اداره سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی حزب را بالا ببرند. مرکزیت همواره باید با گرایش رخوت در اعضا، که بشكل واگذار کردن امور مهم مربوط به جهت گیری حزب به رهبری بروز می یابد، مبارزه کند. این رخوت، بر اثر فشار کارهای گوناگون و پیچیدگی مبارزات سیاسی - ایدئولوژیک درونی، همواره در اعضا نفوذ میکند. بعلاوه، باید با این درک سوسیال دمکراتیک نیز پیگیرانه مبارزه کرد که دمکراسی درون حزبی را معادل یا هرکس حرف خود. در واقع ساز خود. را بزند، قرار می دهد. برای اینکه مسئله به سطح حرف خود را زدن تقلیل نیابد، اعضا باید با جدیت بر سر نظراتشان کار کنند، صحت آن را با معیار مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم بسنجند، و بر این مبنی برای جا انداختن این نظرات مبارزه کنند. اجرای دمکراسی درون حزبی، کار پر زحمت و پر مسئولیت، و مملو از مبارزه است. براه انداختن چنین مکانیسمی در همه سطوح حزب (در رابطه میان سطوح مختلف سلسله مراتب حزبی و درون همه کمیته های حزبی) از وظایف تشکیلاتی بسیار مهم رهبری و مسئولین کمیته های حزبی و رهبری مناطق است.

دمکراسی و سانترالیسم، وحدت اضدادند؛ بدون دمکراسی، وحدتی که لازمه اجرای سانترالیسم است بوجود نمی آید. اختلافات و ابهاماتی که در مورد خط و سیاستهای کار ایجاد می شود را باید به بحث گذاشت و تحت عنوان نبود وقت، آنها را مسکوت نگذاشت و به زیر فرش نراند. این کار به شالوده های اصل سانترالیسم دمکراتیک ضربه میزند. بدون اجرای سانترالیسم، اجرای دمکراسی به هرج و مرجی می انجامد که از درونش هیچ نتیجه ای که راهنمای عمل ما باشد بیرون نمی آید؛ به وحدت حرف و عمل مان در مقابل دشمن و رقبا لطمه میزند. بدون سانترالیسم نمیتوان نظرات و تجارب کل حزب (و کل طبقه بین المللی) را فشرده کرد و دوباره در همه عرصه ها بکار بست و موجب شکوفایی بیشتر توانائی های تئوریک و عملی اعضا حزب شد.

در نهایت تضمین دمکراسی واقعی درون حزبی وابسته به آن است که چه خطی در رهبری قرار دارد. یک رهبری مارکسیست - لنینیست - مائوتیست همواره برای تقویت مرکزیت خود باید به آگاهی سیاسی - ایدئولوژیک پایه های حزب اتکاء کند. اگر

رهبری از قبل بدنه حزب را آماده نکند، به شکوفایی کردن قدرت تئوریک و عملی آنان نپردازد و به ابتکار عمل آگاهانه شان اتکاء ننماید، زمانی که گرایش غلط و نیروهای رویزیونیست در مرکزیت سر بلند کنند، کسی نخواهد بود که برای مقابله با این نیروها به میدان بیاید. و اگر رهبرانی هم باشند که در مقابل خط غلط بایستند، پایه ضعیفی در حزب خواهند داشت. مبارزات درون رهبری بر سر مسائل مهم سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی، انعکاس گرایشات موجود در حزب است. این گرایشات در مبارزات درون رهبری، بیان فشرده و تئوریک می یابند. دامن زدن به مبارزه و جدل بر سر این گرایشات، وظیفه ای مهم است که در بین جمع باید به پیش برده شود. معنایش این نیست که هر مسئله مورد جدل در جلسات رهبری را باید در جمع به مبارزه گذاشت. خیر! اگر چنین درکی داشته باشیم، در واقع مسائل واقعی یعنی مسائلی که بر جهت گیری و کار ما تاثیر میگذارند را از کانون توجه خارج خواهیم کرد. آنچه باید عمیقاً درک کرد اینست که اگر مسائل مورد اختلاف، مارکسیسم و رویزیونیسم را نمایندگی میکنند، باید حیاتی بودن مبارزه را دریافت. و اگر اختلاف، بیان تقابل ایده های درست و نادرست است، باز هم باید اهمیت دامن زدن به چنین مبارزه ای را دید. چرا که ایده های نادرست باید زده شوند و اگر نشوند، کم کم ما را به سمت رویزیونیسم سوق خواهند داد.

توضیح

۱) به نقل از گزارش رفیق چان چون چیانو در مورد قانون اساسی جمهوری خلق چین. چان چون چیانو از رهبران انقلاب فرهنگی و یکی از یاران نزدیک مائوتسه دون در رهبری حزب کمونیست چین بود که به «گروه چهار نفر» شهرت یافتند. او در پی یک کودتای بورژوازی در سال ۱۹۷۶ دستگیر شد و بعد از سالها اسارت، در زندان رویزیونیستهای حاکم بر چین کتونی جان سپرد.

۲) یعنی برای دستیابی حقیقی، به مطالعه فاکتها نپرداختن؛ پراتیک را منبع شناخت ندانستن. برای بحثی درباره ایده آلیسم آپریوریستی مراجعه کنید به فصل نهم از کتاب «یک درک پایه ای از حزب کمونیست چین» فصل مربوط به سه سبک کار بزرگ حزبی، بخش مربوط به تلفیق تئوری و پراتیک. در آنجا چنین آمده است: «برای اینکه اصل تلفیق تئوری و پراتیک را عملی کنیم باید برخورد علمی «جستجوی حقایق از میان فاکتها» را پیشه کنیم. «فاکتها» یعنی تمام چیزهایی که بطور عینی موجودند؛ «حقیقت» یعنی ارتباطات درونی آنها؛ «جستجو» یعنی مطالعه آنها» «...آنان انکار میکردند که پراتیک سرچشمه اساسی شناخت است.



نیویورک - ۱۹۰۸

سرچشمه روز جهانی زنان

«خیزش بیست هزار نفری»

از «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

خوبی داشتیم که به ما اجازه داد به راهپیمایی ادامه دهیم و خود را به سالن ها برسانیم. در آنجا موقتا از گزند سرما و باد در امان بودیم. جوانانی را بیاد می آورم که اکثرشان زن بودند و بی اعتنا به حوادث احتمالی همچنان به پیش می رفتند. روح پیروزی، تسخیرشان کرده بود. به اینکه چه در انتظارشان است فکر نمی کردند. آنان واقعا به فکر گرسنگی، سرما، تنهایی و معضلات دیگری که می توانست برایشان پیش بیاید نبودند. در آن روز خاص، آنان به هیچ چیز اعتنا نداشتند. این روز متعلق به آنان بود.»

یک قاضی به هنگام اعلام حکم دادگاه در مورد چند نفر از زنان دستگیر شده، چنین گفت: «شما علیه خداوند و طبیعت اعتصاب کرده اید که قانون پایه ای آن اینست که انسان باید نان خود را با عرق جبین بدست آورد.» وقتی که برنارده شاو نویسنده ایرلندی این خبر را شنید، چنین نوشت: «محشر است! آمریکای قرون وسطایی همواره اعتماد صمیمانه شخصی خود را به قدرت بااربعالی اعلام می دارد.»

اعتصاب ماه ها به طول انجامید و محرک اعتصابات در نواحی دیگر شد. هر چند این اعتصاب در زمینه تغییر شرایط کار فقط به موفقیت های قسی دست یافت، اما «خیزش بیست هزار نفری» برخی امور مهم را دگرگون ساخت. این خیزش به مصاف طرز تفکری رفت که زنان مهاجر بیسواد را ناتوان می انگاشت. این خیزش، منطقه شرق نیویورک و بسیاری از زنان و مهاجران و مردم ستمدیده را از احساس سربلندی و قدرت انباشته ساخت.

در سال ۱۹۱۰، به هنگام سالگرد این مبارزات، هشتم مارس از سوی کنفرانس بین المللی سوسیالیستها بعنوان روز بین المللی زنان اعلام شد. ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر کبیر حزب بلشویک و انقلاب روسیه، در زمره کسانی بود که به تشبیت این سنت مبارزاتی رای دادند. از آن پس، کارگران آگاه و کسانی که برای رهایی زنان و پایان بخشیدن به کل نظام استثمارگر و استثمارگر سرمایه داری نبرد می کنند، روز هشتم مارس را در سراسر دنیا جشن می گیرند.

زنده باد هشتم مارس، روز جهانی زنان!

از آنان نوجوان بودند، علیرغم دستگیری های گسترده، جریمه های سنگین، و ضرب و شتم توسط پلیس و اوباش مزدور، به تظاهرات ادامه دادند. زنانی از طبقات میانی و بالائی جامعه نیز از اعتصاب کنندگان الهام گرفتند، برای اعلام پشتیبانی به محل تحصن آنان آمدند و دستگیر هم شدند. و زمانی که روزنامه ها گزارشاتی در مورد این دستگیری های غیر عادی منتشر کردند، عامه مردم رفته رفته به شرایط وحشیانه و بردگی مزدی زنان اعتصابی پی بردند.

بعد از چند ماه مبارزات محدود در هر کارگاه، زنان تصمیم گرفتند با دعوت به اعتصاب عمومی گسترده صنف خیاط، سطح مبارزه را ارتقاء دهند. اما ایران اتحادیه بین المللی کارگران لباس دوزی های زنانه» در این مورد هشدار دادند. رهبران اتحادیه از این بحث کردند شما کوچک و ضعیفید و برای تداوم اعتصاب، پول کافی در اختیار ندارید. رهبران اتحادیه کوشیدند زنان را دلسر کنند! کارگران را دعوت به «اقدام سنجیده» کردند. آنان از عراقت براد انداختن حرکتی به عظمت یک اعتصاب عمومی هراس داشتند؛ شک داشتند که زنان جوان و بی تجربه خیاط بتوانند از عهده این کار برآیند.

این جلسه ساعتها به درازا کشید، تا ناگهان یک دختر جوان بنام «کلارا لملیش» برخاست و شروع به صحبت کرد. او گفت: «من یک کارگرم. یکی از کسانی که علیه شرایط غیر قابل تحمل اعتصاب کرده اند. دیگر از شنیدن حرفهای سخنرانان عامگو خسته شده ام. ما اینجا آمده ایم تا در مورد اعتصاب کردن یا نکردن تصمیم بگیریم. قطعنامه ای که من جلو می گذارم اینست که اعتصاب عمومی همین حالا اعلام شود!» سالن جلسه با ابراز احساسات تایید آمیز حضار به لرزه درآمد و «خیزش بیست هزار نفری» آغاز شد.

یکی از کارگران شرکت پیراهن دوزی «تریانگل»، واقعه را چنین تعریف کرد: «هزاران هزار نفر از هر گوشه، کارخانه ها را ترک گفتند. همه آنان بسوی «میدان اتحاد» روان شدند. ماد نوامبر بود و زمستان سرد به در می کوفت. هیچیک از ما پالتو به تن نداشت. اما روحیه

ستمدیدگان سراسر دنیا، هشتم مارس (روز بین المللی زنان) را جشن می گیرند. این یک جشن مبارزاتی است و از نبرد زنان سرچشمه گرفته است. بطور مشخص مبارزه کارگران مهاجر خیاط در عمق محلات شرقی نیویورک، الهامبخش انتخاب یک روز ویژه برای بزرگداشت مبارزات زنان شد.

روحیه زنان مهاجری که از کارخانه ها بیرون آمده، در خیابانهای آمریکا راهپیمایی کرده و با عزم راسخ خود همگان را به شگفتی واداشتند. بر سراسر قرن بیستم حکمفرما بوده و کماکان زنده است. آن پروتوهای مهاجر، امروز نیز در روز بین المللی زنان، الهامبخش ما در مبارزه برای رهایی کل نوع بشرند.

حول و حوش آغاز قرن بیستم، هزاران زن در منطقه پر جوش و خروش نیویورک کار می کردند. اغلب آنان از روسیه، ایتالیا و لهستان مهاجرت کرده بودند. هر روز تا ۱۵ ساعت کار می کردند و به شکل قطعه کاری مزد می گرفتند. پول نخ و سوزن، برق و حتی جعبه های چوبی که باید روی آن می نشستند را از آنان می گرفتند. جریمه های سختی برای تاخیر، ضایعات کاری و طولانی شدن وقت مستراح تعیین شده بود. کودکان نیز ساعات طولانی کار می کردند. کنج کارگاه ها جمع می شدند و لباس های تولید شده را نخ کشی می کردند. یکی از کارگران دوزنده در شرح خاطرات خود چنین گفته است: «ما لباس ارزان می پوشیدیم، در سرینه های ارزان زندگی می کردیم، و خوراک ارزان می خوردیم. هیچ پیشرفتی در کار نبود. در انتظار روزی که وضع بهتر از این شود نبودیم.»

در سال ۱۹۰۸، زنان در کارخانه های مختلف نساجی، شروع به راهپیمایی و اعتصاب کردند. بعضی اوقات، شرکتها حاضر می شدند بخشی از مطالبات کارگران اعتصابی مرد را تامین کنند تا اعتصاب پایان گیرد. اما این نکته در توافقنامه قید می شد که: «هیچ بخش این توافقات مربوط به زنان نیست و در مورد آنان به اجرا، در نخواهد آمد.» زنان که بسیاری

بمناسبت هشتم مارس (روز جهانی زنان)

حجاب، این مظهر اسارت زنان را به آتش بکشید!

جایگاه حجاب در سرکوب زنان

فئودالی پدرسالار است و نقش مهمی در حفظ مناسبات نیمه فئودالی بازی میکند. این درست است که در جمهوری اسلامی حجاب اجباری شد. اما در زمان شاه نیز حجاب همین خصلت و همین نقش را داشت. در زمان شاه، پدر و شوهر و برادر (بطور کل خانواده پدرسالار) و فضای مردسالارانه جامعه با روشهای مستبدانه حجاب را به زنان تحمیل میکرد. در جمهوری اسلامی، نقش مستبدانه و رابطه ارباب - رعیتی میان مرد و زن تقویت شد. جمهوری اسلامی با تشدید نقش حجاب، قدرت سیاسی و اجتماعی خود را تحکیم کرد. مرد، با تحمیل حجاب بر زن، نقش اربابی خود را تضمین کرده و با اینکار استبداد قرون وسطانی و بطور کل ستگری جامعه نیمه فئودالی را تقویت میکند.

حجاب یک عادت بی آزار رایج در میان مردم نیست، بلکه خصلت طبقاتی دارد. طبقات استثمارگر و دولت آنها از حجاب بعنوان یک اسلحه ایدئولوژیک برای تقویت حاکمیت خود استفاده میکنند. بنابراین، حجاب خصلت طبقاتی ارتجاعی دارد. هنگامیکه توده های تحت ستم و استثمار، کارگران و دهقانان و دیگر زنان زحمتکش از آن استفاده میکنند، بدون آنکه خودشان نسبت به آن آگاه باشند، به محکم شدن قدرت طبقات استثمارگر و ستمگر و دولت کمک میکنند.

حجاب، خود یک سمبل حفاظت از مالکیت خصوصی است. در جوامع پدرسالار (پاتریارکال)، یعنی کلیه جوامعی که در آنها مالکیت خصوصی مقدس است، زن بخشی از مایملک خصوصی مرد محسوب میشود. در جوامع ماقبل سرمایه داری شکل مالکیت بر زن اشکال بسیار واضحی داشت. برای اینکه مردی به حریم مالکیت خصوصی مرد دیگری تجاوز نکند، زنان در اندرونی نهاده میشدند. تا همین پنجاه سال پیش، در اندرونی نگاه داشتن زنان شهری در ایران رایج بود. با گذشت زمان و با تغییر و تحول در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه در چنین رفتاری نیز تعدیل ایجاد شده است. اما یوغ اسارت به اشکال گوناگون به گردن زنان انداخته میشود. اکنون که تحولات اقتصادی و اجتماعی زن را به بیرون از اندرون کشانده، حجاب یکی از آن حصارهایی است که مالکیت خصوصی مرد را تضمین میکند. به عبارت دیگر چادر یا حجاب بطور کل، تنها یک پوشش نیست بلکه نشانه ای برجسته از مناسبات اجتماعی و مناسبات قدرت در جامعه است و برای تقویت این مناسبات بکار میرود.

اینکه جمهوری اسلامی به تحمیل حجاب اسلامی پرداخت، تنها نشانه نیازهای خاص این رژیم برای تثبیت شکل تشوکراتیک حکومت

اجتماعی با دوستان و محروم شدن بیشتر آنان پس از ازدواج از داشتن مناسبات اجتماعی، تلاش به دلیل کردن زنان و تبدیلش به کودک بزرگی که از ورود به جامعه و انجام هرگونه عمل و فکر مستقل وحشت داشته باشند، هتک حرمت به زنان هنرمند و فعال، کتک زدن، تجاوز، کشتن زن توسط شوهر، سنگسار کردن، دستگیری و شلاق زدن او بخاطر زن بودن، آزادی پدر در فروش دخترکان خردسال خود، همه اشکال بیرحمانه و دهشتناک زن ستیزی است که از تمام روزنه های جامعه ما بیرون میزند. زن ستیزی بطور سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی در جامعه و در میان مردان تشویق میشود و در بالاترین سطح حکومتی برای آن طرح ریزی میشود. زرادخانه زن ستیزی جمهوری اسلامی رنگارنگ و وسیع است. اما از همان ابتدا، اجباری و فراگیر کردن حجاب نقشی مرکزی در این کارزار بی وقفه بیست ساله داشته است.

حجاب

به جرات میتوان گفت که بخش عظیمی از سنن، یعنی ارزشها و باورهای پوسیده عهد عتیق که در جامعه ما مسلط است، بیشتر از همه جا در مورد زنان نظم و انسجام یافته است. ارزشها و سننی که زن را در موقعیت محروم و پست اجتماعی قرار میدهد، محور اخلاقیات اسلامی را در جامعه ما تشکیل میدهد. ارزشها و آداب اجتماعی پدیده های ماورا طبقاتی و بدون خصلت طبقاتی نیستند. اینها پدیده هائی «طبیعی» و «ذاتی» نیستند. این ها مظاهر قدرت اقتصادی و سیاسی یک طبقه معین هستند؛ و اجرای آنها به محکم تر شدن قدرت اقتصادی و سیاسی آن طبقه معین خدمت میکند. بهمین دلیل طبقه ای که در قدرت است بشدت از آنها حفاظت میکند و به قوه زور و تبلیغات مردم را به اجرای آنها وادار میکند.

حجاب یکی از آن سنن است که دنیائی از مفاهیم اجتماعی در نهان دارد. در جوامع اسلامی، حجاب یکی از مظاهر جامعه نیمه

هشتم مارس (۱۷ اسفند ماه) امسال، ۲۱ سال از روزی که خمینی با اجباری کردن حجاب اسلامی دستور حمله به زنان را صادر کرد می گذرد. هنوز چند هفته از سرنگونی رژیم شاه و قیام ۲۲ بهمن نمی گذشت که خمینی فتوای ارتجاعی خود را صادر کرد. اما این فتوا با توده های محکم زنان روبرو شد. زنان کارگر و کارمند، دانشجویان و دانش آموزان در خیابانهای تهران به تظاهرات و زد و خورد با حزب الله تازه بقدرت رسیده پرداختند. خمینی مجبور شد فتوای خود را پس بگیرد. هشت مارس امسال بیست و یکمین سالگرد این پیروزی است؛ سالگرد اولین پیروزی مهم در مبارزه زنان علیه جمهوری اسلامی. مبارزه جسورانه، بی باکانه و متحدانه زنان عامل تعیین کننده ای در کسب آن پیروزی بود.

اما اهمیت حجاب از نظر ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران چه بود و چیست؟ و در مقابل، چرا مبارزه قاطع برای لغو حجاب اجباری از اهمیت بسیاری در مبارزه کنونی زنان در راه کسب رهایی برخوردار است؟ اجباری کردن حجاب یک حلقه از تهاجم همه جانبه جمهوری اسلامی به زنان و حقوق اولیه آنان بود. اجباری کردن حجاب اسلامی، اولین گام جمهوری اسلامی در محکم کردن غل و زنجیرهای سنتی زنان و تشدید مرقعیت نیمه بردگی زنان بود. این حمله با حملات دیگر کامل شد: تصویب یک سلسله قوانین اسارت بار علیه زنان، ایجاد گشتهای پلیسی حفاظت از ناموس و حجاب، دستگیری و اعدام هزاران زن فعال سیاسی، تبلیغات و جو سازی بی وقفه علیه آزادی زنان. امروز، قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی و دینی، زنان را از کوچکترین حق تعیین سرنوشت خویش محروم میکنند. چادر کردن به سر زنان، تحقیر آنان بدلیل زن بودن، تعلیم آنان به اینکه از بدنشان شرمگین باشند و آنرا در کیسه بپوشانند، از فعل و انفعالات یبولویکشان شرم کنند و آنرا پنهان کنند، حبس کردن آنان در خانه، محروم کردن دختران نوجوان از مناسبات



تهران - تظاهرات علیه حجاب اجباری - هشتم مارس ۱۳۵۷

سیاسی برای درهم شکستن و مطیع کردنشان دنبال میشود. حجاب، با شخصیت زن همان کاری رامیکند که وقتی وی را بدون رضایت و آگاهی به مردی شوهر میدهند؛ همان کاری را میکند که تاخت زدن زنان میان طایفه ها و خانواده ها؛ همان کاری را میکند که رد و بدل کردن زنان میان خانواده های قدرتمند حاکم. همان کاری را که آزار جنسی زنان توسط مردان در محل کار. اینها همه برای تثبیت مناسبات قدرت در جامعه است. برای نشان دادن آن است که کی حاکم است و کی محکوم و برای سر جای خود نشانیدن محکوم است؛ برای نشان دادن سلطه مالکیت خصوصی است؛ برای تثبیت سلطه طبقات استثمارگر بر طبقات استثمار شونده و سلطه مرد بر زن است. سلطه گری مرد بر زن، یک پدیده اجتماعی ماورا طبقاتی نیست. سلطه گری مرد بر زن، از ستونهای قدرت اجتماعی طبقات استثمارگر و دولتهای مرتجع است. و سلطه گری مرد بر زن حتی در میان کارگران، قدرت طبقات استثمارگر و دولت آنان را تحکیم میکند.

حجاب یا زنان همان کاری را میکند که نماز و دعا با کلیه ستمدیدگان میکند. یعنی تشرینی روزمره است برای عادت کردن به عبودیت و اطاعت. در حالیکه ستمدیدگان برای رهایی خود نیاز به روحیه شورش و طغیان دارند و نه اطاعت. زن با چادر به سر کردن خود را عادت میدهد که از مردانی که صاحب وی هستند اطاعت کند، تابع جامعه مردسالار مستبد شود. زن با تمرین اطاعت از مرد خانه در واقع به تشرین اطاعت از حکومت و تن دادن به اشکال گوناگون بردگی میپردازد. طبقات حاکمه برای زنان در خارج از خانه ناامنی ایجاد میکنند و به مردان نیز یاد میدهند که در خیابانها برای زنان ناامنی ایجاد کنند تا زنان با میل حجاب سر کنند و فکر کنند که بخاطر خودشان دارند حجاب سر میکنند. وقتی جمهوری اسلامی به زن میگوید: «خواهر حجابت را رعایت کن» منظور آن است که «خواهر حاکمیت مرا رعایت کن»، «حاکمیت مردان بر زنان را رعایت کن». حجاب یک نقش اجتماعی بزرگ بازی میکند، نقشی که مستقیماً در ارتباط با قدرت سیاسی و اقتصادی است. حجاب با هیچ کردن زنان آنان را وادار به گردن گذاردن به این حاکمیتها میکند. چادر نقش خرد کننده شخصیت، درهم شکستن حس غرور و سربلندی، بزدل کردن زن را بازی میکند. وقتی که به زن آموخته شود که شکل بدنش را بپوشاند و از آن شرم کند بالاچار یاد میگیرد که چرات فکر کردن و دست زدن به کارهای بزرگتر را هم نکند و به این ترتیب موجودی عقب مانده میسازد. و با

حرکت هر زنی برای در دست گرفتن سرنوشت خود تهدیدی برای این نظام است. برای حل این تناقضات آنها دست به تشدید ابزارهای زن ستیز در جامعه زدند. چادر و تضمین به سر کردن آن توسط نیروهای سرکوبگر دولت در واقع تلاشی است برای «درجای خود» نگه داشتن این نیمی از جمعیت در شرایطی که کارکرد نظام اقتصادی جابجانیهای عظیمی را در این جمعیت بوجود میآورد؛ از روستا به شهر، از خانه به خیابان. چادر برای تضمین و تقویت ارزشها و اخلاقیات سنتی است که همراه با این تغییر و تحولات و همچنین تحت ضربات مبارزات انقلابی در جامعه ما تضعیف شده است. جمهوری اسلامی باید این نیمی از جمعیت را مطیع نگاه دارد تا بتواند کل جامعه را مطیع نگاه دارد. اگر چادریاری خانه و مرد خانه دیگر نمیتواند زن را مطیع نگاه دارد و این ها به صحنه جامعه کشانده شده اند پس باید در صحن جامعه پدرسالار بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی برای مطیع نگاه داشتن او داشته باشد. چادر به سر کردن، در ملا عام نخندیدن، یا مرد تماس نگرفتن، حتی جدا کردن صندلیهای اتوبوس، کلاسهای درس دانشگاه و غیره همه و همه برای تحکیم ارزشها و اخلاقیات سنتی است برای مطیع نگاه داشتن زن که یک جنبه حیاتی از ساختار قدرت طبقاتی در ایران است. نه فقط در ایران، بلکه در کلیه جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی، تبعیت زن از پدر و شوهر و بطور کل زن از مرد، یک جنبه حیاتی از ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی است. این تبعیت برای تضمین تبعیت کلیه آحاد جامعه از «خدا»ی قدرت اقتصادی و سیاسی، کلیدی است.

هدف از تحمیل حجاب بر زنان چیست؟ همان هدفی است که از تجاوز به زنان زندانی

خود نبود. هیئت حاکمه ایران نیاز داشت در شرایطی که با رشد سرمایه داری، در مناسبات فتودالی تغییرات مهمی بوجود آمده است، با وقوع انقلاب تغییرات شگرفی در توده های مردم ایجاد شده است، سلطه ایدئولوژیک خود را حفظ کند. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی جامعه بوجود آمد که در نتیجه آن بخش بزرگی از زنان به عرصه کار بیرون از خانه کشانده شدند. این تحولات که موجب تغییرات مهمی در جای زن در جامعه بطور کل شده است، آداب و سنتی را که جای زن را محدود به خانه و خانواده میکند زیر ضرب قرار داده است. و همراه با این تغییرات در رفتار و انتظارات زنان تغییرات مهمی صورت گرفته است. و بر مناسبات سنتی میان زن و مرد در خانه و بطور کلی بر بافت مناسبات اجتماعی فشار آورده است. امواج انقلابی اواخر دهه ۱۳۵۰ و شرکت گسترده و فعال زنان در آن ضربات دیگری بر این بافت سنتی بود. تبدیل شدن زنان به نیروی سیاسی مهمی در عرصه سیاسی جامعه که در جریان انقلاب ایران عیان شد، تعداد زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمانهای سیاسی رژیم و اپوزیسیون رژیم، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه های این تغییرات است. این تحولات بحرانهای اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک دولت نیمه فتودال نیمه مستعمره را تشدید میکنند. کارکرد پر هرج و مرج سرمایه داری بین المللی موجب کشیده شدن هر چه بیشتر زنان به صحنه اقتصادی، منجمله در ایران میشود. طبقات بورژوا ملاک حاکم در جمهوری اسلامی نه قادرند این نیروی کار را به درون خانه ها برانند و نه به نفعشان است. اما از سوی دیگر این تحولات انسجام نظام پدرسالاری و سلطه ایدئولوژیک آنها را تهدید میکند. کوچکترین

عقب مانده نگاه داشتن زنان ثبات نظم سیاسی حاکم تضمین میشود. از زنان کارگر، کارگرانی مطیع درست میکنند. حجاب از کودکی همان کاری را با روح و مغز زنان میکند که چارویواری محدود خانه. برای مطیع کردن زنان، زرادخانه نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی تنها به حجاب اکتفا نمیکنند، اما این یکی از سلاحهای مهم و موثرش میباشد. جمهوری اسلامی نقش حجاب را کارآمد تر از گذشته کرد و آنرا به مثابه یک نهاد ایدئولوژیک ثبت نمود.

جریانات اسلامی خارج از جمهوری اسلامی مانند مجاهدین نیز حجاب کشیدن بر زن را به مثابه یکی از مشخصه های ایدئولوژیک خود تثبیت نموده اند. منشاء حجاب در قرآن است که میگوید زن باید هیکل خود را در کیسه کند و از برجستگیهای آن شرمگین باشد. در قرن حاضر جریانات سیاسی مذهبی کشورهای اسلامی سعی کردند به حجاب رنگ و بوی ضداستعماری بدهند. بدون شک چادر عمیقاً سیاسی است اما در خدمت قدرت سیاسی طبقات بورژوا ملاک کشورهای تحت سلطه است و نه در خدمت سیاست ضد استعماری. و تجربه نیز نشان داد که کلیه رژیمهایی که با فریبکاری ضد استعماری و ضد امپریالیستی سعی کردند به حجاب مشروعیت بدهند، خودشان تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم شدند. جمهوری اسلامی آخرین نمونه است.

در سازمان مجاهدین نیز با وجود شرکت گسترده زنان در امور سیاست و در ساختار سازمانی، حجاب و دیگر سنن همین نقش را بازی میکنند. حجاب و پوشش گل و گشاد

زنان بخش مهمی از ایدئولوژی این سازمان را تشکیل میدهد و در کل بهمان دلایل فوق. حجاب، عبادت، جدا نشستن زنان و مردان در سالنهای جمعی، «حلال» کردن رهبر زن و مردشان در شرایطی که مجبور بودند کار مشترک دو بدو کنند. اینها همه و همه در خدمت به حفظ مناسبات پدرسالاری در شرایطی است که مصلحتهای گوناگون سیاسی این جریان را وادار میکند که به زنان اتکا گسترده کند، و برای کشیدن نیروی زنان در جامعه سرمایه گذاری کند. چادر به سر کردن زنان مجاهد یک امری ظاهری یا غیر مهم نیست. این سبیل حاکمیت ایدئولوژی پدرسالاری در سازمان مجاهدین است. و اگر کلیه اعضا این سازمان نیز زن بودند در این مسئله ذره ای تفاوت نمیگردد. اتفاقاً زنان حامی پدرسالاری بهتر میتوانند این مناسبات اجتماعی را در جامعه تقویت کنند. چرا که عده ای زن این زنجیر را بدست و پای زنان جامعه میندند و بعد به زنان القاء میکنند که این زنجیر نیست بلکه سرچشمه «رهائی» است. تبدیل کردن زنان به مجریان ایدئولوژی پدرسالاری برای این ایدئولوژی آبرو میخورد و بطرز پیچیده تری ایدئولوژی «اطاعت» را تقویت میکند. این دیگر اوج اطاعت برده وار است که یک نفر خودش آگاهانه زنجیرهای تبعیت را به گردن بیاویزد. مجاهدین برای تخفیف این تناقض میگویند حجابی که بر سر زنان مجاهد است، انتخاب شخصی هر زن مجاهد است! خیر! حجاب، این سبیل بردگی زن، بخشی از هویت ایدئولوژیک مجاهدین است. قرآن شالوده نگرش مجاهدین به جهان و برنامه سیاسی و اجتماعی

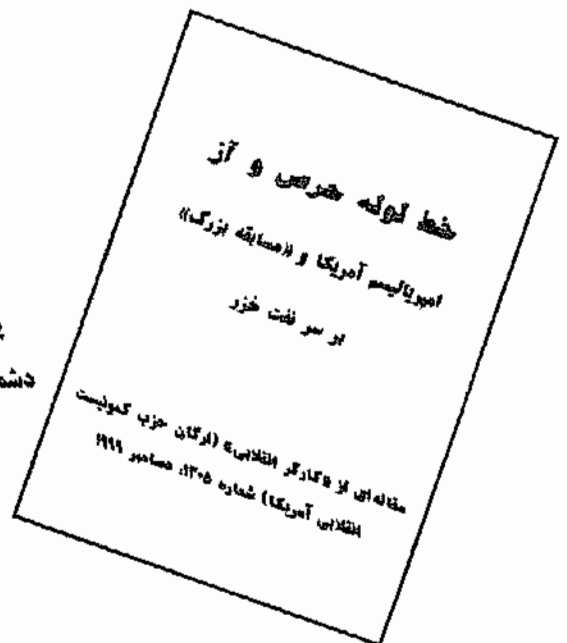
آنان است. و قرآن یک اثر تئوریک است که مناسبات اجتماعی مربوط به یک جامعه مشخص را تدوین کرده، به نظم کشیده و رسمیت داده است. این رشته مناسبات اجتماعی تبیین شده در قرآن مربوط به جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی و پدرسالار ما قبل سرمایه داری است. از طریق این کتاب، جامعه پاتریارکال هزار و چهارصد سال پیش، «جایگاه زن» در جامعه را تشریف کرده و حضاری را در مورد اینکه زن چه میتواند بکند و چه نمیتواند، کشیده است. در مورد مالکیت خصوصی و زنان قرآن آنچنان صریح است و چنان چارچوبه های محکمی را گذارده که بهیچوجه فرم پذیر نیست. و برای اصلاح آن تنها باید آنرا به موزه عهد عتیق سپرد. مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم جدا از مبارزه علیه ارزشها و سنن آنان نیست. مبارزه زنان در پاره کردن کلیه زنجیرهای سنت نقش تعیین کننده ای در بیداری همه محرومان جامعه بازی میکند. مبارزه علیه حجاب اجباری بطور قطع مقام مهمی را در کل این مبارزه دارد. جان زنان از اینهمه ستم به لب رسیده است. و خشم آنان چون گدازه های آتشفشان میتواند نظام متغور جمهوری اسلامی را بسوزاند و خاکستر کند و راه را برای ایجاد جامعه ای نوین بگشاید.

زنجیرها را بکشید

و خشم زنان را همچون نیروی سهمگین
برای انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی
رها سازید

منتشر شد!

- طرح های استراتژیک امپریالیسم آمریکا در منطقه خزر چیست؟
- سلطه بر نفت چه جایگاهی در پیشبرد این طرح ها دارد؟
- رابطه های آمریکا و اروپا و روسیه چگونه در این منطقه بروز می یابد؟
- بشت دعوای ایران و ترکیه بر سر مسیر عبور خط لوله نفت خزر چه خوابیده است؟
- دشمنان ریز و درشت مردم دنیا، چه خوابهائی برای ستمدیدگان این منطقه دیده اند؟
- «خط لوله خرسی و آز» به این سئوالات پاسخ می دهد و سمت و سوی تحولات آتی حوزه خزر را روشن می کند.
- ترجمه و تکثیر از هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) - ژانویه ۲۰۰۰



مرگ بر سازمان جهنمی تجارت جهانی!

اهداف سازمان تجارت جهانی

سازمان تجارت جهانی، به نیابت از سری کشورهای امپریالیستی در پی تسهیل تجارت آزاد و بسط بازار آزاد جهانی است. امپریالیستها ادعا میکنند «تجارت آزاد» به نفع همه آحاد بشر است، در حالیکه تنها به نفع خودشان و سرمایه داران و ملاکین بزرگ کشورهای مختلف است. در آن هیچگونه «آزادی» برای اکثریت مردم جهان موجود نیست. مهار این «تجارت جهانی» و «بازار آزاد جهانی» مطلقاً در دست سرمایه داری امپریالیستی و دولتهای امپریالیستی است. واژه هائی مانند «گلوبالیزاسیون» و «لیبرالیزاسیون اقتصادی»، «بازار آزاد جهانی» به سیاستهای اقتصادی معینی اشاره دارند. این سیاستها در ۲۰ سال گذشته برای اداره اقتصاد جهان پیش برده شده اند. هدف از این سیاستها به حداکثر رساندن سود سرمایه جهانی و به حداکثر رساندن نفوذ سرمایه امپریالیستی در اقتصاد کشورهای جهان سوم است. این سیاستها نمایانگر آغاز دور جدیدی از حرص و آز انفارکسیخته سرمایه جهانی است. نتایج هولناک آن برای اکثریت مردم جهان هم اکنون پیش چشمان ماست. جلسه سازمان تجارت جهانی در سیاتل، قرار بود بار دیگر بر این روند تاکید کند و هر گونه مانع در مقابل حرکت آزادانه سرمایه در جهان را از میان بردارد. در راستای این سیاستها، سازمان تجارت جهانی چند هدف را دنبال می کند:

۱. به حداکثر رساندن آزادی عمل سرمایه های امپریالیستی در همه کشورهای جهان است. این آزادی عمل به معنای آن است که هر زمان بخواهند بتوانند بسرعت سرمایه گذارها را از یک نقطه جهان به نقطه ای دیگر که سودآوری سرمایه بیشتر است منتقل کنند. برای اینکه سرمایه جهانی از حداکثر آزادی عمل برخوردار شود باید کلیه کشورها قوانین و آیین نامه های کار، تعرفه های گمرکی، قوانین مربوط به ورود و خروج سرمایه را عوض کنند. به یک کلام، هر مانعی را از مقابل حرکت آزادانه سرمایه بردارند. به همین منظور سازمانهای جهانی سیاست «لیبرالیزاسیون» یا «آزادسازی» اقتصادی را به کشورهای تحت سلطه دیکته کرده اند.

۲. به حداکثر رساندن آزادی سرمایه های امپریالیستی در نفوذ به اقتصادهای کشورهای جهان سوم و کنترل هر چه بیشتر آنها. به این منظور کلیه کشورها باید قوانین خود را در زمینه سرمایه گذاری خارجی عوض کنند و حق مالکیت و کنترل بانکها، چاه های نفت و معادن،

کشورهای تحت سلطه (مانند ایران، ترکیه، هند، چین، غیره) دولتهای ارتجاعی این کشورها هستند. این سازمانها به دولتهای مزبور برنامه میدهند که چگونه استثمار و غارت کارگران، دهقانان و منابع طبیعی کشورشان را سازمان دهند.

جمهوری اسلامی نیز مانند دیگر دولتهای نوکر سرمایه داری جهانی، نمایندگان خود را به این جلسه اعزام کرده بود. مرتجعین جمهوری اسلامی به سیاتل رفته بودند تا تقاضای عضویت در سازمان تجارت جهانی کنند. آنان رفته بودند تا آمادگی کامل خود را به استعمار هر چه شدیدتر کارگران دهقانان ایران و به یغما دادن هر چه بیشتر منابع طبیعی ایران اعلام کنند. جمهوری اسلامی دست در دست سازمانهای اقتصادی جهانی (مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) طرحهای دهشتناکی برای کردن پرست به تن نمانده کارگران و دهقانان ایران میکشد. سران جمهوری اسلامی به مردم وعده میدهند که با وصل شدن ایران به ماشین «بازار آزاد جهانی» و ورود سرمایه های خارجی مسئله بیکاری و فقر را تخفیف خواهد داد. و روشنفکران قلم به مزد جمهوری اسلامی و آستان پوسان این سازمانهای جهانی، صحنه را برای مردم طوری می آریند که گویا اقتصاد ایران به ماشین اقتصاد جهانی امپریالیسم وصل نیست و فقر و بیکاری و عقب ماندگی کنونی از این جهت است. اقتصاد ایران تا مغز استخوان وابسته به سرمایه داری جهانی و بازار جهانی است. و مردم ما قبلاً سیاستهای جدید این اقتصاد جهانی را با گروشت و پوست خود لمس کرده اند. سیاستهای «سازندگی» رفسنجانی بخشی از همین سیاستهای «آزاد سازی اقتصادی» بود که توسط صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی دیکته شده بود. در تبلیغات انتخاباتی کاندیداهای دوم خرداد برای مجلس ششم گفته میشد که این جبهه هنوز برنامه اقتصادی ندارد. اما این دروغ است. برنامه اقتصادی دولت خاتمی ادامه همه جانبه تر همان سیاست های اقتصادی رفسنجانی (یا صندوق بین المللی پول) است. جناحهای مختلف جمهوری اسلامی از یک طبقه اند: طبقه بورژوا. ملاکان وابسته به امپریالیسم. آنان منافعشان در اجرای برنامه های دیکته شده توسط سرمایه های امپریالیستی و سازمانهای بین المللی آنان است. آنها چاره ای ندارند جز اینکه مرتجع باشند، و مردم ما چاره ای ندارند جز آنکه مجموعه آنان را سرنگون کنند.

در آستانه سال دو هزار، سرمایه داران جهان و سران دول آنها در شهر سیاتل آمریکا برای برگزاری یکی از مهمترین جلسات سالانه «سازمان تجارت جهانی» جمع شدند. جلسه سیاتل این پیام شوم را برای مردم جهان داشت که: در قرن بیست و یکم، همانند قرن بیستم، روند ستم و استثمار سرمایه داری جهانی حاکم خواهد بود و حتی تشدید خواهد یافت. آنها بدون هیچ پرده پوشی اعلام کردند که به کنترل هر چه بیشتر ثروتهای جهان و ابزار تولید ثروت ادامه خواهند داد و تولید کنندگان جهان را در فقر و شرایط زندگی حقارت بار نگاه خواهند داشت. در مقابل، جوانان و کارگران و زنان مبارز و نیروهای انقلابی و کمونیست در آمریکا جواب دندان شکنی به این خوق آشامان بین المللی دادند. عملیات رزمنده توده ها بویژه اعتراضات جوانان، نشست را مختل کرد و باعث شد که جلسه افتتاحیه سازمان تجارت جهانی منفی شود. خیر و پیام مبارزین سیاتل در سراسر جهان طنین افکند که: این توده های مردم در جهان هستند که با کار خود ثروتهای مادی را میافرینند؛ جهان متعلق به اکثریت مردم آن است و نه به قشر کوچک سرمایه داران و ملاکین و دول امپریالیستی و دولتهای مرتجع جهان. مبارزه سیاتل، توجه جهانیان را به سیاستهای بیرحمانه و ضد مردمی سازمان تجارت جهانی و «گلوبالیزاسیون» امپریالیستی جلب کرد و مرفق شد معاملات کثیف سازمان تجارت جهانی را در برابر دید همگان افشا کند. این مبارزه بطور قدرتمندی بر تنها و تنها راه چاره توده های تحت ستم و استثمار پرتو افکند: این جهان را باید از چنگ طبقات استثمارگر بدر آوریم؛ باید متحدانه، با عزم راسخ و شجاعت برای سرنگونی نظام استثمارگرانه سرمایه داری جهانی اقدام کنیم و سرنوشت خود را به کف گیریم.

سازمان تجارت جهانی

«سازمان تجارت جهانی» همراه با «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» سازمانهای اقتصادی بین المللی کشورهای امپریالیستی هستند. این سازمانها، سلطه کشورهای سرمایه داری امپریالیستی (مانند آمریکا، آلمان، فرانسه و غیره) را بر اقتصاد جهان تامین میکنند و همچنین هر زمان بر سر غارت جهان دعوائی میان آنها میشود، میانجیگری میکنند. این سازمانها به نیابت از جانب سرمایه داری جهانی قوانینی را وضع میکنند که همه کشورهای تحت سلطه باید به آنها گردن بگذارند. مجریان آنها در

این مقاله بر مبنای گزارشات نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا شماره ۱۲۳۴، دسامبر ۱۹۹۹ تهیه شده است.

دوست یکماه مانده به آغاز قرن بیست و یکم، مبارزه ای مهم در یکی از شهرهای آمریکا (سیاتل) و همزمان در بسیاری از نقاط جهان بوقوع پیوست. در روز ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹ (نهم آذر ۱۳۷۸) پنجاه هزار کارگر، دانشجو و دانش آموز، مهاجرین آسیایی و آفریقائی و آمریکای لاتینی مقیم آمریکا، از سراسر آمریکا در شهر سیاتل گرد آمدند و مصمصانه نشست وزرای کشورهای عضو «سازمان تجارت جهانی» را به شکست کشاندند. این مبارزه، صدای کلیه توده های تحت ستم و استثمار دنیا، علیه سرمایه داری جهانی بود. صدای محرومین جهان علیه بیکاری، گرسنگی، نابودی اقتصادهای بومی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (موسوم به جهان سوم) و محرومیت اکثر مردم جهان از نیازهای اولیه زندگی مانند غذا، مسکن و بهداشت و آموزش، بود. توجه به این مبارزه برای کارگران، دهقانان، زنان و جوانان در ایران اهمیت بسیار دارد.

پنجاه هزار نفری که از سراسر آمریکا گرد آمده بودند ساختمان محل برقراری جلسه و هتل‌های محل سکونت مدیران و برنامه ریزان کپانیهای چند ملیتی و سران دولتها را محاصره کردند؛ هلیکوپترهای ارتش آمریکا بر فراز آنان به پرواز درآمدند، نیروهای ضد شورش با اسلحه و تانک و گاز اشک آور برای سرکوب آنان به میدان آمدند. اما این جمع بی پاک عقب نشست و با جنگ خیابانی که یک روز تمام بطول کشید و در روزهای بعد نیز ادامه یافت، جلسه سالانه سازمان تجارت جهانی را بالکل به شکست کشاند.

حکومت آمریکا نقشه های بزرگی برای ارائه به این نشست داشت و چنین تبلیغ می کرد که این «بزرگترین کنفرانس تجارت» است که تا کنون در ایالات متحده برگزار شده است. دستور کار آنها برای این نشست، این بود که کنترل منافع سرمایه داری آمریکا بر کشاورزی کشورهای تحت سلطه را افزایش دهند، سلطه محصولات صادراتی کشاورزی آمریکا در سراسر جهان را تقویت کنند و نفوذ صنایع ارتباطی و خدمات مالی آمریکایی را در سایر بازارهای بین المللی گسترش دهند.

اما مبارزین نیز نیردی نقشه مند را تدارک دیده بودند تا توجه جهانیان را به سیاستهای بیرحمانه و ضد مردمی سازمان تجارت جهانی و گلوبالیزاسیون امپریالیستی جلب کنند. زمانی که دولت آمریکا نیروهای نظامی خود را برای سرکوب تظاهر کنندگان به

همین الگو پیروی میکنند. یعنی عمدتا وارد تولید و ایجاد اشتغال نمی شوند و اگر هم بخواهند وارد این عرصه فعالیت بشوند، خواهان برخورداری از همان تسهیلات هستند. یعنی خواهان ارزانتر شدن نیروی کار کارگر و امکان خارج کردن سرمایه و سود خود به کشورهای دیگرند که امکان سودآوری بیشتری را به آنها ارائه میدهد. بدین ترتیب، در ابتدای تونل سیاست «لیبرالیزاسیون»، رونق اقتصادی موقت در یک رشته و ایجاد برخی مشاغل برای بخشی از مردم است. و در انتهای تونل تشدید استثمار و فقر، بیکاری افسارگسیخته، نابودی تولیدات داخلی، و دفن شدن مهارتهای کاری موجود.

یکی از طرحهای سازمان تجارت جهانی باز کردن هر چه بیشتر بازارهای کشورهای جهان برای تولیدات کشاورزی کشورهای امپریالیستی است. برای این منظور، سازمان تجارت جهانی کشورهای تحت سلطه را موظف میکند که از محصولات کشاورزی مورد مصرف مردم سوئید زدانی کند و بودجه های دولتی برای بخش کشاورزی را کاهش دهند. و این در حالیست که کشاورزان در کشورهای امپریالیستی از حمایتهای دولتی گوناگون برخوردارند. این سیاست، موجب نابودی وسیع بخش کشاورزی این کشورها خواهد شد، که علیرغم رکود و عقب ماندگی هنوز بخش بزرگ مواد غذایی مردم را تأمین کرده و بزرگترین منبع ایجاد شغل هستند. روند فقر در این بخش از جهان تشدید خواهد شد. میلیونها دهقان مهاجر دیگر به حاشیه شهرهای باد کرده سرازیر خواهند شد.

نقش دولتهای

در تحقق آزادی عمل سرمایه، دولتهای کشورهای تحت سلطه نقش کلیدی بازی میکنند. زندگی اقتصادی این دولتها وابسته به تزریق سرمایه از خارج است. بنابراین برای جلب سرمایه خارجی حاضرند علیه کارگران و دهقانان و تولید کنندگان مستقل کشور خود دست به هر جنایتی بزنند. برای همین، آنها با استفاده از سیاستهای مانند بی ارزش کردن پول داخلی، هزینه نیروی کار و هزینه خرید کلیه ثروتهای کشور را برای سرمایه های خارجی بشدت پائین میاورند. آنها با تصویب قوانینی دست سرمایه داران را در استخدام و اخراج دلبخواه کارگران، در بیرون کشیدن سود و سرمایه باز میگذارند. جمهوری اسلامی بخشی از این قوانین را در دوران «بازسازی» تحت ریاست رفسنجانی تصویب کرد و به اجرا گذارد. و بخش بزرگتری از آن در دولت خاتمی به اجرا در خواهد آمد (مانند عوض کردن قانون کار، دادن حق مالکیت منابع زیرزمینی ایران به کمپانیهای چند ملیتی بین المللی و غیره). برنامه توسعه اقتصادی خاتمی و جبهه دوم

بقیه در صفحه ۳۲

منابع آبی، جنگلها، دریاها و بنادر، و غیره را به سرمایه گذاران خارجی بدهند.

۳. یکی دیگر از وظایف سازمان تجارت جهانی آن است که میان کشورهای امپریالیستی که بر سر خوان یغمای جهان نشسته اند، توافق و تفاهم بر سر تقسیم غنائم برقرار کند و به اندازه قوت هر یک، آنها را از سهم غارت دسترنج مردم جهان بهره مند کند.

برای اینکه معنای عملی «بهداگر رساندن آزادی عمل سرمایه» روشن شود، چند مثال میزنیم.

شرکت آمریکائی تولید وسایل ورزشی به نام «نایکی»، در تایلند برای تولید کفش های ورزشی سرمایه گذاری میکند. دولت تایلند برای جلب «نایکی» و سایر سرمایه گذاران خارجی دستمزد کارگران را پائین می آورد. طبق قانون کارگران هیچگونه حق بیمه بیماری و بیکاری و بازنشستگی ندارند و «نایکی» (و سرمایه گذاران خارجی و داخلی دیگر) هر زمان بخواهند میتوانند سرمایه و سود خود را به دلار کنند و از تایلند بیرون بکشند. یکسال بعد، چین شرایط بهتری را به «نایکی» ارائه میدهد. مثلا نیروی کار ارزانتر و همچنین تخصیص بخش بزرگی از بودجه دولت به سرمایه گذاری در شبکه ارتباطات و راهها و هر زیرسازای دیگر که برای تحرک سرمایه ها مهم است. بنابراین نایکی بساطش را از تایلند جمع کرده و در چین پهن میکند. دهها هزار کارگری که از روستاهای تایلند کنده شده و برای کار به کارخانه «نایکی» آمده بودند، بیکار میشوند، و تمام تسهیلات زیربنائی که برای جلب نایکی به سرمایه گذاری فراهم شده بود تقریبا بیحاصل و بی مصرف بر جای میماند.

عین همین اتفاق در مورد محصولات کشاورزی و کارهای دستی صادراتی کشورهای تحت سلطه میافتد. مثلا سیب و فرش صادراتی یکسال بازار جهانی دارد، اما سال دیگر ندارد. زیرا، دولت یک کشور دیگر حاضر شده پوست کارگران و دهقانان و کارکنان خود را دو یار بکند و همان کالاها یا خدمات را ارزانتر به بازار جهانی ارائه کند. امروزه آن سرمایه های خارجی که به قصد سرمایه گذاری مستقیم در تولید وارد کشورهای تحت سلطه میشوند، بطور موقت و رونق یک بخش اقتصادی میشوند و بطور موقت مقداری اشتغال ایجاد میکنند. بر سر این نوع سرمایه گذاری رقابت هولناکی میان کشورهای تحت سلطه در ارائه نیروی کار هر چه ارزانتر و خدمات و تسهیلات هر چه بیشتر برای سرمایه خارجی در جریان است. اما حتی با وجود ارائه نیروی کار ارزان و شرایط بهره کشی قرون وسطائی، اکثر سرمایه های خارجی برای تولید وارد کشورهای تحت سلطه نمیشوند. بلکه به شکل سرمایه های بورس باز می آیند. مسئله به اینجا ختم نمیشود. سرمایه های بزرگ داخلی نیز از

درد بر مبارزان «سیاتل»!



سیاتل - ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ - دولت آمریکا
در برابر مبارزه رزمنده توده‌ها مجبور به
برقراری حکومت نظامی شد.

سرکوب جوانان وارد شهر کردند. با این وجود، جوانان عقب ننشستند. هزاران جوان و افراد دیگر به منطقه «تظاهرات ممنوع» پا گذاشتند. راهپیمایی کارگران فلزکار بسوی مرکز شهر حرکت کرد. پلیس در داخل و خارج منطقه ممنوعه کوشید آنان را متوقف کند. مبارزه شب هنگام در اطراف مجلس ایالتی دنبال شد. در اینجا جشن بزرگی برپا بود: جشن پرچم سوزان! با فراخوان تشکیلات ضد امپریالیستی «وی.وی.ای.دبلیو» (سربازان ضد جنگ ویتنام) جوانان پرچم آمریکا و سایر مظاهر نفرت انگیزستمگری رابه آتش کشیدند. رژه توده‌ها چند ساعت ادامه یافت. سرانجام حمله پلیس آغاز شد. صدها نفر از دستگیر شدگان به پایگاه نیروی دریایی «سند پوینت» بردند. در اینجا یک اسارتگاه ویژه توسط پلیس ضد شورش برپا شده بود. عده‌ای از تظاهرکنندگان به مدت ۲۴ ساعت راه‌های منتهی به زندان را مسدود کردند. کلینتون از استقرار دولت پلیسی حمایت کرد و تظاهرکنندگان «خشن» را محکوم نمود. او کوشید صف معترضان رزمنده را از راهپیمایی «مسالمت آمیز» اتحادیه‌های کارگری جدا کند. در همان حال که کلینتون در مصاحبه خود نسبت به اهداف گروه‌های سندیکائی و طرفداران حفظ محیط زیست و حق اعتراض مسالمت آمیز ابراز علاقه می‌کرد، پلیس ضد شورش چند بلوک آنطرف‌تر با شدت

نارنجک بیهوش‌کننده و قوای پلیس ضد شورش ایستادگی می‌کردند، سنگ‌های خیابانی برپا می‌داشتند و برای در اختیار گرفتن نقاط تقاطع کلیدی شهر با پلیس می‌جنگیدند. کارگران بندر، بندر سیاتل را تعطیل کردند و همراه با آنها کل بندر ساحل غربی هم تعطیل شد. ۲۵ هزار کارگر در خیابانها راهپیمایی می‌کردند، وگرداگرد مرکز اجتماعات که محل برگزاری اجلاس سازمان تجارت جهانی بود کاملاً توسط تظاهرکنندگان اشغال شده بود. ساعت چهار و نیم بعدازظهر بود که پلیس حملات سنگینی را با پرتاب گاز اشک‌آور آغاز کرد تا خیابانهای مرکزی شهر را از جمعیت خالی کند. شهردار سیاتل آشپ را در مرکز شهر «وضعیت اضطراری» اعلام داشت. دو واحد از قوای گارد ملی به دستور فرماندار وارد عمل شدند. طبق معمول همه دولت‌های مرتجع جهان، نیروهای پلیس و انتظامی برای مشروع جلوه دادن عملیات وحشیانه خود شروع به داستانسرایی کردند که: «مشتی آنارشویست خشونت طلب میخواستند راهپیمایی مسالمت آمیز و قانونی را بهم بزنند و ما مجبور شدیم به آنها حمله کنیم». مقامات حکومت آمریکا همه تلاش خود را بکار بردند که صف کارگران عضو اتحادیه‌ها را از توده جوانان جدا کنند و از این طریق اقدامات سرکوبگرانه خود را موجه جلوه دهند. روز دوم که قرار بود کلینتون، رئیس جمهوری آمریکا، واردسیاتل شود، پلیس و گارد ملی نیروهای کمکی برای

میدان آورد واقعیات خشن دمکراسی آمریکایی در گوشه و کنار جهان همراه با تصاویر تظاهرکنندگان و گازهای اشک‌آوری که از سوی پلیس ضد شورش شلیک می‌شد و استقرار قوای گارد ملی در محلات مرکزی سیاتل، به نمایش درآمد. نشستهای درهم و برهم کنفرانس سازمان تجارت جهانی در شرایطی صورت می‌گرفت که محلات مرکزی شهر در اشغال نظامی بود. یکی از تظاهرکنندگان بلافاصله بعد از آزادی از زندان به خبرنگار نشریه «کارگر انقلابی» - ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، گفت: «بعقیده من، در کشورهای جهان سوم تجارت آزاد را به زور رژیمهای نظامی و عملیات نظامی تحمیل کرده‌اند. و همین مسئله این هفته در سیاتل بازتاب یافت. در اینجا هم «سازمان تجارت جهانی» از طریق سرکوب نظامی و عملیات نظامی گلوی ما را فشرد... ما تسلیم نمی‌شویم. آنها می‌توانند ما را به زندان بیندازند... ولی ما همچنان به میدان می‌آییم و هیچگاه از مبارزه دست نمی‌کشیم».

زمانی مارکس گفت انقلاب جشن توده‌هاست. وقتی توده‌ها آگاهانه دست به مبارزه علیه ستم و استثمار می‌زنند روح و ذهنشان به پرواز در می‌آید و نشاط صفوف آنان را در بر می‌گیرد. در سیاتل نیز چنین بود. خیابانها شاهد جشواره نشاط آفرینی از مقاومت و نافرمانی بود. معترضان شجاع در مقابل گاز اشک‌آور، باتون، گاز فلنل، گلوله بلاستیکی،

مورگ بو سازمان...

خرداد هیچ چیز غیر از تشدید همان روندهای اقتصادی دوران رفسنجانی نیست و نمیتواند باشد. دولتهای امپریالیستی و سازمانهای اقتصادی جهانی از این دولتها انتظار دارند که برای سرمایه «محیط امن» درست کنند و برای اینکار اگر لازم است کارگران اعتصابی را به گلوله ببندند. راه انداختن ترفندهای سیاسی توسط دولتها بخشی از سیاست سرکوب مبارزات کارگران و زحمتکشان است.

یکی از بحثهای رایج که نظریه پردازان حکومتی در کشورهای تحت سلطه براه انداخته اند آن است که آیا «توسعه سیاسی» و «توسعه اقتصادی» را باید همزمان پیش ببرند یا اینکه «توسعه اقتصادی» را بدون «توسعه سیاسی» میتوان به پیش برد. نظر طرفداران «توسعه سیاسی» این است که باید به اقشار روشنفکر و میانی جامعه امتیازات ظاهری در برخی عرصه ها بدهند تا اینان با حرکات مبارزاتی کارگران و زحمتکشانی که در زیر فشار «توسعه اقتصادی» خرد میشوند همراه و هم صدا نشوند. آنان معتقدند که از طریق ترفندهای سیاسی میتوان میان مردم تفرقه انداخت و طرحهای «توسعه اقتصادی» را پیش برد. آتهانی که طرفدار پیشبرد طرحهای «توسعه اقتصادی» بدون «توسعه سیاسی» هستند، طرق دیگری را برای تفرقه انداختن بین مردم مناسب تشخیص میدهند. آنان میگویند، با دادن امتیازات اقتصادی میتوان روشنفکران و اقشار میانی را خاموش کرد و مانع از همبستگی آنان با اقشار کارگری و زحمتکشان شد. در پس پرده این گفتگوها و استفاده از واژه های ظاهرالصلاح نظیر «توسعه سیاسی یا اقتصادی»، طرحهای تبهکارانه علیه مردم نهفته است.

جهان دو قطبی تر میشود

«بازار آزاد جهانی»، «تجارت آزاد جهانی» و «آزاد سازی اقتصادی»، زندگی فلاکت بار اکثریت مردم جهان را بیش از پیش غیر قابل تحمل کرده است. شکاف طبقاتی، شکاف میان دارا و ندار در سطح هر کشور و در بین کشورهای مختلف جهان روز بروز فزونی یافته و بیشتر هم خواهد شد.

نگاهی به اثرات کارکرده اقتصاد جهانی امپریالیستی، و سیاستهای آنها در بیست سال اخیر، این روند را بخوبی نشان میدهد.

طبق آمار رسمی بین المللی، در ۱۵ سال گذشته درآمد سرانه در بیش از ۱۰۰ کشور پائین رفته است و در بیش از ۶۰ کشور جهان مصرف سرانه سالانه یک درصد کاهش یافته است.

طبق تخمین بانک جهانی در سال ۱۹۹۸، در شرق آسیا تعداد فقرا در دو سال از ۴۰ میلیون به ۱۰۰ میلیون خواهد رسید. در سال ۱۹۹۷ تعداد اندونزیایی هائی که با یک دلار در روز (۸۵۰ تومان) زندگی میکردند ۱۳ میلیون



زنان کارگر در کارگاه هائی که در موزمبیک - آمریکا ایجاد شده، فوق استعمار می شوند.

نفر بود. در سال ۱۹۹۹ این رقم به ۲۴ میلیون نفر رسید.

پیش بینی میشود که در سال ۱۹۹۹ نرخ رشد اقتصادی در آمریکای لاتین (که امپریالیسم آمریکا آنرا حیاط خلوت خود حساب میکنند) به ۵٫۳ درصد برسد اما از ۲٫۶ درصد تجاوز نکرد. پس از فروپاشی شوروی، ۱۵۰ میلیون نفر از مردم آن خطه به دامن فقر پرتاب شدند.

سه پنجم (۶۰ درصد) از ۴ میلیارد نفری که در کشورهای تحت سلطه زندگی میکنند، فاقد ضروریات بهداشتی زیست، مانند فاضلاب و آب لوله کشی هستند و یک سوم فاقد آب آشامیدنی، یک چهارم فاقد مسکن و یک پنجم دارای سوء تغذیه دائم هستند و ۱٫۱ میلیارد در زیر فقر مطلق (زیر یک دلار در روز) بسر میبرند. یک سوم از اینها در فقیرترین کشورها (که عمدتاً در جنوب صحرای آفریقا واقع هستند) در سن چهل سالگی میمیرند. فقر و سوء تغذیه موجب افزایش عقب ماندگی ذهنی و جسمی نسلهای بعدی شده است.

و این در حالیست که همه این کشورها در «تجارت آزاد جهانی» و «بازار آزاد جهانی» ادغام هستند بطوریکه از سال ۱۹۸۷ به بعد بیش از ۷۰ درصد رشد صادراتی آمریکا بدلیل دسترسی اش به بازارهای همین کشورها بوده است. و در کل ۴۰ درصد تجارت آمریکا با این کشورهاست. (۱)

گزارش «توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل» نشان میدهد که در قرن بیستم شکاف میان فقیر و غنی در جهان مرتباً افزایش یافته است: شکاف میان یک پنجم مردم جهان که در فقیرترین کشورها زندگی میکنند با یک پنجم که در ثروتمندترین کشورها زندگی میکنند اکنون یک به ۷۴ است. در سال ۱۹۹۰ (دهسال پیش) این نسبت یک به ۶۰ بود، در سال ۱۹۶۰ (چهل

سال پیش) این نسبت یک به ۳۰ بود.

۸۰ درصد منابع جهان به چند کشور سرمایه داری امپریالیستی که تنها ۱۵ درصد مردم جهان را دارد، سرازیر میشود. درآمد سالانه آقای بیل گیت (صاحب کمپانی کامپیوتری «مایکروسافت») به اندازه درآمد صد میلیون نفر مردم بنگلادش است. و یکی دیگر از مدیران همین کمپانی به نام آلن پال در سال ۱۹۹۶ درآمد سالانه ای به اندازه درآمد کل اهالی دو کشور موزامبیک و اتیوپی داشت. مصرف کورکاکولای سالانه مردم آمریکا به اندازه درآمد ناخالص ملی بنگلادش است. درآمد ناخالص ملی تمام قاره آفریقا (منهای آفریقای جنوبی) به اندازه درآمد ناخالص ملی بلژیک ۷ میلیون نفری است.

در سطح جهان فقط شکاف میان این دو قطب عریض نشده، بلکه در هر کشور نیز شکاف میان فقیر و غنی تشدید یافته است. در اغلب کشورهای جهان شکاف میان اهالی دچار سوء تغذیه و قشر پرخور هر چه بیشتر میشود. موسسه تحقیقاتی مستقر در واشنگتن به نام «مطالعات دیده بان جهانی» در گزارش سال ۲۰۰۰ خود مینویسد: ۶۰ درصد از کودکان هندی اگر در کالیفرنیا (آمریکا) بدنیا بیایند حتماً در بخش مراقبتهای ویژه بیمارستان گذارده میشوند. این گزارش میگوید، هشتاد درصد کودکان دچار سوء تغذیه در کشورهای به دنیا می آیند که گزارش مواد غذایی اضافه میدهند.

در کشورهای تحت سلطه از یکطرف هم زاغه ها گسترش می یابند و از طرف دیگر کاخهای افسانه ای در مناطق ثروتمند نشین شهرها ساخته میشوند. در حالیکه اکثریت مردم با روزی یک دلار یا دو دلار زندگی میکنند، سطح زندگی قشر کوچکی از سرمایه داران، هلاکان، سران دولت و کارگزاران حکومتی و ارتشی این کشورها با ثروتمندان اروپائی برابری میکنند.

اما دو قطبی شدن تنها محدود به کشورهای تحت سلطه نیست. در برخی کشورهای امپریالیستی غرب، سطح بیکاری در دهسال گذشته متجاوز از ۱۰ درصد بوده است. دولتهای اروپای غربی سیاستهای معروف به «دولت رفاه» که اشتغال را تضمین میکرد، کنار گذاشته اند زیرا این سیاستها دیگر با سودآوری سرمایه سازگاری ندارد و امروز با افزایش رقابت جونی و کارآمد کردن سرمایه های اروپایی در تضادند.

در ۱۵ سال گذشته اقتصاد آمریکا شاهد رشد مداوم بوده است. با این وصف، شکاف طبقاتی از هر زمان عمیقتر شده است. درآمد هفتگی واقعی (یعنی با احتساب تورم) ۸۰ درصد از شاغلین، در فاصله میان سال ۱۹۷۳ و ۱۹۹۵، ۱۸ درصد کاهش یافته است. و در همان حال درآمد واقعی مدیران ۱۹ درصد افزایش داشته است. در سال ۱۹۸۹ یک درصد از خانواده های آمریکائی ۳۶ درصد از کل ثروت خصوصی را به خود اختصاص دادند. در حالیکه این رقم در سال ۱۹۸۳، ۳۱ درصد بود. (۲) «بین سال ۱۹۷۳ و ۱۹۹۳ ... درآمد ۶۰ درصد از تحتانی ترین آمریکائیهایی که گاهشی به اندازه ۳۲ درصد را نشان میدهد ... این رقم به ظاهر کوچک است. اما ۳ درصد از درآمد ملی آمریکا ... رقمی به اندازه ۲۰۰ میلیارد دلار میباشد. این رقم که قبلا به دو سوم از رده های کم درآمدتر اهالی تعلق میگرفت اکنون به یک پنجم از مرفه ترین تعلق مییابد.» (۳)

عکس العملهای طبقاتی ناشی از این شکاف طبقاتی و محرومیت تشدید یافته افشار تحتانی را دولت آمریکا از طریق زندانی کردن توده ای مردم مهار میکنند. در پایان سال ۱۹۹۴، بیش از ۵ میلیون آمریکائی به این یا آن شکل تحت محدودیتهای قانونی بودند که از میان آنها یک و نیم میلیون نفر در زندان بودند. یعنی از هر ۱۹۳ فرد بالغ یک تن زندانی بود. در اوائل سال ۱۹۹۷ از هر ۵۰ مرد بالغ آمریکائی یک تن در زندان بود. سیاهپوستان نه تنها فقیرترین افشار هستند بلکه به نسبت جمعیشان بیشترین تعداد زندانیها را نیز تشکیل میدهند. بطوریکه در سال ۱۹۹۵ از هر هفت مرد سیاهپوست یک تن عدتی را در زندان گذرانده بود.

در همان حال آمریکائیهایی ثروتمند از مناطقی که طبقات تحتانی تر زندگی میکنند بیرون کشیده و در مناطق حفاظت شده زندگی میکنند، بطوریکه امروزه ۲۸ میلیون آمریکائی (یعنی ده درصد جمعیت) در محله های محصور و دژ مانند، خانه دارند.

نگاهی به تجربه «بوهای آسیا»

بهرای آسیائی به چند کشور آسیای شرقی گفته میشود که در دهه ۱۹۹۰ بیش از کشورهای تحت سلطه دیگر به ماشین «جهانی

بقیه در صفحه ۳۴

دروغ بر مبارزان...

اعتراضات مسالمت آمیز را سرکوب می نمود. مقامات بقصد تفرقه افکندن در صفوف معترضان، حملات خود را متوجه کسانی کردند که نقاب بر چهره داشتند. در میان فعالین جنبش بحث شد و هشدار داده شد که هرگز نباید به دام این تفرقه افکنی دولت افتاد و به آنها اجازه داد که تحت عنوان مبارزه با خشونت به شکار مبارزین بپردازند، زیرا بزرگترین خشونت طلبان دنیا همین دولتهای امپریالیستی و دولتهای مرتجع جهان هستند و آنها هستند که بر کلیه ابزار خشونت از سلاحهای ضد شورش خیابانی تا بمبهای هسته ای مجهز هستند. یک مبارز سیاهپوست که تجربه جنگ ویتنام را داشت توجه همه را به سلاحهای دست پلیس جلب کرد و فریاد زد: «اینها سلاحهای ضد شورشهای شهری نیست، اینها سلاحهای جنگی است!» مردم شعار می دادند: «هیچ قدرتی مثل قدرت خلق نیست. زیرا این قدرت، پایان ناپذیر است.» مردم در میان ابر گاز اشک آور به مقاومت ادامه می دادند و بر سر حفظ چهارراه های کلیدی با پلیس نبرد می کردند. جوانی میگفت: «خیلی عالی است که این همه مردم اینجا هستند و چهارراه را بسته اند. آنها مقاومت می کنند. حتی خیلی از افراد ترسیده اند، با وجود این ایستاده اند و از جایشان تکان نمی خورند.»

یک گروه ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفری از «مجمع خلق» که به ابتکار گروه فیلیپینی «بایان» در آمریکا درست شده، بسمت محل درگیریها راهپیمائی می کردند. این تظاهرات شامل گروهی از فیلیپینی های مقیم آمریکا، نمایندگان از آفریقا، و آمریکای لاتین، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و بسیاری افراد ترقیخواه و ضدامپریالیست دیگر بود. رانائل ماریانو (یکی از نمایندگان و رهبران جنبش دهقانان فیلیپین که از فیلیپین آمده بود) و ویلیام هینتون (نویسنده کتاب معروف فن شن درباره تحولات روستاهای چین بعد از انقلاب ۱۹۴۹) سخنرانی کردند. نماینده «گابریلا» (تشکیلات زنان فیلیپین) طی سخنرانی خود چنین گفت: «مردم نومستمرات و مستعمرات امپریالیسم آمریکا اینجا هستند، زیرا زمان حابرسی فرارسیده است. سالیان سال است که امپریالیسم آمریکا باعث مرگ و نابودی زنان و کودکان و مردان، خانواده ها و بومیان فیلیپین و جهان سوم و کشورهای موسوم به جنوب شده است. ما به اینجا آمده ایم تا درست در شکم هیولا اعلام کنیم که: مرگ بر امپریالیسم آمریکا! ما می گوئیم که: سازمان تجارت جهانی را به زباله دان بفرستید! ما می گوئیم که: دیگر پس است!» سخنگوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شاخه سیاتل - نیز

در بخشی از سخنان خود چنین گفت: «ما در این کشور به یک انقلاب نیاز داریم. فکر می کنم خیلی ها این را قبول دارند. فکرش را بکنید اگر ما این سگها را از قدرت بیندازیم، اگر زنجیرهای اسارتشان را بر نرق اینان بکوبیم، اگر گورکن شان باشیم و اینان را به خاک بسپاریم، چه خدمتی به مردم جهان کرده ایم. این اشیاع ماقبل تاریخ، این دایناسورهای عقب مانده که دورانشان مدتهاست بسر آمده، این موجودات معوج باید گورشان را کم کنند!».

جوانان و دانشجویان از نقاط مختلف آمریکا به سیاتل رفته بودند. در بین آنها افکار و عقاید گوناگون، تجارب و فلسفه های مختلف بچشم می خورد. اما یک خواست همه آنها را متحد می کرد: جلوگیری از اقدامات ضد مردمی سازمان تجارت جهانی. اقداماتی که علیه مردم و کارگران و محیط زیست جهانی است. عشق و علاقه به یکدیگر و به خلق، و خواست یک دگرگونی اساسی در بین کسانی که در این مبارزه شرکت جستند در حال رشد و گسترش است.

یک زن جوان از شور و شوق مبارزاتی نوین جوانان گفت: «جهل، ناتوانی است. آگاهی، قدرت است. اگر چیزی درباره سازمان تجارت جهانی بدانم که شما نمی دانید هر کاری از دستم برمی آید می کنم تا شما هم واقعیات را بفهمید. و بعقیده من این آگاهی در حال گسترش است. انقلاب در راهست!»

یکی از تکان دهنده ترین جنبه های اعتراضات سیاتل، عزم و بیباکی جوانان بود. آنها بی اعتنا به آنچه بسروشان پرتاب می شد در میدان باقی می ماندند. روحیه رزمنده آنان شور و شوق به ارمغان آورده بود. ابتکارات مبارزاتی، بسیار بود. بعضی از تظاهر کنندگان گلوله های گاز اشک آور را دوباره بسمت پلیس پرتاب می کردند؛ بسروشان سنگ و چوب و بطری می انداختند؛ جعبه های روزنامه و سطلهای زباله را از جای می کنند و از آن سنگرهای کوچک خیابانی می ساختند. همبستگی مردم در زندان و درون اتوبوسهای حامل دستگیرشدگان عالی و الهام بخش بود.

همزمان در بسیاری از کشورهای جهان کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی و زنان به خیابانها آمدند و صدای اعتراض خود را علیه حرص و آز سرمایه داری جهانی و سیاستهای «تجارت آزاد» و «لیبرالیزاسیون اقتصادی» بلند کردند. در فیلیپین روز ۳۰ نوامبر ۹۹ هزاران نفر به دعوت «بایان» و «کامو» (۱) در اعتراض به سیاستهای سازمان تجارت جهانی به تظاهرات پرداختند. تئودورو

بقیه در صفحه ۳۴

مرگ بر سازمان...

شدن» بسته شده بودند. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از این کشورها بعنوان کشورهای که بخاطر پیروی از فرامین آنها به نیک بختی رسیده اند، تعریف و تمجید میکردند. دولت رنسنجانی هم امیدوار بود ایران را «بیر» کند. برخی روشنفکران که خود را تحلیلگر اقتصادی می دانستند، برای «بیر» شدن ایران و سپردن مدیریت اقتصادی ایران به صندوق بین المللی پول، پیراهن چاک میدادند. اما کشتی این «بیرها» در سال ۱۹۹۷ بطور هولناکی به صخره خورد و آنچه را که به بحران مالی آسیا معروف شد به بار آورد. اگر کسی فکر میکند بیهای این بحران را بانکداران، زمینداران و صاحبان صنایع اندونزی، کره، تایلند پرداختند اشتباه میکند. بیهای آنرا کسانی پرداختند که از دوره رونق این کشورها هم بهره ای نبرده بودند.

در تایلند با یک بحران، یکشبه میلیونها نفر که زندگی بخود و نمیری را در حاشیه اقتصاد و حاشیه شهرها میگذراندند به گرداب فقر مهلک پرتاب شدند. بسرعت نرخ مرگ و میر زودرس، ترک تحصیل کودکان، و سوء تغذیه بالا رفت. سوء تغذیه آنچنان است که بر روی رشد مغزی کودکان تاثیرات مادام العمر میگذارد. تاثیرات دهشتناک ترک تحصیل کودکان یک دهه دیگر روشن خواهد شد.

«روز قبل از بحران، اندونزی ۲۰ میلیون فقیر داشت که زیر خط فقر با درآمد سرانه روزانه یک دلار زندگی می کردند. اکنون این تعداد ۴۰ میلیون یا بیشتر است. برای این ۴۰ میلیون و دهها میلیون نفر دیگر که در کشورهای نظیر تایلند، ویتنام، برمه در محرومیت بسر می برند، فقر تنها به معنای آن نیست که باید ساده تر زندگی کنند. بلکه در شرایط حاد به معنای مرگ است.» (۴)

گزارشی که در ژانویه سال ۲۰۰۰ برای بانک جهانی و یونیسف منتشر شد نشان می دهد که تاثیرات سقوط اقتصادی تایلند که در اواسط سال ۱۹۹۷ آغاز شد بر روی مردم این کشور هولناک بود. در عرض یکسال تعداد کودکان زیر ۱۴ سال مبتلا به مراد مخدر دو برابر شد. تعداد خودکشی و کودکان سر راهی و میزان کودکان کارگر افزایش یافت. بسیاری از روستائیان که از فقر به شهرها مهاجرت کرده بودند در جستجوی غذا دوباره به روستاها بازگشتند.

طبق آمار رسمی بین المللی، اندونزی حتی در شرایط رونق اقتصادی (یعنی زمانی که «بیر» بود) ۳۴ درصد از کودکانش دچار سوء تغذیه بودند. البته این رقم دقیق نیست زیرا نظام پزشکی همه مناطق اندونزی را پوشش نمیدهد تا آمار دقیقی داشته باشد.

پس از بحران در بسیاری از روستاهای اندونزی، مردم به خوردن پوتاک (پوست یک نوع درخت نخل وحشی) روی آوردند. تنها در نقاط

دور انتاده اندونزی مردم وحشت مرگ از گرسنگی را ندادند. زیرا آنچه برفور موجود است زمین حاصلخیز است و دستهای کاری. اما علت آنکه در این نقاط دوردست مردم میتوانند از زمین و دستهای کاری خود استفاده کنند آنست که بازارهای اقتصادی دولت، صندوق بین المللی یا بانک جهانی به آنجا نرسیده است. اینهاست نتایج «لیبرالیزاسیون» و ادغام در اقتصاد جهانی.

فرق کیفی فقر در قرن بیستم

با قرن های قبل

امروز هیچکس نمیتواند این واقعیت را انکار کند که فقر و گرسنگی موجود در جهان ساخته دست بشر است. امروز فقر مسئله ای مربوط به قدرت سیاسی و سلطه بر ابزار تولید و صنایع طبیعی است و نه بعلمت اینکه بشر نتوانسته به اندازه کافی طبیعت را مهار کند. مربوط به آن است که اقلیتی این قدرت سیاسی و سلطه اقتصادی را دارند و اکثریتی ندارند. اینهمه فقر و همزمان اینهمه ثروت مادی تولید شده توسط بشر، در تاریخ بیسابقه است. امروز ثروتهای مادی تولید شده در جهان، چندین برابر نیازهای غذایی، مسکن، بهداشت، تحصیل و سفر هر تک نفر از اهالی جهان است. با این وصف همین امروز در جهان روزانه ۴۰ میلیون کودک عقب مانده دنیا می آیند چون به اندازه کافی نسک ید دار به مادرشان نرسیده است. امروز اکثریت مرگ و میر مردم جهان نه از بلایای طبیعی بلکه از بلایای انسانی است. حتی در میان بلایای انسانی این جنگها نیستند که بیشترین کشته و معلول را بر جای میگذاردند، بلکه جنگ اقتصادی نظام سرمایه داری علیه مردم جهان بیشترین قربانیان را از مردم میگیرد. امروزه بسیاری از بیماران که قابل درمان هستند، میمیرند زیرا به ساده ترین داروها دسترسی ندارند. بخش بزرگی از ابتلای مردم به بیماری و مرگ و میر به دلیل عدم دسترسی آنان به خدمات زیست محیطی لازم مانند آب آشامیدنی و فاضلاب است. امروز، اغلب کودکان جهان که به مدرسه نمیروند، بدلیل فقر ترک تحصیل کرده اند و بدلیل فقر مدارس روستائی و معلمان روستائی عاطل و باطل مانده اند. بنابراین خیلی روشن است که فقر و گرسنگی مربوط به آن است که ثروتهای مادی تولید شده در هر کشور، و در کل جهان، توسط اقلیتی صاحب قدرت در جهان و هر کشور تصاحب میشود. و این اقلیت برای حفظ این موقعیت با اسلحه از قدرت خود دفاع میکند. بخش عظیمی از بودجه های «توسعه» دولتهای کشورهای تحت سلطه صرف اهداف نظامی، امنیتی و سیاسی میشود. اکثر «کمکهای» اعطائی از سوی امریالیستها به این کشورها نیز برای امور نظامی، سیاسی و حفظ منافع اقتصادی مشخص هزینه می شود و نه برای از بین بردن گرسنگی و بیسوادی.

بقیه در صفحه ۳۶

درد بر مبارزان....

کاسینیو، دبیر کل «بایان» گفت: وقتی حکومت فیلیپین در سال ۱۹۹۴ به سازمان تجارت جهانی پیوست، وعده داد که برای نیم میلیون نفر در کشاورزی و صنعت مشاغل جدید ایجاد خواهد شد. اما امروز ما شاهد خیانت به این وعده هستیم. در حالی که آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته، کشورهای عقب مانده را مجبور به باز کردن دروازه های اقتصادشان می کنند، اقدامات حفاظتی را در مورد کشاورزی و صنعت خودشان بعمل در می آورند. ری رقم بیکاری در فیلیپین را ۴۰ درصد برآورد کرد.

در سواحل غربی آمریکا، روز ۳۰ نوامبر کارگران عضو اتحادیه بین المللی اسکله ها و بنادر (ا. ب. ا. ب.) در حمایت از تظاهركنندگان سیاتل، بنادر را به تعطیل کشاندند و ساحل غربی را بستند. نیمی از تجارت دریائی آمریکا از طریق بنادر غربی صورت می گیرد. کارگران در بیش از ۵۰ بندر از لانگ بیچ و لس آنجلس گرفته تا تاکوما، سن فرانسیسکو و اوکلند، به مدت ۸ ساعت دست از کار کشیدند. تعطیل کار در سایر بنادر به مدت سه ساعت حوالی ظهر انجام شد. برخی از کارگران «ا. ب. ا. ب.» به سیاتل رفتند و در راهپیمائی ها شرکت کردند. یکی از سخنگوییان این اتحادیه کارگری گفت: «تشکیلات ما اعتقاد دارد که سیاستهای تجارت آزاد که از سوی سازمان تجارت جهانی اتخاذ شده، دشمن حقوق کارگران، دشمن حفظ محیط زیست و دشمن دموکراسی است.»

در مکزیکوسیتی، روز ۲۸ نوامبر ۹۹ صدها نفر از اهالی شمال مکزیک با اسبهایشان پایتخت را قرق کردند. این اقدام سمبلیک، تکرار حرکت مشهور «پانچو ویلا» رهبر شورشی مکزیک در ۸۵ سال پیش به هنگام انقلاب مکزیک بود. آنها علیه توافقنامه تجارت آزاد در منطقه شمال قاره آمریکا (موسوم به «پیمان نفتا») دست به اعتراض زدند. یکی از نتایج پیمان نفتا، افزایش واردات غله، میوه و سایر محصولات کشاورزی آمریکا به مکزیک بوده است. یکی از تظاهركنندگان که از شهر «سیدوآد خوارز» آمده بود چنین می گفت: «صندوق های سیب منطقه چیخواخا باد کرده و روی دستمان مانده، اما سیب های آمریکائی بازار مکزیک را اشباع کرده است.»

در سراسر جهان از هنگ کنگ گرفته تا پاریس، از پراگ تا برلین اعتراضات دیگری انجام شد. روز سوم دسامبر، به هنگام اختتام اجلاس سازمان تجارت جهانی در سیاتل، برق مقر این سازمان در ژنو (سوئیس) به مدت ۲۵

کاین هنوز از نتایج سحر است...

درباره تصویب لایحه جدید ضد کارگری توسط مجلس شورای اسلامی

سال گذشته، زمانی که این لایحه برای نخستین بار در مجلس طرح شد، موج مقاومت و اعتراض گسترده کارگران سراسر ایران را دامن زد. این حرکت آنچنان قدرتمند بود که نهاد دولتی «خانه کارگر» از ترس کارگران، و بخاطر مهار خشم و نفرت آنان، مخالفت خود با این لایحه را اعلام داشت. رژیم مجبور به عقب نشینی شد و تصمیم گیری در این مورد را به زمان مناسب موکول کرد. حال این زمان مناسب فرا رسیده است. جنجال انتخابات همچنان بر پاست. مطبوعات به اصطلاح مستقل و آزاد «دوم خردادی»، عناوین درشت و صفحات خود را به «پیروزی ملت، پیروزی مردم سالاری، پیروزی آزادی» اختصاص داده اند. اینطور تبلیغ می کنند که گویا سرنوشت مردم به اینکه رفسنجانی رئیس مجلس بشود یا نشود گره خورده است. همانگونه که زد و بندهای مفتضحانه پشت پرده جناح ها برای آوردن رفسنجانی به مجلس ششم نشان داد اینان هیچ پشتیبانی برای رای مردم قائل نیستند، تصویب لایحه کذائی کارگاه های زیر پنج نفر هم نشانگر آن بود که از نظر این زالوها، جان میلیونها توده زحمتکش هیچ ارزشی ندارد.

البته چهار تن از نمایندگان مجلس که همگی جزء ائتلاف دوم خرداد محسوب می شوند و در انتخابات اخیر نیز مجدداً برگزیده شده اند، ژست مخالفت با این لایحه گرفته اند. اما اهداف پلید این قریبکاران را بخوبی می توان از پیامی که خطاب به کارگران نوشته اند، دریافت. اینان سراسیمه از کارگران می خواهند که: «مبادا آراش و هوشیاری خود را از دست بدهید! تحقق حقوق قانونی شما در سایه قانون مسیر خواهد بود!» و همزمان، یک کارشناس اقتصادی نوکرسفت و مدافع امپریالیسم در ایران، که «اتفاقا» او هم از مدافعان جبهه دوم خرداد است، ضرورت تنظیم و تعدیل قوانین کار در راستای لایحه مذکور را «قابل درک» می داند. در عین حال معتقد است، بی آبرویی و بی اعتباری مجلس پنجم باعث می شود که مردم با دید منفی به چنین لایحه ای نگاه کنند و بهتر این بود مجلس ششم که در بین مردم پایگاه دارد آن را به تصویب می رساند!

رژیم اسلامی از فضائی که انتخابات مجلس برای سرگرم و سر در گم کردن جامعه ایجاد کرده سود جسته و یورش وحشیانه ای را علیه پایین ترین اقشار کارگران سازمان داده است. مجلس شورای اسلامی، لایحه بدنامی که کارگاه های زیر ۵ نفر را از شمول قانون کار و تامین اجتماعی خارج می کند، بی سر و صدا به تصویب رسانده است. هنوز شورای نگهبان بر سر تصویب نهائی این لایحه نظر نداده، اما همه جناح های رژیم با این لایحه توافق دارند. بدین ترتیب بخش عظیمی از طبقه کارگر حتی از محدودترین حقوق صنفی محروم می شود و دست سرمایه داران در استثمار کارگران به هر شدت، هر ساعت و هر قیمت که اراده کنند باز خواهد بود. البته می گویند که این قانون، عطف به ماسبق نمی شود و فعلاً به مدت ۶ سال به اجراء درآید. اما کارفرمایان خوب می دانند که بیرون کردن کارگران منفرد از این کارگاه ها به قصد دور زدن این محدودیت قانونی، مثل آب خوردن است. تصویب این لایحه، کارگران بخش اعظم واحدهای تولیدی کشور را زیر ضرب می برد. حداقل دستمزد، باز هم پایینتر خواهد رفت. بیمه درمانی، بازنشستگی، مرخصی های ضروری و استحقاقی به خواب و خیال بدل خواهد شد. کارفرمایان از نظر قانونی مختارند که در راه کسب حداکثر سود و پایین آوردن هزینه تولید، به هیچ قانونی پایبند نباشند؛ مختارند چماق اخراج را هر وقت که خواستند، در مورد هر کارگر مقاوم و معترض بکار بگیرند. بدین ترتیب توهین، آزار و ضرب و شتم که هم اینک نیز در این کارگاه ها بویژه در مورد کودکان و زنان رایج است، بالا خواهد گرفت. حتی این احتمال را نمی توان از نظر دور داشت که صاحبان کارگاه های بالای ۵ نفر نیز به شیوه های مختلف به خرد کردن آنها در واحدهای پنج نفره و توزیع مالکیت حقوقی آنها بین افراد خانواده خود دست بزنند تا از مزایای این قانون بهره مند شوند. درست شبیه کاری که بخش بزرگی از زمینداران بزرگ به هنگام اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ با املاک خود کردند. بهر حال، این امتیازات طلانی را نه فقط نمایندگان مجلس اسلامی بلکه دولت قانونگرای خاستی در اختیار استثمارگران قرار داده است.

دقیقه قطع شد. افراد معترض مرفق شده بودند ایستگاه مولد برق نزدیک این محل را از کار بیندازند. یک آژانس خبری سوئیس گزارش داد که معترضان در بیانیه خود «از کارکرد سازمان تجارت جهانی انتقاد کرده و گفتند این سازمان ذره ای به فکر منافع مردم نیست». در لندن، هزاران تظاهر کننده علیه سرمایه داری و سازمان تجارت جهانی به مبارزه برخاسته و روز ۳۰ نوامبر با پلیس به زد و خورد پرداختند. تظاهرکنندگان با خرد شعارهایی نظیر «سرمایه داری قاتل است» و «سازمان تجارت جهانی یعنی سازمان تالانگران جهانی» را حمل می کردند. در شهر بنگالور در هند، هزاران دهقان و کشاورز و سایر اقشار اعتراض خود نسبت به برگزایی اجلاس «سازمان تجارت جهانی» اعلام داشتند. تظاهرکنندگان می گفتند که افزایش واردات محصولات کشاورزی مصائب بزرگی برای کشورهای نظیر هند ببار آورده است. در این کشورها، اکثریت مردم را کشاورزان خرد و دهقانان بی زمین تشکیل می دهند. در دهلی نو، صدها نفر از اهالی دوره «ناروادا» علیه سازمان تجارت جهانی و ایجاد سد در منطقه «ماهشوار» تحصن کردند. آنها مطرح می کردند که ایجاد این سد - که پروژه مشترک سرمایه داران هندی و امپریالیستهای آلمانی است - تاثیر مهلکی بر حیات اهالی منطقه خواهد داشت. بعلاوه در دهلی نو، صدها نفر از بومیان «آدیواسی» (از استان مادیا پرادش) ساختمان بانک جهانی را محاصره کرده و دیوارهایش را با پوستر و شعار و تپاله گاو پوشاندند. تظاهرکنندگان به سیاستهای بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی برای «لیبرالیزه کردن» تجارت محصولات کشاورزی بشدت اعتراض کردند. این سیاستها به تخریب زندگی مردم و برای نمونه به تخلیه اراضی از بومیان «آدیواسی» خواهد انجامید. تظاهرکنندگان در نامه سرگشاده خود چنین نوشتند: «ما علیه بریتانیا جنگیدیم و علیه شکل جدید استعمار که شما نماینده اش هستید نیز با تمام قوا خواهیم جنگید.» در ادامه نامه چنین آمده است: «از نظر بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، جنگل های هند را مثل یک کالا می توان خرید و فروش کرد. اما از نظر ما، جنگل خانه ماست؛ منشا، معاش ماست؛ مزار اسلاف ماست؛ الهامبخش فرهنگ ماست. ما برای نجات جنگلهایمان به شما نیازی نداریم. اجازه نخواهیم داد جنگلهای ما را بفرشید. پس گورتان را از جنگلها و از سرزمین ما گم کنید.»

توضیح

۱. بایان به معنای «اتحاد نوین میهن دوستان» و کامر به معنای «جیش اول ماه مه» است. اینها

هزار کارگر و زحمتکش و روشنفکر فیلیپینی را در بر میگیرد.

تشکلات دموکراتیک توده ای هستند که به ایتکار «حزب کمونیست فیلیپین» بوجود آمده اند و صدها

مرگ بر سازمان...



امپریالیستها و مشاطه گران آنها در کشورهای تحت سلطه میگویند، هر کشوری خود را به ماشین «بازار آزاد جهانی» امپریالیستها نبندد، در فقر و عقب ماندگی غوطه خواهد خورد. اما واقعیت آنست که در دنیای امروز دلیل عمده فقر و گرسنگی و شرایط زیست تکان دهنده بخش بزرگی از مردم دنیا و عقب ماندگی بخش اعظم دنیا، به دلیل سلطه سرمایه داری امپریالیستی بر جهان است. کارکرد نظام سرمایه داری امپریالیستی است که دنیا را به اقلیتی چاق و چله و اکثریت چند میلیاردری گرسنه، تقسیم میکند. کارکرد این نظام است که هشتاد درصد منابع جهان را به چند کشور که تنها ۱۵ درصد از مردم جهان را در بر میگیرد، منتقل میکند. در همین اقتصاد جهانی است که چند رئیس

بانک و مدیر که در پایتختهای آمریکا، فرانسه، ژاپن، آلمان و غیره نشسته اند با فشار دادن یک دکمه کامپیوتر، با جابجا کردن سرمایه از رشته ای به رشته ای دیگر، یا از نقطه ای از جهان به نقطه ای دیگر، دهها هزار کارگر را از کار بیکار میکنند یا میلیونها دهقان را ورشکسته میکنند.

در قرن جدید، آیا این جهان به صاحبان واقعی اش تعلق خواهد یافت؟ یا اینکه باز هم اقلیتی بر اقتصاد و سیاست جهانی حکومت کرده و اکثریت مردم جهان را مانند حیوان بارکش به خدمت خواهد گرفت. آنها تا کی بر اریکه قدرت سوار خواهند بود که به کارگران بگویند: تو تنها تا زمانی میتوانی زنده بمانی که کار کنی، و تنها تا زمانی که کار کردنت برای سرمایه سودآور باشد میتوانی کار کنی. طبقه کارگر و توده های ستمدیده سراسر جهان باید جواب اینان و طرحهای اقتصادی شومشان را با انقلاب بدهند و خواهند داد: انقلابی که اقتصاد و سیاست استعمارگرانه حاکم بر جهان را سرنگون کند. همانطور که «طرح برنامه حزب کمونیست» منتشر شده توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران) میگوید:

«نظام سرمایه داری جهانی با عملکرد خویش هر روز و هر لحظه به دنیا گوشزد میکند که سودمندی خود را از دست داده است؛ و نظامی کهنه و وحشی و منسوخ است که دیگر نیازی به بقای آن نیست. این در حالی است که تولید ابدادی بیسابقه و عظیم یافته و عدم کنایت تولید که زمانی توجیه تاریخی تقسیمات و تمایزات طبقاتی بود، رخت بر بسته است. کار متبادل و استفاده متبادل از نعم مادی و رشد خلاقتهای ذهنی بشر، کاملا امکان پذیر است. مدتهاست که شرایط گذر به یک نظام متفاوت که اصل کمونیستی «به هر کس به اندازه نیازش، و از هر کس به اندازه توانش» در آن قابل تحقق باشد، بوجود آمده است.»

منابع

۱. منبع آمار: روزنامه هرالد تریبون، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹، مقاله ای از «جیمز گوستاو اسپت» مشمول طرح توسعه سازمان ملل.
۲. کتاب «طلوع دروغین»، نوشته جان کری - ۱۹۹۸،

به زبان انگلیسی، صفحه ۱۱۴

۳. همانجا، صفحه ۱۱۵

۴. روزنامه هرالد تریبون، ژوئن ۱۹۹۸. مقاله ای از نیکولاس دی. کریستف

کاین هنوز از نتایج...

به هر ترتیب تصویب این لایحه، دو پیام را در بردارد:

یکم، اینکار چراغ سبز آشکار به اربابان امپریالیست جمهوری اسلامی است. در واقع رژیم به نهادهای مالی جهانی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اعلام می کند که آماده است هر چه سریعتر همه فرامین آنها برای «منعطف کردن کار» را به اجرا گذارد و هر قانون دست و پاگیری را از سر راه حرکت سرمایه و سودآوری بالای آن کنار بزند. تصویب این لایحه فقط یک نشانه است؛ لویج ارتجاعی دیگری در راهست.

دوم، این کار امتیاز مهمی است که رژیم به صاحبان کارگاه های کوچک می دهد که اغلب جزء اقشار میانی بورژوازی محسوب می شوند و از نظر اقتصادی و سیاسی، زبردست سرمایه داران بزرگ انحصارگر دولتی و خصوصی قرار دارند. آن بخش از سرمایه داران متوسط که در جریان طرح های در دست اجرای توسعه اقتصادی جان سالم بدر برند و هجوم سرمایه های خارجی دکانشان را تخته نکنند، می توانند از رهگذر این لایحه و از طریق کشیدن بی حد و حصر شیره جان زحمتکشان، سوده های سرشار به جیب بزنند. بنابراین دور از انتظار نیست که تصویب این لایحه، پشتیبانی حداقل بخشهایی از بورژوازی متوسط (ملی) را در این مقطع، نصیب رژیم سازد.

تصویب لایحه مربوط به کارگاه های زیر پنج نفر، زنگ هشدار باشی است برای آنان که کساکان به جناحی از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امید بسته و در بازی انتخاباتی اش شرکت جسته اند. این تهاجم ارتجاعی، صحت

تصمیم گیری میلیونها نفری که عمدتا از اقشار زحمتکش جامعه بودند و حاضر نشدند در این بازی عوامفریبانه شرکت کنند را تایید می کند. تصویب این لایحه که مورد توافق همه جناح های رژیم و منطبق بر دستورات حامیان امپریالیست آنهاست، نشان می دهد که مرتجعین حتی احساس پیروزی کاذب در بین مردم را هم تحمل نمی کنند، و در اولین فرصت با چنین تهاجماتی به توده ها ضرب شست نشان می دهند تا برای همگان معلوم باشد که در این جامعه حاکم کیست و محکوم کدام. و سرانجام اینکه موجودیت این رژیم ارتجاعی به تداوم و تشدید استثمار و ستم بر اکثریت اهالی گره خورده است. کارگران، دهقانان تهیدست، حاشیه نشینان، و خیل عظیم زنان ستمدیده و جوانان بیکار، آماج تهاجمات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی جمهوری اسلامی هستند.

شک نیست که توده های مردم در برابر یورشهای ارتجاع حاکم به بخشهای مختلف طبقه کارگر و خلق نیاید بی تفاوت بمانند و ساکت بنشینند. همانگونه که مقاومت گسترده و به موقع کارگران در نخستین دور طرح لایحه مورد بحث، رژیم را وادار به عقب نشینی کرد، یا همانطور که اعتراض و همبستگی جوانان و اقشار مردم به نفع دانشجویان اسیر، تاکنون جلدان اسلامی را از اجرای حکم اعدام بازداشته است، در این مورد هم می توان موفق شد. جمهوری اسلامی، بی پایه و ضعیف، چند پاره و درمانده است. نباید به این رژیم اجازه داد که با فریبکاری و دامن زدن به توهمات، پیکر کثیفش را از زیر ضربات جنبش مردم خارج کند و برای خود وقت بخرد. ■



کمیته اضطراری بین‌المللی برای دفاع از جان دکتر آیمال گوسمان اطلاعیه درباره شورش زندانیان «یانامایو»

روز یکشنبه ۶ فوریه ۲۰۰۰، گروهی از زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی در زندان بدنام «یانامایو» واقع در استان «پونو» از بازگشت به سلول‌های خود سر باز زده و نگهبانان را اسیر کردند. بعد از چند ساعت، مقامات کشور واحدهای مسلح را برای فرونشاندن این شورش به محل اعزام کردند. زندانیان که بخاطر وابستگی به حزب کمونیست پرو محکوم گشته‌اند، این حمله را شدت دفع کرده و بعد از یک نبرد خونین که بر مبنای گزارشات یک زندانی طی آن بقتل رسید، دشمن را وادار به عقب نشینی کردند.

علیرغم انکار حکومت پرو، گزارشات جدید و جزء به جزئی انتشار یافته که نشان می‌دهد حکومت مجبور به مذاکره با زندانیان شده است. زندانیان خواهان پایان بخشیدن به حبس انفرادی دکتر آیمال گوسمان (صدر گونزالو) و نشان دادن او در انظار عمومی شدند. آنان خواست تعطیل زندان ویژه «کالاتو» که آیمال گوسمان و سایر رهبران حزب کمونیست پرو در آنجا اسیرند را جلو گذاشتند. برسمیت شناختن اسیران بمشابه زندانی جنگی و زندانی سیاسی، بهبود شرایط وخیم زندانها و تامین شرایط انسانی تر برای همه اسیران، و بالاخره حضور مقامات صلیب سرخ و حقوق بشر برای تضمین جان زندانیان از جمله مطالبات دیگر آنان بود.

شرایط وحشیانه «یانامایو» نظیر سایر زندانهای پرو، شهره خاص و عام است. مضافاً، این زندان در ارتفاع ۴۰۰۰ متر از سطح دریا و در منطقه ای کوهستانی قرار دارد. سرمای این منطقه کشنده است و مسافت طولانی آن از مراکز زندگی مردم، ملاقات زندانیان را بسیار دشوار ساخته است. مساحت سلول‌ها ۲ در ۳ متر است. پنجره‌ها کوچکند و اغلب شیشه ندارند. بنابراین باد به داخل سلول‌ها می‌وزد. آب آنقدر سرد است که دست زندانیان هنگام شستشو کیود می‌شود. خوراک زندان فاسد، پر از حشرات و عموماً غیر قابل خوردن است. زندانیان بندرت به امکانات درمانی و داروهای مورد نیاز دست می‌یابند. (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به بولتن کمیته اضطراری بین‌المللی، شماره ۶۰ - مقاله ای درباره زندانهای پرو در «جهانی برای فتح» شماره ۲۲، سال ۱۹۹۶ - مصاحبه با یک زندانی جنگی سابق در «جهانی برای فتح» شماره ۲۵، سال ۱۹۹۹)

ماه‌ها بود که زندان «یانامایو» بتدریج

شود. جنگ خلق نیز که همچنان از دل پیچ و خم‌های سالهای اخیر، تحت رهبری حزب کمونیست پرو به پیش می‌رود، الهامبخش همه مبارزان است. این جنگ علیرغم ادعاهای فوجیسوری و حامیان امپریالیست آمریکائی وی که شکستش را اعلام داشته‌اند، همچنان ادامه دارد.

ما مردم سراسر جهان را فرا می‌خوانیم که به هر طریق ممکن از مبارزه زندانیان حمایت کنند و اعتراض خود به رژیم فوجیسوری و ادامه حبس انفرادی صدر گونزالو توسط این رژیم را اعلام دارند. بعلاوه، ما مردم را به هشیاری در برابر مانورهای آتی رژیم فرا می‌خوانیم. زیرا تا امروز که ۱۳ فوریه است، هنوز نمایندگان مطبوعات و ناظران حقوق بشری اجازه ورود به زندان را نیافته‌اند و بیمارستان منطقه نیز برای مراجعه با تلفات گسترده در حالت آماده باش نگاه داشته شده است. زندانیان سیاسی، خود در مورد احتمال تکرار کشتار در زندانها، نظیر آنچه به سال ۱۹۹۲ در «کانتو گراند»، و به سال ۱۹۸۶ در «ال فرونتون» اتفاق افتاد، هشدار داده‌اند. در سال ۸۶، ۳۰۰ زندانی سیاسی بعد از یک نبرد قهرمانانه جان باختند. لازم به یادآوری است که رژیم فوجیسوری به خاطر نقض حقوق بشر، بطور گسترده محکوم شده است. او علناً اعلام کرده که به قوانین صادره از سوی سازمان قضائی حقوق بشر در کشورهای قاره آمریکا گردن نمی‌گذارد.

زندانهای سیاسی با تقبل مخاطرات عظیم بپاخاسته‌اند تا فریاد خود علیه استبداد تحت الحمایه آمریکا که بر کشورشان مسلط است را به گوش همگان برسانند. آنها به پشتیبانی شما نیاز دارند. لطفاً توجه هرکس را که می‌توانید، متجمله سازمانهای مدافع حقوق زندانیان، سازمانهای مدافع حقوق بشر و سایرین را به این مطلب جلب کنید. نامه‌های اعتراضی را به نشانی‌ها زیر ارسال دارید و یک نسخه از آن را برای کمیته اضطراری بین‌المللی بفرستید:

Commission on Human Rights of the Congress, fax (51 1) 4 263201
Ad Hoc Commission for Law 26655, Av. Nicolas de Plerola No. 1065, 3er Piso, Lima 1, Peru
fax (51 1) 4 264900 or (51 1) 4 270519

حالت انفجاری پیدا می‌کرد. در ماه نوامبر ۱۹۹۹، زندانیان سیاسی یکرشته خواسته‌های خود را جلو گذاشتند. اما در ماه ژانویه ۲۰۰۰، ملاقات ماهانه آنان با خانواده‌هایشان لغو شد و یکرشته اقدامات تنبیهی دیگر علیه زندانیان بعمل آمد. بر مبنای گزارشات رسیده، جرعه آخر اینگونه زده شد که ۶۰ تا ۷۰ نفر از نگهبانان با تفنگ و گاز اشک آور به یکی از ساختمانهای زندان هجوم برده، یک زندانی را کشتند و ۲۰ نفر دیگر را زخمی کردند. آنان کوشیدند مسئولیت این قتل را به گردن خود زندانیان بیندازند.

سپس زندانیان سر به شورش برداشته و ساختمان زندان را تسخیر کردند. چند تهاجم قوای دولتی برای باز پس گرفتن ساختمان با شکست روبرو شد. زندانیان با قاطعیت بر خواسته‌هایشان پافشاری می‌کردند. روز دوشنبه ۷ فوریه، مقامات توافق کردند که دست به انتقام گیری نزنند و خواسته‌های زندانیان را به گوش مقامات عالیله کشور برسانند. روز بعد، علیرغم اینکه زندان تحت محاصره کامل واحدهای انفرادی ارتش و قوای ویژه ضربت قرار داشت، خبرنگاران چنین گزارش کردند که زندانیان پرچم‌های سرخ را برافراشته و به شکلی سازمان یافته، شعار می‌دادند تا پیام خود را به گوش جهانیان برسانند و تعهد حکومت به توافقاتی که در جریان مذاکره حاصل شده بود را خواستار شوند.

زندانهای با از خودگذشتگی، نیاز به قطع حبس انفرادی صدر گونزالو را جلو گذاشتند. این خواست عادلانه و ضروری مردم در سراسر جهان است. صدر گونزالو نزدیک به هفت سال است که در حبس انفرادی بسر می‌برد و این خلاف قوانین بین‌المللی و حتی مصوبات قانونی خود حکومت پرو است. حبس انفرادی باید خاتمه یابد. مطالبات زندانیان برای خاتمه بخشیدن به رفتار غیر انسانی با زندانیان پرو نیز سزاوار پشتیبانی از سوی مردم همه کشورهاست. کمیته اضطراری بین‌المللی از دیر باز به افشای اعمال تبهکارانه رژیم فوجیسوری پرداخته است. هدف رژیم فوجیسوری بطور مشخص در هم شکستن حمایت استوارانه زندانیان از جنگ خلق است.

بی‌شک، مبارزه قهرمانانه زندانیان پرو در شرایط فوق‌العاده دشواری که با آن روبرویند، به تمامی کسانی که در گوشه جهان علیه ستم مبارزه می‌کنند، قوت قلب می‌بخشد. حمایت از این مبارزه قهرمانانه به اضطرار طلب می‌

پیام بناسبت چهلین سالگرد...

سازمانهای سیاسی مختلف با اتکاء به همین نیرو بود که امر انتقال به ایران و گسترش فعالیت‌های خود به صورت تشکیلاتی سراسری را به انجام رساندند. در روزهای انقلاب ۵۷ و سالهای متعاقب آن، کنگفدراسیونی هائی که به ایران بازگشته بودند دوشادوش فعالین جنبش دانشجویی داخل کشور تلاش می کردند تا آگاهی انقلابی را به میان مردم ببرند. بخشی از آنها در ایجاد کمیته های مخفی مبارزاتی و هسته های مطالعاتی در میان کارگران پیشرو صنعت نفت و سایر رشته ها سهم گرفتند؛ برخی نیز در جنبشهای ملی و دهقانی فعال شدند و در جنگهای انقلابی که در نقاط مختلف کشور علیه رژیم اسلامی براف افزاد شرکت نمودند. زنان پرورش یافته در جنبش دانشجویی خارج نقش بسزائی در سازماندهی جنبش زنان در روزهای متعاقب انقلاب ۵۷ ایفاء کردند. بدین ترتیب، جنبش زنان که در پاسخ به حملات رژیم جمهوری اسلامی شکوفا شده بود، یکباره تعداد زیادی کادر آگاه و پیشرو را در اختیار خود یافت. سرانجام اینکه، شمار زیادی از رهبران و اعضای کنگفدراسیون در شکنجه های رژیم اسلامی و میدان های اعدام استواراند ایستادند و در راه خلق جان باختند.

جنبش دانشجویی خارج از کشور در مقطعی از حیات خود دچار انشعاب شد. نیروهای ضدانقلابی سالها برای تضعیف و از هم پاشیدن کنگفدراسیون تلاش کرده بودند. اما انشعاب در جنبش دانشجویی دلایل مهمتر و اساسی تری از دسایس آنها داشت. اوضاع بین المللی در دهه ۱۹۷۰ چرخش کرده بود. جنبشهای رهاییبخش رو به فروکش نهاده، شوروی سوسیال امپریالیستی سیاست همزیستی مسالمت آمیز را ترک گفته و در رقابتش با بلوک غرب، چهره تهاجمی به خود گرفته بود. چنین اوضاعی باعث شد که برخی نیروهای سابقا مخالف شوروی، بسوی آن گرایش پیدا کنند. برخی نیروها از انجام انقلاب نومید شده و به رفرمهای سیاسی که امپریالیستهای سوسیال دمکرات غربی وعده اش را می دادند دل بسته بودند. سیاست خارجی چین و تز سه جهان نیز توجیه گر و پشتوانه گرایشات سازشکارانه در برابر رژیم شاه شده بود. اوج تغییرات دهه ۷۰، کودتای ضدانقلابی در چین و از دست رفتن این پایگاه انقلابی بعد از مرگ مانوتسه دین بود که تاثیرات ایدئولوژیک و سیاسی عمیقی در همه جنبشها و تشکلات بر جای گذاشت. جنبش دانشجویی ایران نمی توانست از این چرخش مهم و گرایشات طبقاتی موجود در سطح جامعه و جهان بر کنار بماند و نماند. در نتیجه، کنگفدراسیون به ناگزیر دچار انشعاب شد، تشکیلات های دانشجویی مجزا بوجود آمدند و در واقع به حیات کنگفدراسیون بمشابه تشکیلات واحد جنبش دانشجویی خارج از کشور نقطه پایان نهاده شد.

امروز شرایط جنبش خارج از کشور بسیار متفاوت از دوران فعالیت کنگفدراسیون است. اما ارائه یک تحلیل و جمع بندی صحیح از آن تجربه پیشرو و دستاوردهایش می تواند و باید در خدمت مبارزات کنونی علیه رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش قرار بگیرد. این وظیفه ای است که بر دوش بازماندگان جنبش دانشجویی خارج از کشور قرار دارد. می دانیم که برخی ریش سفیدها در مصاحبه ها و نقل خاطراتها کوشیده اند با اتکاء به سابقه مبارزاتی کنگفدراسیون برای خود اعتبار بخرند. اما در واقع به نام تقدیر از کنگفدراسیون یک تصویر تحریف شده و لیبرالی از آن شکل رزمنده ارائه می دهند. اینان دستاوردها و جهت گیریهای انقلابی کنگفدراسیون را بعنوان به اصطلاح «چپ روی های کودکانه ای» که «باعث تلاشی این تشکیلات شد» تقبیح کردند. هدفشان این بوده و هست که نسل نوین و جنبشها و تشکیلاتهای دمکراتیک موجود را از تجارب و ذخائر مبارزاتی بازمانده از کنگفدراسیون محروم کنند. این معنود افراد، راه ارتداد را پیموده و به اشکال مختلف به خودفروشی سیاسی پرداخته اند تا هر طور شده در نظام استثمار ادغام شوند. اینها امروز پا جای پای سران حزب توده در دوران شاه نهاده اند. همانطور که آنها جناحی از ارتجاع حاکم را «مترقی» و «قابل دفاع» جا می زدند، اینان نیز مبلغ ترفندهای خاتمی و شرکایش شده اند.

درد بر مردم آگاه...

خیزش اسفند ۷۷ و سرکوب خونین آن، یکی از وقایع تکان دهنده ای بود که ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی خاتمی و همدستانش را بیش از پیش آشکار می ساخت و نشان می داد که سگ زرد برادر شغال است.

امسال نیز تظاهرات سوم اسفند ۱۳۷۸ سندهج، با فریاد کردن شعار علیه فریب انتخاباتی جمهوری اسلامی، جایگاه سیاسی ویژه ای می یابد. این تظاهرات در اوج سرمستی هیئت حاکمه از کشیدن مردم به پای صندوق های رای که برای تثبیت جمهوری اسلامی بر پا شده، اتفاق می افتد. و به همین خاطر، ضربه سیاسی مهمی به رژیم محسوب می شود. مردم سندهج در این مبارزه جسورانه، منافع واقعی کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم ایران را در شعارهایشان ظنین افکن ساخته اند. صدای آنان، صدای حقیقی اکثریت مردمی است که تحت ستم و استثمار رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار دارند. از این رو، رژیم و رسانه ها و مطبوعات وابسته به آن، همه تلاش خود را بکار می بندند تا مانع انتشار دقیق و گسترده خبر این تظاهرات شوند؛ می کوشند این مبارزه را بی اهمیت جلوه دهد یا اهداف و شعارهایش را تحریف کنند؛ می کوشند از رسیدن پیام آگاهگرانه مردم سندهج برای توده های سراسر ایران جلوگیری کنند. در مقابل، وظیفه تمامی نیروها و عناصر انقلابی و آزاده و ترقیخواه است که دیوارهای سانسور رژیم را بشکنند. باید اخبار مربوط به این مبارزه را هر چه سریعتر جمع آوری کنند و هر چه وسیعتر انتشار دهند. مبارزه جوانی و فداکاری و خواسته های مردم سندهج را تبلیغ کنند و جنایات و دساتیر رژیم را افشا. نمایند. در خارج از کشور، سازمان دادن آکسیون ها و تظاهراتهای گسترده و متحدانه با هدف آزادی فوری مبارزاتی که در جریان تظاهرات سندهج اسیر شده اند و افشای همه جانبه سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در کردستان، ضرورت حیاتی دارد.

دست نیروهای سرکوبگر رژیم از مردم سندهج کوتاه!
آزادی فوری دستگیرشدگان!

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - پنجم اسفند ماه ۱۳۷۸

در مقابل، باید با افتخار از خط و دستاوردهای انقلابی و ارزشمند کنگفدراسیون یاد کرد؛ آن را بزرگ داشت و مهمتر از همه به انتقال تجارب و قابلیت‌های نسل گذشته به نسل جدید کمک نمود. با ظهور جنبشهای نوین توده ای در ایران و به میدان آمدن جوانان، امیدها و روحیات مبارزاتی نوین در قدیمی ترها برانگیخته شده است. بازماندگان کنگفدراسیون وظیفه دارند ارزشها و معیارهای جنبشهای دهه های ۶۰ و ۷۰ که در کنگفدراسیون تثبیت شده بود را به نسل جدید منتقل کنند. باید سازش ناپذیری در برابر ارتجاع و امپریالیسم، از جان گذشتگی در راه انقلاب و توده ها، خدمت به خلق و همبستگی انقلابی بین المللی را احیاء کنند. باید تجارب غنی گذشته در بکار بستن مشی توده ای، بسیج افکار عمومی، پیوند با مبارزات طبقاتی در کشورهای گوناگون، و توانائی های تشکیلاتی و ابتکار عمل در برانگیختن و سازماندهی مردم در سطوح مختلف را اشاعه دهند. به عقیده ما، بزرگداشت چهلین سالگرد تاسیس کنگفدراسیون باید تأکیدی باشد بر این وظایف؛ باید محرکی باشد برای انجام آنها.

رفقا، یاران

در خانه بار دیگر به خاطره همه جانبختگان انقلابی درود می فرستیم و تلاشهای همه کسانی که برای پیروزی انقلاب زحمتکشان در هر گوشه جهان مبارزه می کنند را ارج می گذاریم. باشد تا قرن جدید - همانگونه که در سرودهایمان می خواندیم - قرن رهائی انسانها شود.

پیام بمناسبت چهلمین سالگرد...

کنفدراسیون در صحنه بین المللی به یکی از فعالترین و موثرترین تشکلات دمکراتیک و ضد امپریالیستی تبدیل شد و توانست مبارزات پر شوری را در دفاع از انقلابات و جنبشهای مردمی در سراسر جهان و افشای جنایات قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی سازمان دهد. کنفدراسیون در مبارزاتی که در اروپا و آمریکا علیه جنگ یانکی ها در ویتنام برپا شد فعالانه شرکت می کرد و در مواردی آغازگر این مبارزات بود. کنفدراسیون مدافع استوار جنبش فلسطین بحساب می آمد؛ در دشوارترین روزها که امپریالیسم آلمان به بهانه واقعه المپیک مونیخ به سرکوب گسترده دانشجویان فلسطینی و عرب پرداخته بود، موفق شد این تهاجم ارتجاعی را با فعالیتهای بسیج افکار عمومی عقب براند. کنفدراسیون علیه تجاوزگری ارتش ایران که به قصد سرکوب جنبش ظفار انجام گرفت، یک کارزار دفاعی مداوم براه انداخت و رژیم شاه را در انجام اینگونه قلدریها یکدم آسوده نگذاشت.

کنفدراسیون، هزاران جوان را در بطن مبارزات بین المللی با روحیه و جهت گیری انترناسیونالیستی پرورش می داد. کنفدراسیون از اینکه به سیاستهای تجاوزکارانه و سرکوبگرانه دولتهای امپریالیستی قاطعانه تعرض کند پروا نداشت و بخاطر امر انقلاب و منافع توده ها در همه کشورها، هر خطری را به جان می خرید. کنفدراسیون نه در برابر چهره فاشیستی بورژوازی بین المللی جا می زد و نه فریب چهره دمکراتیک، لیبرالی یا سوسیال دمکراتیک امپریالیستها را می خورد. کنفدراسیون بر سر ماهیت ضد خلقی شوروی امپریالیستی موضع گیری کرد و به افشای آن پرداخت. این تشکیلات با احزاب کمونیست انقلابی و سازمانهای مترقی همه کشورها ارتباط نزدیک داشت و خود نیز در کشورهای محل فعالیتش با مبارزات طبقاتی علیه دولتهای موجود پیوند می خورد.

جوانان مبارزی که کنفدراسیون را بنیان نهادند، به گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیک گوناگونی تعلق داشتند. آنچه آنان را بهم پیوند می داد، ضرورت اتحاد صفوف خلق علیه حاکمیت ارتجاع سلطنتی و اربابان و حامیان امپریالیستش بود. کنفدراسیون صحنه رقابت مکاتب فکری گوناگون بود و مبارزات جنبش کمونیستی و انقلابی در صفوف تشکیلات بازتاب می یافت. جوانان بر پایه این سیاست باز و زنده رشد می کردند. این سیاست کمک می کرد که هزاران نفر آگاهانه با نیروهای مختلف جنبش سیاسی ایران سمت گیری ایدئولوژیک و سیاسی کنند. جنبش دانشجویی خارج از کشور، صفوف گروه ها و سازمانهای سیاسی را مرتباً از نیروهای جوان پر می کرد.

مبارزه خلاق و غنی و پر شور درونی کنفدراسیون که برای تکامل تشکیلات جنبش دانشجویی و تامین سمت و سوی صحیح آن انجام می گرفت، یک مدرسه سیاسی و ایدئولوژیک پر بار برای رهبران و کادرها و بدنه این جنبش محسوب می شد. در جریان این مبارزه، گرایشهای کمونیستی و انقلابی پیشرو به مصاف با نگرش ها و راه های نادرستی می پرداختند که قصد کشاندن جنبش دانشجویی به بیراهه مساوات با بخشهایی از ارتجاع حاکم یا قطب های امپریالیستی را داشتند. در این مبارزه، ارتجاع و رفرمیسم، شوونیسم فارس، و تحقیر زنان مورد حمله قرار می گرفت و دانشجویان مبارز به دفاع از انقلاب و پیوند با کارگران و زحمتکشان فرا خوانده می شدند. در کنفدراسیون، جوانان با تاریخ واقعی ایران و جهان، با تاریخ مبارزات طبقاتی و ملی، آشنا می شدند. آنها می آموختند که اگر روشنفکران با منافع زحمتکشان سمت گیری نداشته باشند، ضدانقلابی خواهند شد. با اتخاذ و تبلیغ چنین مواضعی بود که کنفدراسیون موفق شد بسیاری از زنان و مردان پیشرو و انقلابی، از ملل گوناگون ساکن ایران، را جذب خویش کند.

کنفدراسیون در صحنه بین المللی به یکی از فعالترین و موثرترین تشکلات دمکراتیک و ضد امپریالیستی تبدیل شد و توانست مبارزات پر شوری را در دفاع از انقلابات و جنبشهای مردمی در سراسر جهان و افشای جنایات قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی سازمان دهد. کنفدراسیون در مبارزاتی که در اروپا و آمریکا علیه جنگ تجاوزکارانه یانکی ها در ویتنام برپا شد فعالانه شرکت می کرد و در مواردی آغازگر این مبارزات بود. کنفدراسیون مدافع استوار جنبش فلسطین بحساب می آمد؛ در دشوارترین روزها که امپریالیسم آلمان به بهانه واقعه المپیک مونیخ به سرکوب گسترده دانشجویان فلسطینی و عرب پرداخته بود، موفق شد این تهاجم ارتجاعی را با فعالیتهای بسیج افکار عمومی عقب براند. کنفدراسیون علیه تجاوزگری ارتش ایران که به قصد سرکوب جنبش ظفار انجام گرفت، یک کارزار دفاعی مداوم براه انداخت و رژیم شاه را در انجام اینگونه قلدریها یکدم آسوده نگذاشت.

کنفدراسیون، هزاران جوان را در بطن مبارزات بین المللی با روحیه و جهت گیری انترناسیونالیستی پرورش می داد. کنفدراسیون از اینکه به سیاستهای تجاوزکارانه و سرکوبگرانه دولتهای امپریالیستی قاطعانه تعرض کند پروا نداشت و بخاطر امر انقلاب و منافع توده ها در همه کشورها، هر خطری را به جان می خرید. کنفدراسیون نه در برابر چهره فاشیستی بورژوازی بین المللی جا می زد و نه فریب چهره دمکراتیک، لیبرالی یا سوسیال دمکراتیک امپریالیستها را می خورد. کنفدراسیون بر سر ماهیت ضد خلقی شوروی امپریالیستی موضع گیری کرد و به افشای آن پرداخت. این تشکیلات با احزاب کمونیست انقلابی و سازمانهای مترقی همه کشورها ارتباط نزدیک داشت و خود نیز در کشورهای محل فعالیتش با مبارزات طبقاتی علیه دولتهای موجود پیوند می خورد.

جوانان مبارزی که کنفدراسیون را بنیان نهادند، به گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیک گوناگونی تعلق داشتند. آنچه آنان را بهم پیوند می داد، ضرورت اتحاد صفوف خلق علیه حاکمیت ارتجاع سلطنتی و اربابان و حامیان امپریالیستش بود. کنفدراسیون صحنه رقابت مکاتب فکری گوناگون بود و مبارزات جنبش کمونیستی و انقلابی در صفوف این تشکیلات بازتاب می یافت. جوانان بر پایه این سیاست باز و زنده رشد می کردند. این سیاست کمک می کرد که هزاران نفر آگاهانه با نیروهای مختلف جنبش سیاسی ایران سمت گیری ایدئولوژیک و سیاسی کنند. جنبش دانشجویی خارج از کشور، صفوف گروه ها و سازمانهای سیاسی را مرتباً از نیروهای جوان پر می کرد.

مبارزه خلاق و غنی و پر شور درونی کنفدراسیون که برای تکامل تشکیلات جنبش دانشجویی و تامین سمت و سوی صحیح آن انجام می گرفت، یک مدرسه سیاسی و ایدئولوژیک پر بار برای رهبران و کادرها و بدنه این جنبش محسوب می شد. در جریان این مبارزه، گرایشهای کمونیستی و انقلابی پیشرو به مصاف با نگرش ها و راه های نادرستی می پرداختند که قصد کشاندن جنبش دانشجویی به بیراهه مساوات با بخشهایی از ارتجاع حاکم یا قطب های امپریالیستی را داشتند. در این مبارزه، ارتجاع و رفرمیسم، شوونیسم فارس، و تحقیر زنان مورد حمله قرار می گرفت و دانشجویان مبارز به دفاع از انقلاب و پیوند با کارگران و زحمتکشان فراخوانده می شدند.

درد بر مردم آگاه و مبارز سنندج!

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد شهدا!
مرگ بر خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی!
مجلس فرمایشی دردی را دوا نمی کند!

اینجا شعارهای تظاهرات سوم اسفند ۱۳۷۸ سنندج است. مردم این شهر با تظاهرات قهرمانانه خود، واقعه ای مهم را در تاریخ مبارزات جاری علیه جمهوری اسلامی به ثبت رساندند. این تظاهرات از قبل از انتخابات تدارک دیده شد. اعلامیه دست نویسی در سطح شهر پخش شده بود که مردم را به تجمع اعتراضی در روز سوم اسفند بیاد جانباختگان خیزش سال پیش دعوت می کرد. رژیم که با عدم استقبال مردم سنندج از مضحکه انتخابات مجلس شورای اسلامی روبرو شده بود، از روز اول اسفند عکس العمل نشان داد. ۲۰ اتوبوس قرای سرکوبگر در سطح شهر دیده می شد. از صبح دوم اسفند، این اتوبوسها در نقاط اصلی سنندج، یعنی خیابان فردوسی، میدان اقبال، میدان خمینی، چاریاغ و خیابان سیروس مستقر شدند. نیروهای شهرستانی و بسیج نیز به کمک نیروی انتظامی آمدند. تا ساعت ۱۰ صبح سوم اسفند شهر آرام بود: آرامش قبل از توفان! سپس نیروی خشمگین و مصممی که اکثرا از جوانان تشکیل می شد در گروه های ۳۰ تا ۴۰ نفره در کوچه های فرعی به شعار دادن پرداختند: مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد شهدا! نقطه شروع، درست همان محلاتی بود که به خاطر سابقه مبارزاتی و نفوذ انقلابیون چپ شهرت دارد. این حرکت، دشمن را غافلگیر کرد؛ زیرا آنان مانند سال گذشته انتظار شروع تظاهرات از خیابانهای اصلی شهر را داشتند. سپس پرتاب کوکتل مولوتف بسوی خودروهای قرای سرکوبگر آغاز شد. چهارراه فرح، خیابان خمینی، چاریاغ و کوچه های اطراف تا ساعت ۴ بعد از ظهر شاهد درگیری و جنگ و گریز بود. نیروهای رژیم در هراس از بالا گرفتن آتش خشم مردم و گسترش آن به نقاط دیگر، دست به تیراندازی نزدند و از گاز اشک آور و باتون استفاده کردند. در جریان این تظاهرات ۱۰ تا ۱۵ نفر دستگیر شدند. البته نیروهای امنیتی از تظاهرات فیلمبرداری می کردند تا در روزهای بعد افراد شناسائی شده را دستگیر کنند. روز چهارم اسفند، اکثر مغازه ها در خیابانهای اصلی شهر تعطیل بود و نیروهای انتظامی در شهر مستقر بودند. تا روز پنجم اسفند، ۵ نفر دیگر نیز به اسارت رژیم درآمدند. در این روز قرای سرکوبگر تا ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر شهر را در اشغال خود داشتند. هنوز خبری از انجام تظاهرات جدید نرسیده است.

تظاهرات سنندج در نخستین سالگرد خیزش برپا شد که حرکت پر شور و الهامبخش دختران دانشجوی در سنندج آغازگر آن بود و هزاران زن و مرد در آن شرکت داشتند. آن تظاهرات، علیه ربهوده شدن رهبر پ. کا، کا توسط نیروهای امنیتی ترکیه - آمریکا برپا شد. رژیم اسلامی، آن خیزش قهرمانانه را به خون کشید؛ دهها نفر کشته و زخمی شدند و صدها نفر به اسارت درآمدند. طی یکسال اخیر، مقامات حکومت کوشیدند هرگونه اعتراض مردم و خواست رسیدگی به این جنایات را در نطفه خفه کنند. خانواده های جانباختگان حتی اجازه بزرگداشت یاد عزیزان خود را نیافتند. حتی افراد معترضی که حمایت خود از خاتمی و تعهد خویش به مبارزه قانونی و مسالمت آمیز را اعلام کرده بودند نیز روانه زندان شدند. کمی بعد از خیزش سنندج، موسوی لاری وزیر کشور خاتمی در مجلس حاضر شد و بدون کوچکترین پرده پوشی از گلوله باران کردن مردم دفاع کرد. این مهره کثیف رژیم اعلام کرد که سرکوب کردیم؛ خوب کردیم؛ زیرا امنیت نظام به خطر افتاده بود. مسئله اوچالان، مربوط به ترکیه است و ربطی به ایران ندارد. کسانی که برای این مسئله تظاهرات کردند توطئه گر بودند.....

پیام بمناسبت چهلمین سالگرد تاسیس کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی

با درود به خاطره سرخ رفقا و یاران جانباخته ای که در صفوف جنبش دانشجویی خارج از کشور پرورش پیدا کردند و راه و رسم وفاداری به آرمانهای انقلابی و منافع توده های خلق را آموختند.

با درود به مبارزات رزمنده و خدمات ماندگار کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور

با درود به یارانی که همچنان بر سر پیمان خویش با مردم و انقلاب ایستاده اند و تن به سازش یا ارتجاع و امپریالیسم نمی دهند.

رفقا، دوستان

کنفدراسیون نقشی مهم و فراموش نشدنی در تاریخ معاصر مبارزات دمکراتیک - ضد امپریالیستی مردم ایران داشته است. بسیاری از تشکلات جنبش کمونیستی و انقلابی ایران مستقیما در حیات کنفدراسیون درگیر بودند؛ از آن نیرو می گرفتند و در تعیین مسیر حرکتش تاثیر می گذاشتند. تشکلات ما نیز از بدو پیدایش یعنی از زمان ایجاد «سازمان انقلابیون کمونیست» و سپس طی دوره ای که اتحادیه کمونیستهای ایران بوجود آمد، نقش موثری در کنفدراسیون بازی کرد.

کنفدراسیون بر بستر جوش و خروش فراگیر انقلابی در سطح بین المللی زاده شد. بر بستر خیزشهایی که از اواخر دهه ۵۰ میلادی بر پا خاست و مهر خود را بر تحولات سراسر دهه ۶۰ کوبید. کنفدراسیون روحیه و ارزشهای نسل دهه ۶۰ را بازتاب می داد. نسل شاداب و شورشگری که در مقابل هرگونه ستم و بی عدالتی در هر گوشه جهان می ایستاد؛ به عرش اعلی یورش می برد؛ و جهان کهنه را زیر و رو می کرد تا جهانی نوین بسازد. نسلی که در سرودهایش می خواند: «ره پر پیچ و خم، آینده روشن. از سختی، از قربانی، از مرگ نهراسیم. تا پیروزی را بیشک از آن خود سازیم.» این روحیه ای است که امروز نیز نسل جوان طلب می کند و بدون آن، هیچ انقلابی به پیش نمی رود.

جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به یک تشکلات رزمنده سیاسی نیاز داشت و کنفدراسیون چنین تشکلاتی شد. این سازمان در مقابل تهدیدات رژیم شاه عقب نشینی نکرد. برعکس، خط سازش ناپذیری در برابر ارتجاع و امپریالیسم به پیش نهاد و با صراحت اعلام نمود که با هدف سرنگونی رژیم شاه و قطع سلطه امپریالیسم مبارزه می کند. کنفدراسیون بسرعت رشد و تکامل یافت و خطوط راست روانه و محافظه کارانه ای که می خواستند جنبش دانشجویی را در محدوده های صنفی و رفمیستی حبس کنند، کنار زد. علمدار رفمیسم و سازشکاری، حزب توده بود که به دفاع از انقلاب سفید شاه، آمریکا برخاسته و به نمایندگی و نوکر یک قدرت امپریالیستی نوین یعنی شوروی تبدیل شده بود. مبارزات بر حق دانشجویان انقلابی و مبارز و ترقیخواه به اخراج سخنگویان حزب توده از کنفدراسیون انجامید.